نسخه رفیعی

فهرست

مقدمه ورق ۳
فصل ۱ ورق ۳
فصل ۲ ورق ۴
فصل ۳ ورق ۱۱
فصل ۴ ورق ۱۳
فصل ۵ ورق ۱۵
فصل ۶ ورق ۲۵
فصل ۷ ورق ۳۸
فصل ۸ ورق ۴۹
فصل ۹ ورق [illegible]
فصل ۱۰ ورق ۶۹
فصل ۱۱ ورق ۷۷
فصل ۱۲ ورق ۸۸
خاتمه ورق ۹۳

کتاب
مختصر نافع

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والآخرین محمد المصطفی
افضل المرسلین و علی وصیه بلا فصل امیر المؤمنین و آله والاولاد الطاهرین
صلوات الله علیهم من الانس والملائکة اجمعین وبعد چون اقل عباد الله محمد قاسم
سابق الملقب به بخشی نیکا دائم الاوقات در نزد علمای کرام امامیه و فقهای
ذوی الاحترام اثنی عشریه من الله تعالی ظلال جلالهم الی یوم حشر البریه صرف علوم
دینیه و کسب معارف یقینیه و استماع احادیث نبویه نموده و مطالعه دراره
کتب فقهیه بقدر الوسع و طاقة البشریه گذرانیده و بحمد الله استعدادی از درس مسائل
شرعیه بهم رسانیده خصوصا در ضبط قوانین و مسائل فرائض شرعیه و مطالعه
و ممارسه آن اشتغال داشت و جمعی از صلحاء اتقیای ساده حفظهم الله تعالی
عن الآفة ازین کمینه التماس نموده که چون فقهای امامیه رضوان الله علیهم چند
کتاب در فرائض تصنیف نموده اند با الفاظ عربی و اکثر مردمان از آن بهره
ادراک کتب فقها استحاله نموده مسائل از الفاظ عبارات ظاهره در آورده
رساله سازی عند الله ضایع نگردد بلکه باعث رواج دین مبین خواهد
این کمینه نیز اجابت مسئول ایشان و بموجب حدیث نبوی کما قال ص تعلموا الفرائض

وعلموها

۲

وعلموها الناس فانی امرء مقبوض وسیقبض العلم ویظهر الفتن حتی یختلف
الاثنان فی الفریضة فلا یجدان من یفصل بینهما و عنه صلی الله علیه و آله تعلموا
الفرائض و علموها الناس فانها نصف العلم و هو اول شیء ینزع من امتی برخود
واجب و لازم دانسته که اکثر مسائل فرائض را با قاعده و تقسیم آن نگارش
روشن تصنیف کند چون کمینه روز شنبه ... ماه ... سنه ... و ...
... من الهجرة شروع نمود حق سبحانه و تعالی جبر و طرح و شش باب بر یک مقدمه
و پنجاه خانه در ذکر وراث میراث نسب و اولاد با ازدواج در چند صفحه
در شش مرتبه در طول و پنج در عرض فرداً و جمعاً فرضاً و قرابةً ردّاً و لقصاً
در تقسیم ترکات انطبقه اختراع نمود و تیمنا و تبرکا این رساله را بنام نامی
و اسم گرامی عالی حضرت رفیع المکان من خصه الله تعالی بالبقاء الی الازل
در اصل البریه و مولوی انتخاب مع القاب علی الیمان نیابت
و صدارت و قضاء پناه اعلا و علا و در عدل دستگاه مرتضی الممالک
الاسلام و مقتدای طوایف الانام رافع اعلام شریعت ادام پناه بر جهت
معاقبه و فرع مقرر قواعد شرع صاحب الاعظم ملا اصدر در عرب و عجم قبله
انام کعبه خاص و عام قدوة المتعلمین قره آل ترک مروج شریعت غرا تعویض

۱

مقرب الحضرة العلية العالية الخاقانية المخصوص بعواطف عنايات الملك الغني
رفيع السيادة والنقابة والنجابة والصدارة والعزة والاقبال محمد الحسيني
الاصفهاني رفع الله جلال قدره وطول ايام سيادته على قاطبة الانام اجمعين
مؤلف ساخته مختصر دفيعي موسوم رساله هر يك از شيعيان امير المؤمنين را
در تقسيم ترکه مذکوره احتياج افتد باکتاب کمتر رجوع نموده مطلب خود را
کما هو حقه ادراک نمايد و ثواب آن تا روزگار فرخنده آثار نواب کامياب
سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع اعلى همايون خلد الله تعالى ملکه ابدا عايد [illegible]
و اميد از مکارم اخلاق اولو الالباب آنکه اگر سهوی و خللی مطلع
گردند قلم عفو در کشيده بتصحيح آن پردازند و مضمون الانسان [illegible]
را منظور داشته عذر [illegible] پذيرند و اين رساله مشتمل است بر مقدمه و دوازده فصل و خاتمه
مقدمه در تعريف نسب و سبب است فصل ۱ در موجبات ارث و آن
منحصر است در دو امر فصل ۲ در موانع ارث و بعضی از لواحق آن و در اين دوازده
بحث است فصل ۳ در حجب ميراث و آن بر دو قسم است فصل ۴ در
ذکر عول و تعصيب و آن نيز بر دو قسم است فصل ۵ در حساب فرايض و آن
مشتمل است بر سه قاعده فصل ۶ در مقادير سهام و اجتماع آن در چهارده صورت است

فصل

مقدمه

۳

فصل ۷ در ذکر ميراث آباء و اولاد و ازواج و در اين دوازده بحث است
فصل ۸ در ذکر ميراث اخوه و اخوات با اجداد و در اين دوازده بحث است
فصل ۹ در ذکر ميراث اعمام و اخوال و اولاد ايشان و در اين نيز دوازده بحث است
فصل ۱۰ در ذکر ميراث بدون سبب آن و آن منحصر است در ولاء و در هر يک [illegible]
بحث است فصل ۱۱ در ذکر ميراث غرقی و مهدوم عليهم و مسائل متفرقه در باب
ميراث و ذکر ميراث خنثی مشکل و در اين دوازده بحث است فصل ۱۲ در
مناسخات و در اين جمله مسئله ذکر شد در قواعد [illegible] الملة والدين محمد
طاب ثراه را خاتمه در ذکر بعضی از مسائل متفرقه و وصايا و در هر يک
مقدمه دوازده بحث است مقدمه در تعريف نسب و سبب نسب در باب ميراث
اتصال شرعيست ميان دو شخص با يکديگر بسبب ولادت منتهی شدن
احدهما بديگری مثل پدر و پسر يا منتهی شدن هر دو شخص است بثالث با صدق آمدن
بر ايشان اسم نسب از روی عرف بطريق ديگر يعنی بسبب ولادت چه
گاه شخص بهم رسد از نطفه شخصی بحسب شرع آن شخص را ولد گويند و صاحب نطفه
پدر او است و ذی مادر دی و پدر و مادر صاحب نطفه و ذی جد و جده ولد
و اولاد پدر و مادر صاحب نطفه ذی اعمام و عمات و اخوال و خالات

ولیکن هر چه مقرر است باید بداند و سبب اتصال شرعیست میانه دو شخص بسبب زوجیت
یا ولا فصل اول در موجبات ارث است بدانکه میراث باسباب
ثابت میشود نزد علمای اثنا عشریه رضوان الله علیهم بر دو امر به نسب و سبب ازعش
و تمامی اسباب اسلام مجوس است نزد علما خلافست بعضی برآنند که ایشان
بنسب صحیح میراث میبرند نه فاسد و بسبب صحیح و فاسد نمیبرند و بعضی میگویند
بانسب صحیح میراث میبرند نه فاسد و بعضی میگویند باسباب صحیحه و فاسده
میراث میبرند و ذکر آن عنقریب خواهد شد مراتب نسب سه است اول
مرتبه پدر و مادر و اولاد است و چون اولاد نباشد اولاد اولاد هر
مقدار که پایین روند دوم مرتبه برادران و خواهران است و با عدم ایشان
اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین روند و اجداد هر چه مقدار که بالا روند خواه از
جانب مادر باشند و خواه از جانب پدر و این مرتبه را فقهای امامیه رضوان
الله علیهم کلالات گویند سیوم مرتبه اعمام و عمات و اخوال و خالات
و با عدم ایشان اولاد ایشان هر چه مقدار که پایین روند و اقرب این سه
مرتبه ابعد را منع میکند الا در یک مسئله اجماعیه پسر عم از جانب پدر و مادر
منع عم از جانب پدر میکند و این مسئله در فصل نهم ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل اول

اما سبب و آن دو قسم است قسم اول زوجیت است و این زوج و زوجه
داخل میشوند در جمیع مراتب و هیچ چیز ایشانرا منع نمیکند از میراث بجز
موانعی که مذکور شد و در حق همگاه این حواشی نوشته در ایشان نباشد آنچه فرض ایشانست
بالکلیه درمیابند هر دو فرض و غیر فرض باشد و چون بسبب میراث بری
باشد موانع زوج و زوجه یکسهم زیاده از حصه خود نمیبرد چنانکه هرگاه فوت
شود زنی و بگذارد شوهری الا غیر نصیب شوهر بعدم ولد نصفست و نصف دیگر
بامام میرسد و مسئله ایشان از دو سهم تصحیح یابد بموجب نصیب شوهر نصف فرضا
و نصف ردا الا اگر شوهر فوت شود و بگذارد زنی الا غیر فریضه وی ربع است پس
تصحیح مسئله بربع آن که ایست از زن است و در سه ربع دیگر سه قول است
اول آنکه بزن رد میشود مطلقا خواه امام علیه السلام حاضر باشد و خواه غایب
دوم آنکه بزن رد نمیشود مطلقا خواه امام علیه السلام حاضر باشد و خواه غایب
سیم آنست که در حالت غیبت امام علیه السلام رد میشود بزن و در حالت ظهور امام
علیه السلام رد نمیشود و این قول نزد بعضی از علمای امامیه قوی است قسم دوم از سبب
ولاست و آن پنج قسم است اول ولای عتق دوم ولای ضامن جریره
سیم ولای کسی که مسلمان شده باشد بر دست کسی چهارم ولای تشیع کرده است

هرگاه بنده بعضی از مال زکوة خریده باشد پنجم ولاء امام است و آن وارث
من لا وارث له است و همچنین ارث امام است فصل دوم در زوجیت و طریق قسمت
ارث آن انشاء الله در فصل دهم منفصلا ذکر خواهد شد فصل ششم در موانع ارث
و بعضی از احوال موانع ارث سه است کفر است و قتل و رق اول از موانع
ارث کفر است هرگاه وارث کافر باشد خواه حربی و خواه غیر حربی مثل غلاة
و غیره او از مورث مسلم ارث نمی برد و ممنوع و محروم است و همچنین از میراث
ممنوع است وارث هرگاه مرتد شده باشد و مرتد بر دو قسم است مرتد ملی و مرتد فطری
مرتد فطری آنست که شخصی مسلمان زاده و مسلمان باشد و بالغ و عاقل بعد از آن اگر
عمدا از روی اعتقاد بت پرستی کند یا پرستیدن آفتاب یا چیز دیگر نماید یا آنکه عمدا
بابه مصحف را در قاذورات و آتش اندازد یا آنکه دشنام خدا و رسول خدا
و ائمه معصومین بدهد یا آنکه استهزا کند او رسول خدا نماید یا آنکه حلال داند چیزی را
که حرام است تحریم او رفته باشد و تحریم او از ضروریات دین شده باشد
چه در این صورتها منکر خدا و رسول شده و مرتد و کافر است مثل
مشرک سگ و خوک نجس العین است و جدا کردن با عدم طلاق برابر باشد که از صدق
و از میراث پدر و مادر و جمیع خویشان مسلمان ممنوع و محروم است و توبه او

٥
متعلق به درگاه غفاریت بموجب حدیث صحیح محمد بن مسلم عن الباقر علیه السلام من رغب
عن الاسلام و کفر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله بعد اسلامه فلا توبة له و قد
وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسم ما ترک علی ولده و هم چنین واجب است قتل کردن
و ترکه او آنچه باشد در حال حیات مرتد فطری به اولادش قسمت می نمایند که از فوت
شرعی او جدا می سازند از زن مرتد موافق شرع و لیکن زن عده وفات نگاه میدارد خواه
مرتد فطری کشته شده باشد و خواه زنده باشد اگر زن نبوده باشد حال که مرده به راه
عده زن پشت سر ... و اگر زن مسلمان مسلمان زاده باشد مرتد شود زن را قتل نمی کنند
و لیکن در حبس نگاه میدارند و در اوقات نماز بعضی تازیانه میزنند تا آنکه توبه نماید یا بمیرد
و همچنین است حکم در حبس باز و قبول و مال و ترکه او در شرع تقسیم نمی نمایند تا فوت
شود پس اگر مرتد غیر مدخوله است فسخ نکاح می شود و اگر مدخوله است موقوف
بر انقضای عده و اگر مرتد ملی باشد توبه اش میدهند پس اگر توبه نماید فبها
و الا کشته میشود و اموال و اسباب مرتد ملی را میانه ورثه قسمت نمیشود مادامی که
در حیات است چون فوت شود یا او را بقتل رسانند ترکه او بعد از آن
قسمت میشود و عده زن مرتد ملی عده طلاق است پس اگر فوت شود و بگذارد وارث
کافر یا مرتد دو وارث مسلمانی ترکه میبرد از او اگر مسلمان است و اگر دیگر وارث مسلمان شده

و میراث بر مسلمانان نباشد اگرچه در مرتبهٔ بعید باشد مثل اولاد اعمام
و اخوال چه درین صورت میراث از مولی ورث است و اگر مولی نیز نداشته باشد
از ضامن جریره ورث است و اگر ضامن جریره نداشته باشد میراث وی از امام است و ولد
کافر در مرتبه ممنوع و محروم‌اند تا میراث پدر مسلمان از کافر خواه کافر اصلی باشد
و خواه مرتد اعطا مسلمانان از دیگر میراث نبرند اگرچه مخالف مذهب در مذهب
شده است و شیعه و هم چنین کافر از دیگر میراث نبرند اگرچه در ملل مختلف باشند
متحد است و اشهر است دوم از موانع ارث بنده بودن است
نه میراث برد بنده و نه از وی میراث برند پس اگر وفات کند بنده میراث
وی از مالک وی است و اگر وفات کند شخص آزادی و وی را الا پسر باشد بنده و پسر زاده
آزاد میراث برد پسر زاده آزاد و اگر مطلق این شخص را میراث بری نباشد
آزاد اگرچه بعید باشد در مرتبهٔ میراث او از ضامن جریره وی است و اگر
ضامن جریره نداشته باشد میراث وی از امام است یا آنکه او را میراث
بری باشد لیکن بنده باشد آن بنده را امام علیه السلام یا حاکم شرع بخرد و آزاد
کند و تتمهٔ ترکه قیمت را بوی دهند و اگر مالک آن بنده را نفروشد
جبر از وی بقیمت وقت بستانند یا آنکه فروشد زیاده از ثمن المثل خواهد داد

تا آنکه از قیمت وقت دادن ملکیه آن قیمت وقت را بمالک میدهند و جبراً بنده را
از وی میخرند و آزاد میسازند و کافی نیست خریدن بدون آزاد کردن و اگر وفا
میراث بر زیاده از یکی باشد و ممکن نباشد که ترکه از قیمت مجموع ایشان یا از قیمت بعض از
ایشان درین صورت ترکه از امام است و ایشان را نمیخرند و اگر میراث بر
یکشخص باشد و ترکه نصف قیمت وی باشد یا کمتر باشد یا بیشتر درین مسئله خلاف است
بعضی میفرمایند که نصف قیمت را به او میدهند و آن شخص را میخرند و تتمه را خود میکند
و بعضی میفرمایند در این صورت او را نمیخرند و ترکه از امام است بدانکه هرگاه
آزاد شود بعضی از بنده میراث میبرد بقدر آنچه آزاد شده و همچنین میراث میبرند از آن
بقدر آزادی او و میراث نمیبرد و نه تبرد مکاتب مشروط و مکاتب مطلق اگر
چیزی از مال کتابت را داده باشد و ام ولد نیز میراث نمیبرد از مورث
خود و ولد مالک را آزاد میشود بعد از موت مالک از نصیب ولد بدانکه
خلاف است میانه علما رضوان الله علیهم در که رقبه غیر پدر و مادر و ولد صلب
میت از برای میراث بردن میخرند مثل خریدن بنده برادر و خواهر و عم و عمه
و خال و خاله میت با ستند و ولد و ولد غیر از اینها و هم چنین خلاف است در که
رقبه زن و شوهر و اگر آزاد شود بنده یا مسلمان شود کافر پیش از قسمت ترکه

میراث میبرند اگر ابوین ولد یا به نسبت لعان ام فقط ارث نبرد باشد که
والده لعان نشده باشد ایشان محروم نمیشوند سوم از موانع ارث قتل است
و این قاتل میراث نمیبرد از مقتول هرگاه از روی عمد و ظلم کشته باشد
و اگر بحق باشد آن کشتن غیر ظلم مثل قصاص یا حد یا آنکه مورث قصد کشتن
وارث کرد که بجهت دفع کشتن از نفس خود مورث را کشت درین صورت
از میراث محروم نیست و اگر شخصی از روی خطا مورث را بکشد درین مسئله
چند قول است اول آنکه میراث از دیه نمیبرد و این مشهور است دوم
آنکه میبرد هم از مال مقتول و هم از دیه او سوم آنکه از مال مقتول
میراث میبرد اما از دیه او میراث نمیبرد و این قول اخیر علمای اکثر
حق است و مساوی است درین مسئله پدر و پسر و غیر ایشان از صاحبان نسب و سبب
و فرقی نیست در کشتن عمد در خود بکشد یا به سبب کشتن مورث شود چه اگر
گواهی دهد جمعی از روی ظلم و عمد نزد حاکم شرع بر مورث خود بیک او یکه
مورث واجب القتل شود درین صورت نیز از میراث ممنوع است
و اگر گواهی بر مورث خطا بود میراث میبرد از ترکه مورث و اگر گواه
باشد گواهی وارث یکی از برادران مورث را بکشد از میراث محروم

کمخاس

۷

نیست و اگر کسی چند شخص مورث خود را یا آنکه یکی را یا بر هر یکی از ایشان مورث را
بکشند درین صورت فقها اشکال نمودند و اگر دو ولد یا پدر را جماعتی
نکشند و دیگری مادر را و برادران و حقه پدر و مادر فوت شوند و دیگر وارث سوای
این دو شخص نداشته باشند هر یک از آن دو از میراث آن دیگر را میبرد و کشته
و قصاص میشوند پس ولد دیگری را اسیر اگر عفو نماید کدام دیگر را آن
دیگر را میرسد قصاص نمودن بر عفو کننده و مال عفو کننده از دیگری است
و اگر عفو نکنند ازاله نماید دیگر را و پیش دستی نماید یکی از دو ولد و بکشد دیگری را
مال و اولاد کشته شده از او ورثه است و قصاص نیز از او ساقط است و اگر بکشد
برادر بزرگ برادر دوم را و بکشد برادر سیم برادر چهارم را میراث برادر
چهارم از برای برادر بزرگ است و برادر بزرگ را بعد از کشتن برادر سیم و برادر
سیم را نمیرسد برادر بزرگ را بکشد مگر آنکه رد نماید بسوی برادر بزرگ
نصف دیت زیرا چه او برادر بزرگ برادر دوم را کشت مال برادر
دوم از برای برادر سیم و چهارم است و همچنین برادر سیم و چهارم را است
طلب نمودن خون برادر دوم از برادر بزرگ بالمناصفه چون برادر سیم برادر چهارم را
کشت از میراث برادر چهارم بی بهره باشد و میراث برادر چهارم

از برادر بزرگ شد و نصف قصاص از برادر چهارم او از برادر بزرگ ساقط شد
پس اگر برادر سیم نصف دیت برادر بزرگ را بدهد میتواند قصاص کرد
والله اعلم و اگر بکشد ولدی پدر خود را میراث از او ارث نبرد و ولد قاتل است
اگر پدر صبی نباشد و منع میکند دیگر ورثه را از ارث و ولد قاتل را اجنبیه پس
ایشان چه در صورت ولد ولد از جمله میراث میبرد و اگر این ولد
قاتل ولدی نباشد و هم چنین اولاد اولاد معتق را و ولد صبی باشد
کافر هم ولد قاتل و هم کافر از میراث ممنوع و محروم شد و میراث
از دیگر ورثه است و اگر میراث بری نباشد از امام علیه السلام است
و اگر مسلمان نشود ولد کافر تمام ترکه از وی است هرگاه اسلام آورد قبل
از نقل ترکه متعلق به بیت المال شده و لاوارث است کشتن ولد
قاتل و اگر نقل ترکه به بیت المال امام شده باشد طلب خون بها
از ولد قاتل اگر چه از ترکه محروم است و اگر نبوده باشد کشته را
وارث نبودی امام علیه السلام نیست مر امام را عفو نمودن قاتل
بلکه میکشد قاتل را یا آنکه دیت میگیرد و اگر کشته شود شخصی خطا از
روی عمد و خطا ... خطا و برادران ورثه خونبهای قتیل شخص را مگر نه در این خونبها

ترکه

۸
شریک نه اگر یکی از این میراث بران خواهد بطریق نسب باشد و خواه بطریق سبب برای
آن شخص وارث حاجب باشد در میراث چه در میانه علما در میراث برادر مادری
مادر باشد در این صورت خلافست و میراث نمیبرند زن و شوهر قصاص را و حق
قصاص نمیخوان از جهت آن نیست اما در دیت شریکند هرگاه وارثان به دیت
راضی شوند پس اگر کشد شخصی زن شخص را یا شوهر زنی را بکشد قتیل آن شخص شوهر و زن
نمیرسد چه اگر وارثان به دیت راضی شوند ایشان از آن دیت میبرند
قصاص نمیرسد به آنکه دیت در حکم مال میت است از دیت میت قرض
کشته شده را ادا میکنند و آنچه وصیت کرده و اگر بکشد شخصی را که از روی عمد
و آن شخص را قرض باشد خلافست میانه علما در اینکه قرض خواهان را میرسد
منع نمودن ورثه را از قصاص نمودن یا آنکه دیت بگیرند پس بعضی گفته
میرسد قرض خواهان را منع کردن از قصاص تا آنکه وارثان ضامن قرض شوند
اما الحاق موانع ارث چون ... به بحث ذکر جامع ... موانع ارث ... شد
اول از موانع ارث لعان است و سبب این لعان آنست که شخصی با زن دائمه خود
در باب دخول نموده باشد یا بر قول بگوید ... دیدم ... و با غیر ...
و بینه شرعیه نداشته باشد چون زن یا شوهر نزد حاکم شرع روند ...

لعان و قذف و لواط و تقریر در کتاب لعان مقرر است قطع میراث شود میانه زن
و شوهر و همچنین از دواج مانع ارث ولد زنا بودن از طرفین است چه اگر
مخصوص بزنا باشد از طرفین میراث نمی‌برد زیرا که از ولد و ولد از وی حاصل
و تولد است میانه ولد و غیر زانی است و آنکه نزدیک بغیر است پس اگر شخص
ولد الزنا از طرفین باشد میراث نمی‌برد از مادر و پدر و نه آنکسانیکه
نزدیک بپدر و مادر باشند و همچنین میراث نمی‌برند پدر و مادر از ولد الزنا
و نه آنکسانیکه نزدیک بایشان باشند پس میراث ولد الزنا از ولد ولد
ولد الزنا است و الاولاد و ولد الولد و الاقرب فالاقرب و زن و شوهر وی
و اگر اینها نباشد میراث وی از ضامن جریره است و اگر این نیز نباشد
از امام است و ولد ملاعنه است و توضیح همین مسئله چنانچه مذکور شود مردی
و لمری ساله زن اولاد نیز باشد از شش ماه پیشتر از حین دخول آمده باشد
تجاوز نکند از اقصی مدت حمل که آن ده ماه است و بعضی چون زن و شوهر میان
لعان واقع شود نزد حاکم شرع قطع نسب ولد و شوهر از پدر و هر یک
از دیگری میراث نمی‌برند پس اگر فوت شود ولد ملاعنه میراث نمی‌برد
از وی پدر وی و نه آنکسانیکه نزدیک بپدر باشند و همچنین ولد ملاعنه نیز از ایشان

مراد

میراث نمی‌برد و میراث ولد ملاعنه از مادر است و آنکسانیکه بمادر
در نسب میرسند از برادران و خواهران و خال و خاله و غیرهم و میراث
نمی‌برد از ولد ملاعنه ولد وی و زن و شوهر وی پس اگر فوت شود ولد ملاعنه
و بگذارد مادر و پسر و دختر سه سهم ترکه وی از مادر است و تتمه از پسر و دختر
و پسر را دو سهم و دختر را یک سهم و اگر اولاد نداشته باشد سه سهم ترکه
وی از مادر وی است فرضا و تتمه ایشان رد میگردد و اگر مادر نیز نداشته باشد
میراث ولد ملاعنه از برادران و خواهران و اولاد ایشان است از جانب مادر
باشند بالسویه ذکورا و اناثا قسمت مینمایند الاقرب فالاقرب
و اگر اینمرتبه نیز نباشد میراث وی از مرتبه سیم است خال و خاله
و اولاد ایشانست الاقرب فالاقرب اگر اینمرتبه نیز نباشد میراث
وی از امام علیه السلام است اگر ضامن جریره نداشته باشد و در وضعه ورد
ولد ملاعنه نصیب خود از ترکه قسمت مینمایند با هر مرتبه که باشند
و اگر اعتراف نماید پدر وی بنسب ولد پیش از تمام نمودن لعان در نزد حاکم
شرع ولد و پدر از یکدیگر میراث نمی‌برند و قطع نسب میانه ایشان
نمی‌شود و اگر اعتراف نماید بعد از وقوع لعان میراث نمی‌برد پدر از ولد

اما ولد از پدر میراث میبرد و اگر نفی کند پدر بلعان آن ولد پس را توارث از
یکدیگر میراث نمیبرند برادر مادری او نیز وارث او اگر فوت شود ولد عیبه
و یکنزار دو برادری که یکی از جانب پدر و مادر بود یکی از جانب مادر
مساوی میبرد در قسمت ترکه چهارم از لواحق موانع ارث ولد
مشکوک فیه است چنانچه شخص زن خود یا کنیز خود دخول نمود بعد از دخول
شخص دیگری نیز دخول نمود بشبهه در همان حال ولدی بهم رسید این ولد
مشکوک فیه است رد بعضی از میراث ممنوع است و میراث از ولد
حقیقی غیر مشکوک فیه است و بعضی میگویند پدر لعقه با این ولد مشکوک
فیه میبرد و در وقت فوت خود چیزی را برای آن ولد مشکوک فیه جدا
میبرد پنجم از لواحق موانع ارث مالکیت مورث است
و حمل ... و حمل میراث نمیبرد مگر بدو شرط یکی منفصل شدن
در حیات زنده اگر چه بعضی از شکم مادر بجنبیت شخص و دیگر وجود وی
است وقت فوت آن پدرش چه اگر این دو شرط در وی متحقق نباشد
میراث نمیبرد و شرط معلوم است پس اگر مانده این جهت در انقضای مدت
حمل آن مرده باشد نزد بعضی از ابتدای فوت پدر میراث نمیبرد

١٠ و اگر بیاید کمتر از شش ماه از حین فوت پدر میراث میبرد و اگر بیاید در میانه زنده است
در اینصورت نیز میراث میبرد بشرط عدم تزویج مادرش بزوج دیگر و اشتباه
با زوج دیگر صحیح باشد چون الحاق نسب در اینصورت ثابت است میراث
نیز تابع نسب است و شرایط متضمنه لحوق همچنین زنده وقت پدر
چه اگر در وقت فوت مورث این ولد علقه نباشد یا نطفه میراث نمیبرد
دانسته میشود چنین حملی در وقت ساقط شدن بی سرو دم یک نیمه اگر دارد حرکت
دم حرکت ظاهر نمودن پس اگر مشتبه شود این حرکت نیز هم چنین
دو شدن چیزی میراث نمیبرد و اگر بهم گیرد انگشتان خود را و بعد از آن بگشاید
این حرکت دلیل حیات فی الجمله است میراث میبرد و اگر بدون این صفت
و صدا کند و بعد از آن فوت شود و تمام از بیرون این اشهر اول فقها
اشکه میراث میبرد ششم از لواحق موانع ارث اشتباه تاریخ موت
در غیر غرق و هدم جاری است چنانکه دو شخص را یکبار کردن بزنند یا در آتش
انداز نه یا آنکه یکباره بمیرند بشک این دو در چنین صورت میراث از
یکدیگر نمیبرند مثل پدر و پسر و عکس آن و میراث میبرد از ایشان
ورثه دیگر ایشان هفتم از لواحق موانع ارث دخول نکردن مریض است

زن او را در مرض موت عقد نموده باشد چه در این صورت هر گاه مرض دخول
نکرده باشد وفات شوی نه میراث می برد از آن و نه مهر او را عقد نکاح میبرد
هشتم از موانع ارث انقطاع خبر است از مفقود و اسیر که نه اخبار حیات
و نه وفات ایشان را چه در این صورت میراث از ایشان نمیبرد تا وقتیکه عالم
بموت ایشان شود یا آنکه بگذرد مدتیکه ممکن نباشد زندگی ایشان
غالباً و بعضی گفته‌اند که در وقت تمام شدن مدت این مفقود است نه از روی حیثیت
ایشان و هر وقت حاکم شرع حکم کند بموت ایشان وارث
ایشان کسانی باشند که موجود در وقت حکم حاکم شرع نه جماعتیکه در وقت
غیبت ایشان بوده‌اند و اگر فوت شود شخصی در زمان غیبت و هر گاه آخر
شخص مفقود از دیگری میراث می برده باشد واجب است توقف در حصه مفقود
تا آنکه ظاهر شود احوال شخص مفقود اگر زنده است مال و دیگر بحجر والله اعلم
از موارث خود وقت شده حصه وی را با مال دیگر ورثه موجود میدهند
نهم از موانع ارث دین است که تمام ترکه را فرا گیرد چه در این صورت
ورثه از قبض ترکه ممنوع است و آن ترکه تعلق بصاحب دین دارد اما نزد
بعضی آنکه ترکه از ورثه است و ایشان از تصرف در ترکه ممنوعند تا

دین را ادا نمایند و از خوانا از ترکه و خواه از مال خود و اگر دین تمام ترکه را
فرا نگرفته باشد ورثه را است آنچه از دین زیاده است و تتمه در حکم مال
میت است فصل دوم در حجب یعنی منع و این دو قسم است قسم اول آنکه
حجب از حصه میراث میکند و در این رعایت کردن مرتبه از قرابت میت
از اعمام الله در مسئله و ذکر آن در فصل سوم خواهد شد انشاء الله تعالی پس
مانع خواهد بود ولد صلب میت خواه پسر باشد و خواه مؤنث و اولاد اولاد
چه مقدار که پایین روند و همچنین منع میکنند کسانی را که نزدیکتر
بمیت هم چون عم و عمه و خال و خاله و جد و جده و اولاد و غیر از اینها
و نزدیکتر نیستند با ولد پس یک از طبقات و مراتب سوای پدر و مادر
و زوج و زوجه میت و چون معدوم شوند اولاد قائم مقام ایشان است
اولاد اولاد چه مقدار که پایین روند خواه مذکر و خواه مؤنث و لیکن
اولاد اولاد دختر پسران خوانند با پدر و مادر میت در مرتبه ایشان
باشند و میراث می برند ایشان الاقرب فالاقرب و چون پدر و مادر
اولاد اولاد چه مقدار که پایین روند معدوم شوند میراث از برادران
و خواهران و جد و جده میت است و منع میکنند ایشان غیر مرتبه خود را

فصل دوم

در مرتبه خود بودن زوج و زوجه میّت سابقه با ایشان میراث میبرند و هم
چنین منع میکنند برادران و خواهران با وجود خود اولاد خود را و اجداد
منع می‌نمایند با وجود خود پدران خود را و پسران خود را و منع می‌نمایند برادران
و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان اولاد اجداد را در میراث
بردن با ایشان مثل عم و عمه و خال و خاله و اولاد اعمام و اخوال را
تا هرگاه اجداد باشند منع میکنند اخوه و اخوات و اولاد ایشان
تا با اجداد سابقاً چرا که قائم مقام پسران خودند هر چه بقرار باید رود
مثل جدّ جدّ جدّ و جدّ جدّ جدّه و هم چنین منع میکنند اجداد اولاد
اخوه و اخوات را هرگاه اخوه و اخوات نباشند و چون که مرتبه
دوم ذکر شد معلوم شود میراث متوفی از اعمام و اخوال باشد و هم
میراث از اولاد ایشان است هر چه بقرار پایین روند و این
اعمام و اخوال میّت و اولاد ایشان منع می‌نمایند اعمام و اخوال
پدر میّت را هم چنین اعمام و اخوال مادر میّت سابقه و هم چنین
اعمام و اخوال جدّات و اجداد میّت را منع می‌نمایند و منع می‌نمایند
متوقف با بودن متوفّی با ایشان با آنکه مساوی است با وی در درجه بعضی نزدیک

سود

مستقرب با بودن نباشد مستقرب قائم مقام میّت در آنچه مستقرب با بودن سه
مشتغل هرگاه بچه باشد متوفی را برادر از جانب پدر و خواهر از جانب پدر و
مادر منع می‌نماید خواهر از جانب پدر و مادر برادر از جانب پدر را لکن
هرگاه خواهر از جانب پدر و مادر نباشد برادر از جانب پدر قائم مقام
میّت و تمام مال از برادر پدر میّت و آنچه حقیقت که به نسب میراث
میبرند اگر چه بعید باشند منع میکنند از ارث کسی که از ارث منع میکند
جریه را و صاحب جریه منع می‌نماید امام علیه السلام را و قسم دوم حجب بعضی
از بعض از میراث و این نیز دو قسمت اول حجب ولد است و ثانی
حجب اخوه اما حجب ولد و آن دو نوع است اول حجب ولد است
خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و چون ولد نباشد ولد ولد هر چه بقرار
پایین رود منع می‌نماید ایشان [illegible] پدر یا مادر را بالا نیابه
از شش یک مگر در صورتیکه یک دختر باشد متوفی را با پدر یا مادر
یا پدر و مادر یا آنکه بیشتر از یک دختر باشد با اجداد این چه زیاده است
زیاده از شش یک میبرند در قسم ارباع میانه دختر و ولد و ابوین
قسمت میشود و در قسم ثانی میانه دختر و پدر و مادر قسمت میشود و در قسم

پیشتر از یک حصه است ما بعد ابوین آن نیز ازیشان حصه میشود چنانکه چهار عدد از دختر
است بالسویه و یک عدد از ابوین است و ذکر هر یک عنقریب خواهد شد
دوم حجب ولد است خواه نر باشد و خواه مونث و با عدم ولد
ولد الولد هرچه فرود رود پایین حجب میکند زوج و زوجه را از نصیب اعلی که نصف است
از ترکه مر شوهر را و ربع ترکه است مر زن را با عدم ولد به نصیب ادنی آن
ربع ترکه است مر شوهر را و ثمن ترکه است مر زن را با وجود ولد اما حجب اخوه
و این اخوه حجب مینمایند ان اولاد ایشان مادر را از زیاده بردن از ثلث
یک ششم شرط اول عدد اخوه است که دو نر باشند یا بیشتر
یا یک نر و دو مونث و اگر نر نباشند چهار مونث و اگر خنثی باشند
اخوه کمتر از چهار عدد نمی باید باشد دوم آنکه این دو برادر
وقت فوت باشند چه اگر حمل باشند منع مادر نمیکنند و حکم معدوم
دارند سوم از شروط وجود پدر است چه اگر پدر موجود نباشد
منع مادر نمیکنند چهارم آنکه دو برادر از جانب پدر و مادر باشند
یا تنها از جانب پدر چه اگر از جانب مادر باشند منع نمیکنند
مادر را اگرچه بسیار باشند پنجم آنکه این دو برادر را نیز باشند

چه اگر در شکم باشند منع مادر نمیکنند ششم از شروط آنکه دو برادر زنده باشند
چه اگر فوت شده باشند و کمتر از دو برادر مانده باشند منع نمیکنند اخوه مادر را
از ثلث به سدس فصل چهارم عول و تعصیب عول لغه زیاده نمودن و تعصیب
زیاده از سهم ذوی فرض بالعصبه دادن آن خویشان از جانب پدر
است و این عول و تعصیب هر دو نزد علمای اثنی عشریه رضوان الله علیهم باطل است
و زیاده بر فریضه نمینمایند برای آنکه نصیبی که فرض کرده حق تعالی در ما ترکه
نمانده بلکه می باید نقص را بر دختر تنها یا بیشتر یا بر آن که نزدیک است
اما نزد ما نقص معتبر است بر دو دلیل اول آنکه زیاده میکنند در فریضه دوم
آنکه نقص را بر همه لازم میآورند مثلا هرگاه یکی از زن متوفی شوهر و دو
اخوات از جانب پدر و مادر فرض شوهر نصف ترکه است و فرض خواهران
ثلثان میانه مخرج نصف و ثلثان که دو و سه باشد تباین است ضرب
نمودیم لحه را در دیگری شش حاصل است قسمت نمودیم به موجب
نصیب شوهر نصف و نصیب خواهران ثلثان فریضه است که چهار عدد باشد
در این صورت نقص بر ایشان لازم میآید اما مخالفان یک عدد دیگر زیاد
مینمایند که هفت شود که ثلثان ترکه که فرض ایشان است درست نباشد

فصل چهارم

و بعضی را رعایت میدارند و این عمل نزد بعضی فقهای ائمه طیبات است و عول
بجا نشد مگر بر جهت زوج یا زوجه پس هرگاه زوج یا زوجه داخل شوند
در فریضه هر کدام ایشان فرض خود را صحیح اخذ میکنند و داخل میشود نقص چنانکه
ذکر کرده شد بر یک دختر یا بیشتر یا بر شخص از جانب پدر و مادر یا
یا پدر از اخوه و اخوات و اهل تقرب با ایشان بر ایشان نقص لازم
میاید و حصه خود را از فریضه صحیح میبرند مثال اول هرگاه فوت شود
زنی و بگذارد شوهری و پدر و مادری و یک دختر فرض پدر و مادر سه سدس است
و فرض شوهر ربع میانه مخرج سدس و ربع توافق بالنصف است ضرب کردیم
نصف احدهما را بر دیگری دوازده حاصل شد به موجب نصیب
شوهر ربع و نصیب پدر سدس و نصیب مادر سدس نصیب دختر نصف
نقص بر یک دختر لازم آید مثال دوم هرگاه فوت شود زنی
و بگذارد احد الابوین و شوهر و دو دختر یا بیشتر را که عدد یکه سدس
و ربع داشته باشد و از دوازده است قسمت نمودیم به موجب نصیب شوهر
ربع نصیب احد الابوین سدس نصیب دختر نشان نقص برای دختر لازم
آید مثال سیم هرگاه بگذارد متوفیه شوهر و یک خواهر از جانب پدر

و مادر

و مادر نصیب شوهر نصف ترکه است و نصیب خواهران ایشان میان مخرج ثلث
و نصف تباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حاصل شد به موجب النص
نصف شوهر نصیب خواهران ایشان در این صورت نقص بر خواهران لازم آید
مثال چهارم اگر فوت شود زنی بگذارد شوهر و یک خواهر از جانب مادر
و یک خواهر از جانب پدر و مادر یا یک خواهر از جانب پدر اقل عددی که
سدس و نصف داشته باشد شش است به موجب قسمت شوهر نصیب شوهر
نصف نصیب خواهر مادری سدس نصیب خواهر پدر و مادری نصف در
این صورت چون شوهر و خواهر از جانب ما در نصیب خود بردند تتمه
از خواهر پدر و مادر شد و نقص بر وی لازم آید چون نصیب وی نصف
ترکه است و اگر یکی باشد و اگر ایشان ترکه است و اگر بیشتر از یکی باشد
تعصیب رد کردن زیاده ترکه است بعد از نقد حساب فرض
فرض خود را الخ بیش ذکور از جانب پدر به نسب مذکور منتقل میشد
هرگاه بگذارد متوفی یک دختر و عمی لا غیر ترکه دو از دو سهم است چرا که
نصیب دختر نصف است که یک سهم باشد از دو سهم و نصف دیگر
به نسب مذکور منتقل است و عصبه پدر بوده باشد و این قاعده نزد

فقهای اثنی عشریه باطل است و قاعده مذهب ایشان آنست که هرگاه ذوی الفروض
فرض خود را از ترکه گرفته باشند تتمه دیگر باز رد میشود هرگاه وارث
دیگر نباشد سوای ذوی الفروض چنانچه در مثال فوق تتمه آن یکسهم دیگر باز به دختر
رد میشود و اگر میراث برنده دیگر باشد ولیکن فرض موجب آیه قرآنی
ظاهرا در آن حضرت نرسیده باشد اگر میراث برنده باشد در این صورت
پس آن زیادتی بعد از گرفتن صاحبان فرض فرض خود را از اصل ترکه برده
میشود بقرابت چنانکه اگر فوت شود زنی و بگذارد شوهر و مادر و پدری
ذوی الفروض مادر و شوهر است فرض شوهر نصف است و فرض مادر ثلث
است میانه مخارج این هر دو تباین است ضرب نمودیم نصف را به سه
شش شد در دیگری شش سهم شد نصف شوهر نصف و نصف مادر ثلث
نصیب پدر تتمه بقرابت پس در این صورت صاحبان فرض فرض خود را از ترکه
گرفته نمودند یکسهم باقی ماند به پدر دادند بقرابت دوم چنین اگر فوت شود
شخصی و بگذارد پدری و مادری و زنی فرض مادر ثلث است و از زن
ربع میانه مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار
دوازده حاصل شد به موجب نصیب مادر ثلث و نصیب زن

ربع و نصیب پدر بقرابت تتمه پس در این صورت بعد از اخراج فرض صاحبان فرض از
عدد ... باقی ماند ... به پدر که به قرابت و اگر فرض مادر را ثلث باشد از برادران
باز [illegible] از سهام را به پدر میرسانند بقرابت پس در مثال اخیر یکسهم از مادر است
و سه سهم از شوهر و دو سهم باقی از پدر است و در مثال دوم ربع از زن است
و سه سهم از مادر و مجموع هفت باشد و تتمه دیگر پنج سهم است از پدر است
و اگر قرابت عصبه باشد مثل عم و برادر و امثال آن برادر و عم میانه
فقهای امامیه رضوان الله علیهم آن زیادتی سوای فرض سوای زوج و زوجه
در ایشان بطور رد میشود مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد پدر و مادر و
یک دختر و یک برادر یا عم نصیب پدر و مادر سدس است و نصیب دختر
نصف ... در عدد شش نصف و سدسان داشته باشد شش است سدسان از آن
دو است به پدر و مادر دادیم و نصف از آن که سه است به دختر دادیم باقی
ماند یک بعد ذلک یک عدد مخالفان آن یک عدد را به برادر یا عم رد مینمایند بواسطه
قرابت و این قاعده مذهب فقهای امامیه باطل است فقها رد مینمایند این عدد را
به پدر و مادر و دختر بتفاوت ما نظیر در حصه آنها به پدر میرسانند و یک حصه
دیگر به مادر و یک حصه دیگر به دختر در این صورت چون شش عدد صحیح را به ایشان قسمت میشود

فریضه منکسر شود در مخرج خمس ضرب نمودیم پنج را در اصل فریضه که شش است سی حاصل شد
به موجب قسمت میشود نصیب پدر سه سی فرضاً و رداً و نصیب مادر سه سی فرضاً
و رداً و اگر مادر را حاجب باشد از اخوه تمام ما بقی از قسمت از اینجا میانه پدر و دختر
قسمت میشود پس در نظیر مخرج فریضه که از اصل مسئله و نصف نصیب
پدر و مادر و دختر است یک عدد باقی میانه پدر و دختر قسمت میشود بلکه منکسر است
مخرج ربع که چهار است از اینجا چهار را در اصل فریضه که شش است ضرب
نمودیم بیست و چهار حاصل شد بعد از آنکه قسمت نمودیم به موجب نصیب پدر
سه سی فرضاً و رداً و نصیب مادر سه سی فرضاً و نصیب دختر نصف فرضاً
و رداً **فصل پنجم** در حساب فرایض بدان ایدک الله تعالی که چون
علامات حساب [illegible] بیرون آورند حصه هر یک از ارباب حقوق را
از فرض عددی که تقسیم شود بر ایشان لا صحیح و کسری در آن نباشد و اضافه منکسر شود
حصه هر یک از ایشان را [illegible] چنانکه هر گاه شخصی فوت شود و بگذارد
والد و والده کنند میراث ایشان را از حساب [illegible]
[illegible] که حصه کنند
[illegible]

داین

و این مخرج سهام قسمت عددی است که بیرون آید از [illegible] آنچه مطلوب است صحیح و در دانستن
این مسئله قاعده مختصر درین رساله ثبت خواهد کرد **قاعده اول** در نسبت میانه دو عدد
دو عدد نسبت به یکدیگر یا متماثل یکدیگرند یا آنکه مختلفند اگر متماثل یکدیگرند زیرا
متماثلین می‌گویند چون سه و سه و چهار و چهار و مانند این پس عمل با جمیع
نمودن کافی است یا آنکه مختلفند و این مختلف مشتمل [illegible] عددی زیاد از دیگری که
چند از یکی را یا چند بار [illegible] باقی ماند [illegible] متباین است چون سه و چهار
و چهار و پنج و پنج و شش [illegible] متفق [illegible] در این مسئله ضرب [illegible]
[illegible] در دیگری [illegible] است و هر گاه چند از کمتر را از بیشتر افکنند آن
بیشتر را برابر [illegible] کمتر از نصف بیشتر نباشد نزد بعضی چون
دو و چهار و سه و شش و چهار و هشت و مانند آن و این نسبت را [illegible]
می‌گویند و [illegible] درین مسئله عمل با کثر آن [illegible] نزد بعضی از
علما [illegible] هر گاه میانه عدد [illegible] سهام باشد در عدد
[illegible] می‌گویند و [illegible] نزد بعضی است و عدد کمتر [illegible] بیشتر را فنا کند
به دو بار و حقیقه [illegible] نزد [illegible] است و هر گاه
ساقط سازی [illegible] از اکثر یکبار یا چند بار باقی ماند [illegible] بیشتر [illegible]

دو القدر وفقا کنه هر دو عدد را چون نسبت چنین باشد میانه لعدد اداز اتوافقان
میکونند مثلث چهار و شش و شش و نه و دوازده و شانزده و بیست و
و سی و بیست و چهار و سی علیهذا پس اگر بعد ذلک باقی مانده عدد عدد ا آن
نسبت را توافق بالنصف کویند و اگر سه باقی مانده توافق بالثلث میکویند
و اگر چهار باقی مانده توافق بالربع و اگر پنج باقی مانده توافق بالخمس و همچنین تا سه قد
و در باقی مانده است آن دو چهار را فانیکند هر دو بار و شش را سه بار و
در اول شش باقی میماند ده فانیکند بیست و چهار را که چهار بار و سی را به پنج بار
و همچنین توافق به سبع و ثمن و تسع و عشر نیز پیدا شد و چون
ازده تجاوز نمود بجز آن علیحده میکونند بجزء از یازده و قس علی هذا در توافق
است اگر توافق بنصف است نصف احدهما را در دیگری ضرب باید نمود
چون شش و چهار را و اگر ثلث است ثلث احدهما را و اگر ربع است
ربع و هم چنین اگر بجزء است جزء ما تنه لکنه اگر شخص فوت شد و بگذارد
بیست برادر از جانب پدر و سی و سه برادر از جانب مادر پس ده را
در سی و سه ضرب مینمائیم برای آنکه سه جزء دارد از یازده و آنچه حاصل شود
ضرب میکنیم در اصل فریضه ایشان در مضروبات ده را در سی و سه ضرب کرده

لعر

شصت و شش صد شد پس این را در اصل فریضه که مخرج سه است
ضرب کردیم ۱۹۸ حاصل شد به موجب سی و سه برادر از جانب مادر
قاعده دوم
ثلث بالسویه بیست و دو برادر از جانب پدر ثلثان بالسویه
در ذکر مخارج فروض سته و لواحق آن مخارج فروض سته پنج است
نصف از دو ثلث و ثلثان از سه ربع از چهار سدس از شش و ثمن از هشت
ثمن از هشت چون مخارج فروض سته متحقق گشت هرگاه در وراثه ذوی
فروض نیست و ساوینه تمام ایشان در قسمت ترکه عدد رؤس ایشان
اصل مسئله است چنانکه هرگاه فوت شود شخص و بگذارد دو پسر یا کثیر یا ششم
مال آن شخص را میکوئیم هر یک از ورثه را سهم است از و و همچنین تقسیم مینمائیم
بقدر رؤس ایشان آنچه باشد و اگر باشد با این ایشان دختر برابر دو ذکر
سهم و برای هر مونث یک سهم تقرر میکنیم آنچه حاصل شود صحت مال را
بدان قسمت میکنیم مثلاً اگر بگذارد متوفی است دختر و دو پسر مال را
دوازده حصه میکنیم و برین قیاس هر چه مقدار باشند و اگر در ورثه
صاحب فرض یا اصحاب فروض باشد طلب مینمائیم اقل عددی را که
آن سهم یا سهام در او باشد و آن عدد را مخرج سهام میکوئیم لامحاله مخرج

خود ظاهر است و احتیاج به بیان ندارد و بعینه مخرج مکرر نیز همان است
شش ثلث و ثلثان و هر دو از سه اند و سدس و سدسان و از شش چنانکه ذکر
کرده شد در فوق و طریق تحصیل مخرج مضاف ضرب نمودن مضاف و مضاف الیه
است در دیگر خواه میان ایشان تباین باشد و خواه توافق و خواه تداخل
و قطع نظر از همین زیرا که نسبت مخرج مضاف در پیدا نمودن مخرج خمس
و سدس خواه از شش ضرب نمودیم سی حاصل شد از یک خمس سدس دارد
چه پنج است و سدس آن خمس را دارد و هم چنین در مخرج سدس و ثمن شش را در
هشت ضرب نمودیم چهل و هشت حاصل شد که سدس از یک ثمن دارد هشت است و
هم ثمن دارد و ثلث ثلث سه را در سه ضرب نمودیم نه حاصل شد که ثلث آن
سه است و ثلث دارد و قس علیهذا الا مخرج معطوف چون دو عدد یا بیشتر
بر یکدیگر عطف نماید مثل ربع و ثلث یا سدس و ثمن یا ربع و ثلث
و خمس و هم چنین بس در این صورت اعتبار می نمائیم مخرج کسر معطوف
و معطوف علیه را پس اگر متباین اند ضرب مینمائیم کل هر یک را در
دیگری و اگر متوافقند ضرب میکنیم جزء وفق کل هر یک را در دیگری و اگر متداخلند
اکتفا باکثر آن مینمائیم و مغایر از آن حاصل ضرب را اعتبار مینمائیم مثلا

مخرج

١٨

بمخرج کسر دوم هم چنین ما اگر متشه در پیدا نمودن مخرج ربع و ثلث اعتبار
نمودیم مخرج ترکیب را مخرج ثلث و آن سه است و مخرج ربع و آن چهار است میانه
این دو عدد تباین است ضرب نمودیم کل هر یک را در دیگری دوازده حاصل شد که
هم ربع دارد و هم ثلث و هم چنین عمل میکنیم در مخرج ربع و سدس مخرج
ربع و سدس ~~بواسطه تباین دوازده شش است~~ مخرج ربع و آن چهار است
و مخرج سدس و آن شش است میانه مخرجین توافق بنصف است ضرب کردیم
نصف کل هر یک را در دیگری دوازده حاصل شد که اینجا حاصل هم ربع
دارد و هم سدس و مخارج کسور فرض شده بیست و چهار است چرا که
مخرج نصف دو است ضرب نمودیم در مخرج ربع بواسطه توافق بنصف
و حاصل را دوازده است با مخرج سدس توافق است و کسر آن نموده میانه
مخرج ثمن و دوازده توافق بربع است ربع کل هر یک را در دیگری ضرب نمودیم
بیست و چهار شد تمام کسور مشتمله در وی موجود است و در پیدا نمودن
مخرج ربع و ثلث و خمس ضرب میکنیم سه را در چهار بواسطه تباین
و حاصل را در دوازده است در پنج بواسطه تباین شصت حاصل شد هم ربع
دارد و هم ثلث و هم خمس و در پیدا نمودن مخارج کسور تسعه و نصف

در مخرج ثلث و ربع است بواسطه تباین
حاصل را در شش است ضرب نمودیم
ح

و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است ضرب می‌نماییم
در ارادرسه بواسطه تباین است و حاصل شش است در نصف چهار بواسطه توافق
بنصف و حاصل دوازده است در پنج بواسطه تباین است و حاصل شصت را
در سدس است شش و دخول است که ثلث نموده ضرب کردیم شصت را
در هفت بواسطه تباین و حاصل چهارصد و بیست است ضرب نمودیم
در ربع هشت بواسطه توافق بربع و حاصل هشتصد و چهل است ضرب
نمودیم در ثلث نه بواسطه توافق بثلث و حاصل دو هزار و پانصد و بیست
عشر ده است که بالکل بکسر نمودیم جمیع کسور در یک عدد است و طریق دیگر
در تحصیل مخرج کسور تسعه چنان می‌نماییم که اگر چه دخل در علم میراث
ندارد اما اشاره حاصل می‌شود از ضرب مخرج کسریکه در دو حرف عین باشد
بعضی را در بعضی و آن ربع و سبع و تسع و عشر است و دیگر نسخه
که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نقل است
و آنحضرت پای مبارک خود را در رکاب نهاده اراده سواری داشت
در آن وقت مخرج کسور تسعه را از حضرت سؤال نمودند حضرت فرمود و اضرب ایام
اسبوعک فی ایام سنتک یعنی بزن ایام هفته خود را در شصت و ایام

سل

سال خود و سیصد و شصت است چون ضرب می‌نمائی بقدرت الله تعالی دو هزار و پانصد
و بیست حاصل می‌شود جمیع مخارج کسور تسعه در این عدد موجود است بر موجب نصف ثلث
ربع خمس سدس سبع ثمن تسع عشر تسهیم اگر قسمت شود فریضه بر
صاحبان فرض بغیر کسر مطلقا بحثی نیست چنانکه شخصی فوت شود و بگذارد پدر و مادر
و دو دختر فرض دختران ثلثان است و از پدر و مادر سدسان فریضه ایشان از شش
تصحیح می‌یابد بر موجب نصیب پدر سدس نصیب مادر سدس نصیب دختران
ثلثان و هم چنین زنی فوت شود و بگذارد شوهری و یک خواهر از جانب پدر
فریضه شوهر نصف است و از خواهر پدری نصف و فریضه ایشان از دو تصحیح
می‌یابد بر موجب نصیب شوهر نصف نصیب خواهر نصف والله اعلم اگر تکسیر
میکرده خالی از آن نیست و بر یک فرقه منکسر می‌شود یا بیشتر آنکه بر یک فرقه
منکسر شود پس اگر میانه نصیب فرقه از فریضه و عدد رؤس ایشان
توافق نیست ضرب می‌کنیم عدد رؤس ایشان را در اصل فریضه آنچه
حاصل می‌شود عدد صحیح است مثلاً اگر بگذارد متوفی پدر و مادر و سه دختر
اصل فریضه در این صورت شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر چهار
باقی می‌ماند برای سه دختر میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نیست

قاعده ۳

ضرب کردیم عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه شش است هیجده
حاصل شد قسمت نمودیم بر نهج نصیب پدر سه نصیب مادر سه
نصیب دختران شش و اگر میانه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان
توافق باشد ضرب کنیم جزء وفق عدد رؤس ایشان را در اصل فریضه
چنانکه بوده باشد میت را پدر و مادر و شش دختر آن هست عدد دیگه
سه سدس و ثلثان داشته باشه شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر
چهار است چهار دیگر باقی مانده که به دختران و چون میانه نصیب ایشان
و عدد رؤس ایشان توافق بالنصف است نصف عدد رؤس دختران
که سه است ضرب نمودیم در اصل فریضه که شش است هیجده حاصل آید
بر نهج نصیب پدر سه نصیب مادر سه نصیب دختران دوازده
دوم آنکه شکسته شود بر اکثر از فرق پس در این صورت میانه سهام هر گروه
از فرق و عدد رؤس ایشان توافق هست یا نیست اگر توافق
هست رد کنیم بجزو وفق خودش چنانکه بگذارد متوفی شش زن
و هشت اخوه از جانب مادر و ده اخوه از جانب پدر نصیب
زنان ربع است نصیب اخوه از جانب مادر ثلث میانه مخرج ربع

۲۰ و ثلث تباین است ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده شد ربع دوازده سه است به زنان دادیم
میانه عدد رؤس ایشان و نصیب ایشان توافق بالنصف است رد کردیم بجزو وفق
که سه است و ثلث فریضه که چهار است دادیم با اخوه از جانب مادر میانه نصیب اخوه
و عدد رؤس ایشان نیز توافق بالنصف است رد کردیم بجزو وفق که چهار است باقی
مانده بعد از ذلک پنج عدد که به اخوه از جانب پدر میانه عدد رؤس ایشان و نصیب
ایشان نیز توافق است به نصف رد نمودیم او را بجزو وفق که پنج است
پس در این صورت جزء وفق عدد رؤس ایشان متماثل بوده ضرب کردیم جزء وفق
که شماره آن ده است در اصل فریضه که دوازده است بیست و چهار
حاصل شد قسمت نمودیم بر نهج نصیب اخوه مادر ثلث نصیب زنان
ربع نصیب اخوه و اگر توافق هست در بعضی و در بعضی دیگر نیست رد
مینمائیم آنکه توافق است بجزو وفق و ترک میکنیم آن دیگر را به حال خود
بعد از آن در یکدیگر ضرب مینمائیم آنچه جزء وفق دارد و آنکه مختلف است حاصل را ضرب میکنیم
در اصل فریضه مثلا هرگاه بگذارد متوفی دو زن و شش اخوه از جانب مادر
و ده اخوه از جانب پدر هست عدد دیگه ربع و ثلث داشته باشد که دوازده است
ربع دوازده سه است به دو زن دادیم میانه نصیب ایشان و عدد رؤس

توافق نیست که داشتیم عدد رؤس ایشان را بکمال خود نصیب اخوه از
جانب مادر ثلث فریضه است که چهار باشد میانه نصیب و عدد رؤس
ایشان توافق بالنصف است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است
گرفتیم پس عدد دیگر باقی مانده که چهار اخوه از جانب پدر میانه نصیب و عدد
رؤس ایشان توافق بالنصف است نه بالنصف که آخر است بعد از ذلک نظر کردیم
باقی مانده یکی و یکی سه ضرب نمودیم پس یکی شش حاصل شد و شش را در اصل
فریضه که دوازده است ضرب کردیم هفتاد و دو حاصل شد بموجب
نصیب زن ربع نصیب اخوه مادر ثلث نصیب ده اخوه پدر تتمه
و اگر توافق نباشد میانه نصیب و عدد رؤس ایشان میگذاریم هر عدد را
بکمال خود و بعد از آن نظر میکنیم اگر عدد رؤس ایشان تماثل شوند
ضرب میکنیم یکی از آنها را در اصل فریضه چنانکه بگذارد متوفی چهار اخوه از
جانب پدر و چهار اخوه از جانب مادر پس میانه نصیب ایشان و عدد
رؤس ایشان توافق نیست و لیکن عدد رؤس اخوه ات تماثل است
ضرب نمودیم عدد رؤس یکی از آنها را که چهار است در اصل فریضه که سه است
دوازده حاصل شد قسمت نمودیم بموجب نصیب اخوه مادر ثلث نصیب اخوه

ابهد

ایشان و اگر عدد رؤس ایشان متداخل باشد ضرب مینمائیم اکثر را در اصل فریضه
چنانکه فوت شود شخصی و بگذارد سه اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان
سه است میانه نصیب ایشان از فریضه و عدد رؤس ایشان متداخل است
ضرب نمودیم اکثر را که شش است در اصل فریضه که سه است هیجده حاصل شد
بموجب نصیب اخوه مادر ثلث نصیب اخوه پدر ثلثان و اگر میانه
عدد رؤس ایشان و نصیب ایشان توافق باشد ضرب مینمائیم جزء وفق یکی
را در دیگری و حاصل را در اصل فریضه میشود هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد
چهار زن و شش اخوه اصل فریضه ایشان چهار است میانه عدد زوجات
و عدد اخوه توافق بالنصف است نصف یکی را در دیگری ضرب نمودیم دوازده
حاصل شد دوازده را در اصل فریضه که چهار است ضرب نمودیم چهل و هشت شد
بموجب نصیب چهار زن ربع نصیب شش اخوه تتمه بالسویه و اگر عدد
رؤس ایشان متباین باشد ضرب باید کرد یکی را در دیگری و حاصل ضرب را
در اصل فریضه میشود هرگاه بگذارد میت دو اخوه از جانب مادر و پنج
اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان سه است چون میانه عدد رؤس
ایشان تباین است ضرب نمودیم یکی را در دیگری ده حاصل شد بعد از آن

دو اخوه از جانب مادر

حاصل ضرب نمودیم در سه سی عدد بهم رسید تقسیم کردیم بر موجب نصیب
اخوه مادری ثلث نصیب اخوه پدری ثلثان بدانکه حضرت شیخ بهاء الدین
محمد عاملی نور الله مرقده در رساله خود فرموده که جمیع مسائل یکصد بیست و چهار
صورت دارد دوازده صورت آنرا انتخاب کرده جدولها بیان ترتیب
داده در حکم سهام و صحیح آنرا سه قسم نموده بر موجب اول
از اقسام آنکه کل فرقه و سهام ایشان توافق باشند رد باید کرد روس
کل فرقه را بجزو وفق دوم از اقسام آنکه موافق نباشد میان روس فرقه
و سهام ایشان پس ترک باید روس هر فرقه را بحال خود سیم آنکه
توافق باشد در بعضی و در بعضی نباشد رد باید نمود آنکه توافق
بجزو وفق و باید گذاشت آنکه توافق نیست بحال خود چون اقسام
ثلثه بایضاح تحقیق گشت پس هر یک از این اقسام ثلثه را بعد از آنکه روس
ایشان متماثلست یا متداخل است یا متوافق یا متباین چون سه
قسم اصول را در چهار صور ضرب کرده ضرب بینهما دوازده صورت میشود و اینک
کمینه مثال آنرا با ترتیب مذکور موافق بعبارت فارسی در دوازده روش
و ظاهر شد چنانکه بر طبع مستقیم مخفی نیست به ترتیب مسئله اول

از قسم اول آنکه بگذارد میت شوهر زن و شش اخوه از جانب مادر و ده
اخوه از جانب پدر نصیب زوجات ربع است و نصیب اخوه از جانب مادر ثلث
چون سهام نه است و چهار است ضرب کردیم سه را در چهار دوازده شد ربع از آنکه
سه است دادیم بزوجات میان نصیب و عدد روس توافق بنصف است رد کردیم بجزو
وفق شد دو آن دو است و ثلث فریضه که چهار است نصیب اخوه از جانب
مادر است میان نصیب و عدد روس ایشان نیز توافق بنصف است رد کردیم
بجزو وفق شد سه آن سه است باقی مانده بعد از ذلک پنج عدد نصیب اخوه از جانب پدر
میان نصیب و عدد روس ایشان نیز توافق بخمس است به نسبت بعض رد کردیم
بجزو وفق شد دو آن دو است چون جزو وفق عدد روس ایشان متماثلست دو ضرب
کردیم بعد همان ساده است در اصل فریضه دوازده است بیست و چهار
حاصل شد بر موجب نصیب زوجات ربع نصیب اخوه ام ثلث نصیب
اخوه اب بقیه مسئله دوم از قسم دوم آنکه بگذارد میت هشت زن
و هفت اخوه از جانب مادر و هفت اخوه از جانب پدر اصل فریضه
ایشان دوازده است ربع آن که سه است بزوجات دادیم و ثلث
فریضه را که چهار است باخوه از جانب مادر دادیم و تتمه دیگر را که پنج است

با خوه پدر چون میان نصیب و عدد رؤس هر یک از ایشان توافق نبود لیکن عدد
رؤس تمام ایشان متماثل بود ضرب کردیم عدد رؤس یکی را که سه است
در اصل فریضه که دوازده است سی و شش شد و چهار حصص تقسیم نمودیم بموجب
نصیب هشت زن ربع نصیب هفت اخوه ام ثلث نصیب سه اخوه اب
تتمه مسئله سیم از قسم دوم آنکه بگذارد میت سه زن و نه اخوه از جانب پدر
اصل فریضه ایشان چهار است ربع از آن که یک است دادیم بزوجات چون
میان نصیب و عدد رؤس توافق نبود عدد رؤس را که سه است بحال خود تتمه
دیگر را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر میان نصیب و عدد رؤس
ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزو وفق که سه است بعد از آن چون
عدد رؤس زوجات که سه است با جزو وفق عدد رؤس اخوه از جانب پدر
متماثل بود اکتفا با حد هما نموده ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است
دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم بموجب نصیب سه زن ربع نصیب نه
اخوه اب تتمه مسئله چهارم از قسم دوم آنکه بگذارد میت شش
زن و شانزده اخوه از جانب مادر و ده اخوه از جانب پدر اصل
فریضه ایشان دوازده است ربع از آن که سه است دادیم بزوجات چون

میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم بجزو وفق آن که سه است
ثلث از آن که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر میان نصیب و عدد رؤس ایشان
توافق بربع بود رد کردیم بجزو وفق که چهار است و پنج عدد باقی مانده اصل فریضه را
دادیم باخوه از جانب پدر میان نصیب و عدد رؤس ایشان نیز توافق بنصف است
رد بنصف کردیم بجزو وفق که پنج است بعد از آنکه چون جزو وفق عدد رؤس
ایشان متباین بود ضرب نمودیم اکثر را که چهار است در اصل فریضه که
دوازده است چهل و هشت حاصل شد تقسیم کردیم بموجب نصیب شش زن
ربع نصیب شانزده اخوه ام ثلث نصیب ده اخوه پدر تتمه مسئله پنجم
از قسم دوم آنکه بگذارد میت سه زن و شش پسر اصل فریضه هشت است
ثمن از آن که یک است بزوجات دادیم و هفت سهم را دادیم به پسران چون
میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود و عدد رؤس زوجات و پسران
متباین بود اکتفا باکثر از آن کرده که شش است در اصل فریضه که هشت است
ضرب کردیم چهل و هشت حاصل شد تقسیم نمودیم بموجب نصیب
زوجات ثمن نصیب شش پسر البقیه مسئله ششم از قسم سیم آنکه بگذارد
میت چهار زن و شش اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است

میانه جزو وفق عدد زوجات که چهار است و جزو وفق عدد اخوه که هشت است.
توافق بنصف بود رد کردیم عدد زوجات را بجزو وفقش که دو است بار چون
میانه هر یک از جزو وفق عدد زوجات و جزو وفق عدد اخوه که هشت است
با جزو وفق عدد اخوه که ده است توافق بنصف بود رد کردیم بجزو وفقش
که پنج است و ضرب کردیم دو را در هشت و حاصل را که شانزده است در پنج و حاصل
که هشتاد است در دوازده بعد صد و پنجاه حاصل شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب
زوجات ربع نصیب اخوه ام ثلث نصیب اخوه اب تمه مسئله هشتم از قسم دوم
آنکه بوده باشد میت را چهار زن و ده اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان
چهار است ربع از آن که یک است دادیم بزوجات چون میانه نصیب ایشان
و عدد رؤس ایشان توافق نبود که انشیتیم عدد رؤس ایشان را بحال خود تمه
فریضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر چون میانه نصیب و عدد
رؤس ایشان توافق نبود آن را نیز بحال خود گذاشتیم تا چون میانه عدد رؤس
زوجات و عدد رؤس اخوه توافق بنصف بود عدد زوجات که دو است
ضرب کردیم در تمام عدد رؤس اخوه و حاصل را که بیست است ضرب نمودیم در اصل
فریضه هشتاد حاصل شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب زوجات ربع

ربع از آن که یک است دادیم بزوجات چون میانه نصیب و عدد رؤس ایشان وفق
نبود عدد رؤس را که انشیتیم بحال خود تمه دیگر را که سه است دادیم باخوه
از جانب پدر میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف بود بعض
رد کردیم بجزو وفقش که ده است بعد ذلک میانه عدد رؤس زوجات و جزو
وفق عدد رؤس اخوه چون متباین بود اکتفا بأکثر آن که عدد رؤس
زوجات است ضرب کردیم در اصل فریضه که چهار است شانزده حاصل شد
تقسیم نمودیم بر موجب نصیب زوجات ربع نصیب اخوه تمه بالسویه مسئله هفتم
از قسم دوم آنکه بوده باشد میت را دوازده زن و بیست و چهار اخوه
از جانب مادر و بیست و ده اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان دوازده است
ربع از آن که سه است دادیم بزوجات میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق
بثلث بود رد کردیم بجزو وفقش که آن چهار است و ثلث فریضه را که چهار
است دادیم باخوه از جانب مادر میانه نصیب و عدد رؤس ایشان
توافق بربع بود رد کردیم بجزو وفقش که آن شش است تمه فریضه را
که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر میانه نصیب و عدد رؤس
ایشان توافق بخمس بود رد کردیم بجزو وفقش که ده است بعد ذلک چون

مسئله

نصیب اخوه اب تتمه بالتوریه مسئله نهم از قسم سیم آنکه بوده باشد میت را شش
زن و دوازده اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان چهار است ربع از آنکه یک است
دادیم زوجات چون میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق نبود که انقسام کند پس خود
تتمه فریضه را که سه است دادیم باخوه از جانب پدر میانه نصیب و عدد رؤس
ایشان توافق بثلث بود رد کردیم بجزء وفق خود که آن چهار است بعد ذلک
چون میانه عدد رؤس زوجات و جزء وفق عدد رؤس اخوه که چهار است توافق بنصف
بود رد کردیم بجزء وفق که آن سه است بعد از آن ضرب نمودیم سه را در چهار و
حاصل دوازده است در اصل فریضه که چهار است چهل و هشت حاصل شد
تقسیم نمودیم بر نحو نصیب زوجات ربع و نصیب اخوه اب تتمه مسئله
دهم از قسم سیم آنکه بگذارد میت شش زن و دوازده اخوه از جانب مادر
و بیست و پنج اخوه از جانب پدر اصل فریضه ایشان دوازده است ربع آن را
که سه است دادیم بزوجات میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف
بود رد کردیم بجزء وفق آن که سه است و ثلث فریضه که چهار است دادیم باخوه
از جانب مادر میانه نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بربع بود رد کردیم
بجزء وفق آن که سه است و تتمه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر میانه

صفره

٢٥

نصیب و عدد رؤس ایشان که بیست و پنج است توافق بخمس بود رد کردیم بجزء وفق که
پنج است بعد ذلک چون میانه جزء وفق عدد رؤس تمام ایشان تباین بود ضرب
کردیم ۵ را در سه و حاصل را که پانزده است در دو و حاصل را که سی است در دوازده ضرب
کردیم سیصد و شصت حاصل شد تقسیم نمودیم بر نحو نصیب زوجات
ربع و نصیب اخوه ام ثلث و نصیب اخوه اب تتمه مسئله یازدهم
از قسم سیم آنکه بگذارد میت ده زن و پنج اخوه از جانب مادر و هشت اخوه از جانب
پدر اصل فریضه ایشان دوازده است ربع او را که سه است دادیم بزوجات چون میانه
عدد رؤس و نصیب ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشان را که ده است بحال خود گذاشتیم
و ثلث فریضه را که چهار است دادیم باخوه از جانب مادر چون میانه نصیب و عدد
رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشان را که گذاشتیم بحال خود که پنج است
و تتمه فریضه را که پنج است دادیم باخوه از جانب پدر چون میانه نصیب و عدد
رؤس ایشان توافق نبود عدد رؤس ایشان را که گذاشتیم بحال خود که هشت
است بعد ذلک نظر کردیم میانه عدد رؤس تمام ایشان چون تباین بود ضرب
کردیم ده را در پنج و حاصل را که ده است در هشت و حاصل را که هشتاد است
در دوازده ضرب کردیم نهصد و شصت حاصل شد تقسیم نمودیم بر نحو نصیب و ثلث

ربع نصیب زن اخوه ام ثلث نصیب بقیه اخوه لاب تتمه مسئله دوازدهم
از قسم سیم آنکه بوده باشد میت را چهار زن و شش اخوه از جانب مادر و هشت
اخوه از جانب پدر چون نصیب زوجات ربع بود و نصیب اخوه از جانب مادر
ثلث میانه مخرج ایشان تباین بود ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد
ربع او را که سه است دادیم بزوجات چون میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق
نبود عدد رؤس را که چهار است نگاه داشتیم که با خود و ثلث فریضه را که چهار است
دادیم باخوه از جانب مادر چون میان نصیب و عدد رؤس ایشان توافق بنصف بود
رد کردیم بجزو وفق و شش را به آن سه است و تتمه فریضه که پنج است دادیم باخوه از
جانب پدر میانه عدد رؤس ایشان و نصیب ایشان چون توافق نبود عدد
رؤس ایشان را که هشت است نگاه داشتیم که با خود بود ولیکن چون نظر کردیم میانه
جزو وفق و عدد رؤس تمام ایشان تباین بود ضرب نمودیم چهار را در سه و
حاصل را که دوازده است در هشت و حاصل را که نود و شش است در چهار است در
دوازده یکهزار و یکصد و پنجاه و دو حاصل شد تقسیم نمودیم میانه ایشان ربع نصیب
چهار زن ربع نصیب شش اخوه ام ثلث نصیب اخوه لاب تتمه فصل ششم
۲۵۲ ۳۸۴ ۴۲۳

فصل ششم

در مقادیر سهام و اجتماع ایشان بدانکه فروض (ه) در کتاب الله شش است

نصف

نصف و ثلث و ربع و ثلثان و سدس و ثمن و هر یک از این فروض سته مخصوص جمع
است چنانکه نصف فرض چهار کس است فرض یک دختر و فرض خواهر از جانب پدر
و مادر اگر تنها باشد و فرض یک خواهر از جانب پدر است با عدم خواهران
از جانب پدر و مادر و فرض شوهر است با عدم ولد ثلث فرض دو کس است
فرض مادر است با عدم حاجب از ولد و اخوه و فرض ولد مادر است هرگاه زیاده
از یکی باشد ثلثان فرض دو کس است فرض دو دختر است یا بیشتر هرگاه پسری
با ایشان نباشد و فرض دو اخوه از جانب پدر و مادر یا بیشتر ربع فرض
دو کس است فرض زوج است با وجود ولد و فرض زوجه است با عدم ولد
سدس فرض سه کس است فرض پدر و مادر است با ولد و فرض مادر است
با اخوه حاجب و فرض ولد مادر است هرگاه یکی باشد ثمن فرض یک
کس است فرض زوجه است با وجود ولد مسئله بعد از ذکر حصص هر یک از فروض
از فروض سته را با یکدیگر ملاحظه کنیم آنچه ممکن است بیست و یک صورت بهم
رسد و سیزده از آن ممکن است و هشت صورت ممکن نیست و دلیل این مطابقه
و فرض ایشان آنکه یکی دیگر نقص در فرضی نیست ظاهراً دل القرابت میراث
می برد و آنچه قرابت جاری است مگر آنکه در فرضی داخل ایشان شده ...

نیز بموجب ذی فرض ذی فرض میشود چنانکه مذکور شد در فرض نیستند چون
انان دختر این میشود مانند للذکر مثل حظ الانثیین و هم چنین پسر تنها
ذی فرض نیست چون با دختر جمع شود بموجب ولد ذی فرض میشود و قس علیهذا فائده
در بیان اجتماع فروض با یکدیگر و وجه اجتماع ایشان بدانکه نصف با هر ششی
جمع میشود اول اجتماع نصف با نصف چنانکه فوت شود زنی و بگذارد یک خواهر
از جانب مادر یا از جانب پدر و شوهر پس فرض شوهر نصف است و فرض خواهر
نصف و صحیح است بموجب نصیب شوهر نصف نصیب خواهر نصف
دوم اجتماع نصف با ربع چنانکه فوت شود زنی و بگذارد شوهر و یکدختر فرض
دختر نصف است و نصیب شوهر ربع است فریضه ایشان چهار است نصیب
دختر نصف نصیب شوهر ربع سیم اجتماع نصف با ثلث چنانکه فوت شود زنی
و بگذارد مادر و شوهر نصیب مادر ثلث و نصیب شوهر نصف است عددیکه
نصف و ثلث داشته باشد شش است بموجب نصیب شوهر نصف نصیب مادر
ثلث چهارم اجتماع نصف است با ثمن چنانکه میت را بوده باشد
زنی و یکدختر نصیب زن ثمن است و نصیب دختر نصف و در این صورت از
هشت سهم تقسیم میشود بموجب نصیب زن ثمن نصیب دختر نصف پنجم

اجتماع

اجتماع نصف است با ثلثان صحیح است اما بدون عول نمی آید شکل آنکه بگذارد میت
شوهر و دو خواهر از جانب پدر و مادر فرض شوهر نصف است و فرض خواهران
ثلثان است عدد یکه نصف و ثلثان داشته باشد شش است تقسیم نمودیم بموجب
است نصیب شوهر نصف نصیب خواهران ثلثان در این صورت نقص بجانب ایشان داخل کردیم
ششم اجتماع نصف است با سدس چنانکه بگذارد میت یکدختر و مادر نصیب
دختر نصف است و نصیب مادر سدس است عدد یکه نصف و سدس داشته باشد
شش است بعد از اخراج نصف و سدس سه و یک است باقی مانده عدد
دو باید میانه دختر و مادر قسمت میشود فریضه منکسر در مخرج ربع که چهار است ضرب شود
میانه چهار و شش توافق بنصف است نصف یعنی دو را در دیگری ضرب نمودیم
دوازده حاصل شد بموجب تقسیم کردیم نصیب مادر سدس نصیب دختر نصف
سابع جمع میشود با ثلثان و ثلث و سدس و ثمن و ربع ممتنع است و اجتماع
با ثمن آنکه ربع نصیب زوجه است با عدم ولد و ثمن نصیب زوجه است با
وجود ولد لازم آید که یک شخص هم ولد داشته باشد و هم ولد نداشته باشد
و با ربع ممتنع است وجه آنکه ربع نصیب زوجه است بی ولد خواه یکی
باشد خواه بیشتر اما اجتماع ربع با ثلثان آنکه فوت شود شوهر و بگذارد

زنه و دو خواهر از پدر و مادر میانه مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب کردیم سه را
در چهار دوازده حاصل آمد بعد از اخراج ربع که سه است و ثلثان که هشت است
باقی مانده یکی که بر دو منکسر میشود ضرب نمودیم دو را در دوازده بیست و چهار
حاصل آمد بر این موجب نصیب زن ربع نصیب خواهران ثلثان و اجتماع
ربع با ثلث چنانکه مورث شود شخصی دیگر از زنه و مادر نصیب زن ربع
است و نصیب مادر ثلث میانه مخرج ربع و ثلث تباین است ضرب نمودیم
سه را در چهار دوازده حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب نصیب زن
ربع نصیب مادر ثلث و اجتماع ربع با سدس چنانست که بگذارد متوفی
زنه و دو کلاله مادری خواه مذکر باشند و خواه مؤنث نصیب زن
ربع است و نصیب کلاله مادری سدس میانه مخرج سدس و ربع توافق بالنصف
است ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگری دوازده حاصل شد بر این موجب
نصیب زن ربع نصیب کلاله مادری سدس و ثمن جمع میشود با ثلثان و سدس و با
ثمن و ثلث ممتنع است وجه اجتماع ثمن با ثلثان ظاهر است اما وجه امتناع ثمن
با ثلث اینکه ثمن نصیب زوجه است با وجود ولد و ثلث نصیب مادر است
با عدم ولد اجتماع ثمن با ثلثان چنانست که هرگاه مورث شود شخصی بگذارد

زنه

زنه و دو دختر یا بیشتر نصیب زن ثمن است و نصیب دختران ثلثان میانه مخرج ثمن و ثلث
تباین است ضرب نمودیم سه را در هشت بیست و چهار حاصل شد بعد از
اخراج ثمن و ثلثان که سه و شانزده است پنج عدد باقی ماند چون صحیحا بر دختران
قسمت نمیشود و فریضه منکسر در مخرج نصف میگردد ضرب نمودیم دو را در بیست
و چهار چهل و هشت که حاصل شد تقسیم نمودیم بر این موجب نصیب زوجه ثمن
نصیب دو دختر ثلثان و اجتماع ثمن با سدس موافق نصف است ضرب نمودیم نصف
احدهما را در دیگری بیست و چهار حاصل شد قسمت کردیم بر این موجب نصیب زن
ثمن نصیب پدر سدس نصیب ولد تتمه و ثلثان جمع میشود با ثلث و سدس و با
ثلثان ممتنع است وجه امتناع آنکه ثلثان فرض خواهر است یا بیشتر از
جانب پدر و مادر باشند یا پدر با عدم ولد و ثلثان فرض ولد است هرگاه
مونث باشند و اگر یکی بیشتر باشند لازم میرسد دختر و خواهر با یکدیگر میراث
برند و اما اجتماع ثلثان با ثلث چنانست که شخصی فوت شود و بگذارد دو اخوه
از جانب پدر و مادر و دو اخوه از جانب مادر فرض اخوه از جانب مادر ثلث است
و فرض اخوه از جانب پدر ثلثان است عددی که ثلث و ثلثان داشته باشد
سه است ثلث از آن را دادیم به دو اخوه از جانب مادر در باب صحیحا تقسیم کردیم

چنانست که هرگاه مورث شود شخصی بگذارد
زنه و دو دختر و پدر نصیب زن ثمن است
و نصیب پدر سدس میانه مخرج ثمن و
سدس

فریضه منکسر گردید در مخرج نصف ضرب نمودیم دوازده شد شش حصه آمد بموجب
نصیب اخوه مادری ثلث نصیب اخوه پدری شان الا اجتماع ایشان و سدس
چنانچه بوده باشد میت را دو اخوه از جانب پدر و مادر و یک کلاله
ام سدس است از کلاله ام و فرض اخوه از جانب پدری شان اصل فریضه
ایشان شش است بعد از اخراج سدس و ثلث ایشان باقی مانده یکی در دو منکسر میشود
ضرب کردیم دوازده شد اصل فریضه شش است و از دوازده حصه شد بموجب
نصیب ولد ام سدس و نصیب اخوه پدر و مادر ایشان و سدس جمع میشود
باشد مسئله اگر کاه وارث شود شخص دیگر از پدر و مادر نصیب پدر سدس است
و نصیب مادر سدس نصیب ولد تتمه **فصل هفتم** در ذکر میراث آباء و اولاد
با ازواج و درین فصل دوازده بحث ذکر خواهد شد **بحث اول** متوفی را
اگر پدر است لا غیر تمام مال از پدر است و هم چنین تمام مال با پدر اگر
مادر باشد لا غیر لیکن مادر ثلث را فرضا و پدر دو ثلث دیگر را ردا این مسئله
در ستة تصحیح میابد بدین نوع نصیب مادر ثلث و اگر جمع شوند پدر و مادر نصف
مادر ثلث ترکه است فرضا و تتمه از پدر است قرابة و مسئله ایشان از ثلثه
صحیح است بموجب نصیب مادر ثلث نصیب پدر تتمه قرابة و اگر مادر

فصل هفتم

در صورت

در صورت مفروضه مانع شده از اخوه در شش تصحیح میابد بموجب نصیب مادر
سدس نصیب اخوه تتمه و اگر متوفی را لا پسر است لا غیر تمام ترکه از پسر است
و اگر چند پسر است یا زیاده ترکه میان ایشان بالسویه است چنانکه در قاعده وارث
ذکر کرده شد و اگر متوفی را یک دختر است لا غیر نصف ترکه را فرضا و نصف
دیگر را ردا و در دو تصحیح باشد بموجب نصیب دختر نصف و اگر دو دختر
یا بیشتر ثلثان ترکه از ایشان فرضا و ثلث دیگر ردا فرضا اگر دو دختر
باشند اصل فریضه ایشان سه است ثلثان فریضه را دادیم بر دو دختر
صحیح قسمت نمودیم باقی مانده یکی در دو منکسر شد ضرب نمودیم و منکسر را در
٢ فرضا ١ ردا اصل فریضه سه است شش حصه شد بموجب نصیب دختران ثلثان
و اگر بوده باشد متوفی را چند پسر و چند دختر پسر را دو دختر نظیر میاید گرد
عدد روس ایشان اصل مسئله است مثال اگر کاه یکدارند متوفی پنج پسر و پنج
دختر پسر را دو دختر نظیر بکنیم و میگوئیم مال این شخص پانزده قسمت میشود
بموجب نصیب پنج پسر بالسویه نصیب پنج دختر بالسویه **بحث دوم** ذکر
متوفی را پدر است و یک پسر و یا بیشتر ششم یک از پدر است و تتمه از پسر
اصل فریضه ایشان بموجب است نصیب پدر سدس نصیب پسر تتمه

وهم چنین شش یک پدر اگر متوفی را مادر باشد وتتمه از پسر است واگر جمع
شوند پدر ومادر ویک پسر با شش شش یک از پدر ومادر است وتتمه
از پسر بر بموجب نصیب پدر یک سهم نصیب مادر یک سهم نصیب پسر چهار وهم
چنین شش یک با پسر نیز یک از پدر ومادر وتتمه از پسر است چه عدد رؤس ایشان
و آن تتمه را پسران با یکدیگر مساوی قسمت میکنند واگر مساوی قسمت نشود
مثل پدر ومادر وچهار پسر وامثال آن نظر میکنیم در میانه نصیب ایشان
وعدد رؤس ایشان چه نسبت است اگر توافق است جزء وفق عدد رؤس را
بر اصل فریضه ضرب میکنیم واگر تباین است اکتفا بعدد رؤس میکنیم یا آنکه
جزء وفق را در اصل مسئله میزنیم بموجب بعضی [illegible] توافق ببعض [illegible]
[illegible] اگر وارث [illegible] پدر ومادر وپنج پسر اصل فریضه ایشان
شش است بعد از اخراج [illegible] شش پدر ومادر چهار عدد باقی ماند برای
پنج پسر ومیانه چهار عدد نصیب وعدد رؤس ایشان تباین است ضرب کردیم
پنج را در اصل فریضه که شش است سی میشود قسمت نمودیم بموجب
نصیب پدر پنج سهم نصیب مادر پنج سهم نصیب پنج پسر تتمه بالسویه واگر
بوده باشد متوفی را پدر ومادر وسه پسر بعد از اخراج سدسان چهار باقی ماند

رابعا

ضرب

رابعا تا بر پسران قسمت نمیشود ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد تقسیم نمودیم
بموجب نصیب پدر سه سهم نصیب مادر سه سهم سه پسر تتمه واگر متوفی را یک دختر
است واما ابوین نصف مال از دختر است فرضاً سدس از هر ابوین و
تتمه دیگر را دختر وابوین [illegible] با یکدیگر ارباعاً قسمت میکنند از این صورت قسمت
عدد دیگر نصف وسدس داشته باشد شش است بعد از اخراج نصف وسدسین
وسه دیگر است که عدد باقی مانده ارباعاً بر ابوین ودختر قسمت نمیشود
دیگر در مخرج ربع ضرب شد که چهار است میان چهار وشش توافق بنصف است
ضرب کردیم نصف [illegible] را در دیگری دوازده حاصل شد بموجب نصیب
ابوین سه سهم نصیب دختر شش [illegible] سلطان المحققین نصیر الملة والدین
محمد طاب ثراه ترکه را اول به چهار سهم منقسم میسازد یک سهم از آن با هر اثنین
سه سهم دیگر را به دختر واگر جمع شوند پدر ومادر ودیگر دختر وفرضیه
ومادر سدس است وفرض دختر نصف وتتمه دیگر را بعد ذلک [illegible]
با یکدیگر قسمت مینمایند در این صورت [illegible] عدد دیگر نصف داشته باشد
وسدس شش است چون پدر ومادر سدسان فریضه [illegible] دو دختر نصف
فریضه سه است [illegible] باقی ماند یکعدد [illegible]

و فریضه یکی که در مجمع جمع میشود بجز از دوم بر آن صد فریضه و شش است سی صد و شصت
قسمت نمودیم بر موجب نصیب پدر سه پسر نصیب مادر سه پسر نصیب دختر
نصف الا خواجه طاب ثراه از آنکه ترکه را پنج قسمت میکند بر موجب نصیب پدر
نصیب مادر نصیب دختر و اگر در صورت مفروضه مادر را نفی باشد
از اینجا میانه پدر و دختر تقسیم میشود چنانکه بعد از دفع سدس پدر و مادر
دو دختر نصف از فریضه شش است یکی عدد باقی ماند چون از اینجا نقسم
نمیگردید بر دختر و پدر ضرب کردیم چهار را در صد فریضه شش است
بیست و چهار حاصل شد قسمت نمودیم بر موجب نصیب مادر سه پسر نصیب
پدر سه پسر نصیب دختر نصف و اگر جمع شوند پدر و مادر با دو دختر
یا بیشتر فرض پدر و مادر سدس است لکن دو ثلث از دختران است
مشترک که بعد از دو سدس پدر و مادر و سه دختر صد فریضه ایشان
شش است بعد از اخراج سدس پدر و مادر دو است باقی ماند چهار عدد
که به دختران میانه نصیب عدد رؤس ایشان تباین است ضرب
کردیم سه را در شش حاصل فریضه هجده حاصل شد تقسیم نمودیم
بر موجب نصیب پدر سه پسر نصیب مادر سه پسر نصیب دختران ثلثان

صفحه

تا اگر بوده باشد احد ابوین با دو دختر پس ترکه از احد ابوین است و ثلثان
از دختران و تتمه میان ابوین و دختران انفاس حصه میشود مشترک اگر موجود شود
سدس و یکی از ابوین و دو دختر صد فریضه ایشان شش است بعد از اخراج
سدس و ثلثان که یک و چهار است باقی ماند یک عدد چون انفاس بر احد ابوین
و دختران تقسیم نمیشد ضرب کردیم پنج را در صد فریضه شش است حاصل سی شد
بر موجب نصیب احد ابوین سه پسر نصیب دختران ثلثان تا آنکه طریق خواجه
از این تصحیح میآید بر موجب نصیب پدر نصیب دختران و اگر بوده باشد
بیست سال سه دختر و احد ابوین صد فریضه ایشان شش است سدس آن که
یکی است از احد ابوین است و ثلثان آن چهار است از سه دختر است
میانه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب نمودیم عدد
رؤس را که سه است در صد فریضه هجده حاصل شد بعد از اخراج سدس
و ثلثان که سه و دوازده باشد سه عدد باقی ماند انفاس میانه احد
ابوین و دختران تقسیم میگردید ضرب کردیم پنج را در هجده نود حاصل آمد
قسمت نمودیم بر موجب نصیب پدر سه پسر نصیب دختر ثلثان تا آنکه طریق
خواجه طاب ثراه از پانزده سهم تقسیم میگردد بر موجب نصیب پدر

ونصیب دختران و قسمت حواله بنظر طالب است شما را در سی رد و نصف
وارد هم بعض شد ذکر خواهیم داد اگر جمع شوند چند پسر و چند دختر با پدر و
مادر یا با احدهما ترکه از پدر و مادر شش یک ترکه را نقد میدهند و تتمه
دیگر را پسر دو حصه و دختر یک حصه تقسیم مینمایند و اگر بعد از اخراج سدس
یا سدسان تتمه بر اولاد منقسم نگردد چه چهار عدد رؤس ایشان را
در مخرج راده وفق تعبیر کرده که باشد در اصل فریضه ضرب
می باید نمود اگر میانه نصیب و عدد رؤس تباین باشد و الا جزو
عدد رؤس را در اصل فریضه ضرب نماید که البته عدد صحیح بهم میرسد
مثلاً هرگاه فوت شود شخصی و دیگر از پدر و مادر و دو پسر و چهار دختر
هر پسر را دو دختر تعبیر نمودیم عدد رؤس ایشان شانزده شد و اصل فریضه
ایشان شش است بعد از اخراج سدسین پدر و مادر باقی ماند چهار عدد نسبت
دادیم با شانزده توافق بربع بود ضرب کردم ربع شانزده را که چهار است
در اصل فریضه که شش است بیست و چهار حاصل شد قسمت نمودیم نصیب پدر
سه سدس نصیب مادر سه سدس نصیب پسر بالسویه و اگر بعد از متوفی ...
دو پسر و چهار دختر اصل فریضه شش است سه سدس فریضه ... یک است

نصیب چهار دختر بالسویه

با عدد رؤس دادیم باقی ماند پنج عدد میانه پنج و نصیب اولاد است
و عدد رؤس ایشان که شانزده است تباین است ضرب نمودیم شانزده
را در شش نود و شش حاصل شد قسمت نمودیم بموجب نصیب پدر سدس
نصیب شانزده مادر نصیب چهار دختر بالسویه بحث سیم هرگاه جمع شوند اصحاب فرائض
با زوج یا زوجه ترکه از زوجه و زوج نصیب اعلی خود را اول می کنند
از ترکه و تتمه از اصحاب فرائض است چنانکه بعد از فوت شود زنی و پسری صلب
فریضه چهار است بموجب نصیب زن ربع نصیب پسر تتمه و اگر فوت
شود زنی و دیگر از زوج پدری و مادری فریضه ایشان از دوازده منقسم میگردد بموجب
نصیب شوهر نصف نصیب پدر تتمه و اگر ... مادر باشد ثلث ترکه
از فرض است ... تتمه رد ... چنانکه فوت شود شخصی و دیگر از زنی و مادری
فرض مادر ثلث است و فرض زن ربع میانه مخرج ثلث و ربع تباین است
ضرب نمودیم سه را در چهار دوازده حاصل شد قسمت نمودیم بموجب
نصیب زن ربع نصیب مادر ثلث و اگر فوت شود زنی و دیگر زوج
مادری و ... نصیب مادر ثلث است و نصیب شوهر نصف میانه مخرجین
تباین است ضرب کردیم دو را در سه شش حاصل شد نصیب مادر ثلث

نصیب شوهر نصف و اگر جمع شوند پدر و مادر و احد الزوجین نقص کرده
احد الزوجین نصیب اعلی خود را و مادر ثلث اصل مال را با عدم حاجب از اخوه
و سدس اصل مال را با وجود اخوه و تتمه دیگر خواه اخوه مادر را منع
بکنند و خواه نکنند در این صورت از پدر است قرابة چنانچه فوت شود شخصی که
و بگذارد پدر و مادر غیر ممنوعه و زن را پس عددیکه ثلث و ربع داشته
باشد دوازده است لهذا میانه ورثه نصیب خود را بموجب نصیب مادر
ثلث نصیب زن ربع نصیب پدر تتمه و اگر مادر را مانع باشد از اخوه باز از
دوازده تصحیح میابد بموجب نصیب مادر سدس نصیب زن ربع نصیب پدر تتمه
دو و شش تتمه و اگر فوت شود زنی و بگذارد پدر و مادر و شوهر پس عدد که
ثلث و نصف داشته باشد شش است بموجب نصیب مادر ثلث نصیب شوهر
نصف نصیب پدر تتمه قرابة و اگر مادر ممنوعه باشد در این صورت باز
از شش تصحیح میشود بموجب نصیب مادر سدس نصیب شوهر نصف
نصیب پدر تتمه قرابة **بحث چهارم** اگر اولاد باشد میت را
ما بعد الزوجین و پدر و مادر یک پسر یا بیشتر بزرگ از پدر و مادر سدس ترکه
للاخذ میانه و احد الزوجین نصیب اعلی خود و باقی از پسر است اگر یکی

دیگر یکی باشد و اگر بیشتر است با یکدیگر بالسویه قسمت مینمایند مثلاً اگر بگذارد
شوهر و پدر و مادر و دو پسر را پس نصیب شوهر ربع ترکه است و نصیب ابوین
سدسان میانه مخرج ربع و سدس توافق بنصف است نصف احدهما را در دیگری
ضرب نمودیم دوازده شد بموجب نصیب پدر سدس نصیب مادر سدس نصیب
شوهر ربع نصیب یک پسر تتمه و اگر بگذارد زن و پدر و مادر و پسر فرض زن ثمن
است و فرض پدر و مادر سدسان میانه مخرج سدس و ثمن توافق بنصف است ضرب
نمودیم نصف احدهما را در دیگری بیست و چهار حاصل شد بموجب نصیب پدر
سدس نصیب مادر سدس نصیب زن ثمن نصیب پسر تتمه و اگر اولاد باشد
شوند بلا یک دختر و پدر و مادر و احد الزوجین نصیب پدر و مادر سدسان
و نصیب احد الزوجین اگر زوجه است ثمن است و اگر زوج است ربع و نصیب
دختر نصف و تتمه دیگر میانه ابوین و دختر اتفاقا قسمت میشود مثلاً شوهر
را پدر و مادر و زن و دختر پس عدد که نصف و سدس و ثمن داشته
باشد بیست و چهار است [illegible] نصف و سدسان و ثمن را دوازده و سه
داشته است یک عدد باقی ماند اتفاقا بر پدر و مادر و دختر قسمت نمیشود ضرب
نمودیم چرا در مخرج فریضه و بیست و چهار است یکصد و بیست حاصل [illegible]

بموجب نصف پدر سدس نصف مادر سدس نصف زن ثمن نصف دختر نصف
تا بطریق خواجه طاب ثراه از چهل سهم منقسم میشود بموجب نصف پدر
نصف مادر نصف زن ثمن نصف دختر بیست و یک واگر در حال تعول
مادر را مانع باشد از اخوه و اخوات بعد از اخراج سهام ایشان و ثمن نصف
تتمه سهام ارباعاً بر پدر و دختر قسمت مینمائیم اصل فریضه ایشان بیست و چهار
بعد از اخراج فرض مادر که چهار است و از پدر که چهار است و فرض زوجه
سه است و از دختر که دوازده است باقی میماند یکعدد بر پدر و دختر ارباعاً
منقسم میگردد ضرب نمودیم چهار را در بیست و چهار نود و شش حاصل شد
بموجب نصف پدر سدس نصف مادر سدس نصف زن ثمن نصف
دختر نصف واگر بوده باشد متوفی را لاصلا ابین و زن و یک دختر فرض
زن ثمن است و فرض لاصلا ابین سدس و فرض دختر نصف میان مخرج سدس
و ثمن توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف احدهما در دیگری بیست و چهار
حاصل شد بعد از اخراج سدس و ثمن و نصف که چهار و سه و دوازده است
باقی ماند پنج عدد میخواهیم ارباعاً بر پدر و دختر منقسم نمائیم چون ارباعاً
منقسم نمیگردد و فریضه را مخرج ربع منکسر گردید ضرب کردیم چهار را در بیست و چهار

نود و شش حاصل شد بموجب نصف لاصلا ابین سدس نصف زن ثمن نصف دختر
نصف تا بطریق خواجه از نود و شش سهم منقسم میگردد بموجب نصف لاصلا
ابوین نصف دختر نصف زن واگر بوده باشد متوفی را ابوین و دو دختر
دشواری فرض ابوین هر یک سدس و فرض دختر نصف و فرض شوهر ربع میانه مخرج
ربع و سدس توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف احدهما را در دیگر
دوازده حاصل شد بموجب نصف پدر سدس نصف مادر سدس نصف شوهر
ربع نصف دختر نصف در بعضی تنقیص بر دختر لازم آید واگر بوده باشد
بیست را لاصلا ابوین و شوهر و دختری فقط هر یکه سدس و ربع و نصف
داشته باشد دوازده است بعد از اخراج سدس و ربع و نصف که دو و سه و شش است
یکعدد باقی ماند ارباعا بر پدر و دختر منقسم میگردد ضرب کردیم چهار را
در اصل فریضه که دوازده است چهل و هشت حاصل شد بموجب نصف
لاصلا ابوین سدس نصف شوهر ربع نصف دختر نصف تا بطریق خواجه
از شانزده سهم منقسم میگردد بموجب نصف لاصلا ابوین نصف دختر
نصف شوهر واگر جمع شوند پدر و مادر و دو دختر زوجین و دو دختر باشند
نصف لاصلا ابوین سه میان است دختر ولاصلا زوجین دو است نصف ...

نصیب ادنی و باقی بعد ذلک از دختر است بالسویه مثلاً اگر بگذارد متوفی پدر
و مادر و زن و دو دختر هست عددیکه ثمن و سدس داشته باشد بیست و چهار است
بعد از اخراج ثمن و سدسان باقی ماند سیزده عدد بر دو دختر صحیح منقسم نمیگردید
و منکسر در مخرج نصف بود ضرب کردیم دو را در اصل فریضه بیست و چهار است
چهل و هشت حاصل شد تقسیم کردیم بموجب نصیب پدر سدس نصیب
مادر سدس نصیب زن ثمن نصیب دختران ثلثان نقص بر دختران لازم
آید و اگر بوده باشد متوفی را شوهر و پدر و مادر و دو دختر پس
عددیکه ربع و سدس داشته باشد دوازده است بعد از اخراج سدسان و ربع
سه و چهار است پنج عدد باقی ماند کهبه دختران پنج بر دو منکسر بود ضرب
کردیم دو را در اصل فریضه دوازده است بیست و چهار حاصل شد
بموجب نصیب پدر سدس نصیب شوهر ربع نصیب دختران ثلثان نقص
بر دختران لازم آید و اگر بگذارد متوفی احد الابوین و زن و دو دختر
پس فرض احد الابوین سدس است و فرض زن ثمن و فرض دختران
ثلثان و تتمه بعد ذلک میانه دختران و احد الابوین رد کرده میشود
فرضاً اگر متوفی را دو دختر و زن و احد الابوین باشد هست عددیکه

سدس و ثمن داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج سدس و ثمن و ثلثان
و چهار و سه و شانزده است باقی ماند یکعدد چون انقلاب بر احد
الابوین و دختران قسمت نمیشود ضرب کردیم پنج را در بیست و چهار یکصد و بیست
حاصل شد بموجب نصیب پدر سدس نصیب زن ثمن و نصیب دو دختر
ثلثان اما بطریق خواجه از جهت سهم ثلث میگردد بموجب نصیب پدر
نصیب دو دختر نصیب زن ثمن و اگر بعد از میت شوهر و احد الابوین
و دو دختر باشد پس نصیب احد الابوین سدس است و نصیب شوهر ربع
و باقی از دختران و نقص بر ایشان لازم آید فرضاً اگر میت را دو
دختر باشد و احد الابوین و شوهر پس اصل فریضه ایشان دوازده است
و بعد از اخراج سدس و ربع دو و سه است باقی ماند هفت عدد
و هفت بر دو منکسر ضرب نمودیم دو را در اصل فریضه دوازده است بیست
و چهار حاصل شد بموجب نصیب پدر سدس نصیب شوهر ربع نصیب
دو دختران ثلثان و اگر جمع شوند پدر و مادر با احد الابوین و لعله
زوجین با اولاد ذکور و اناث چه مقدار باشند هر یک از پدر
و مادر سدس ترکه را اخذ کنند و لعله زوجین نصیب ادنی خود را

اگر زوجه است ثمن و اگر زوج است ربع و تتمه از اولاد ذکور و اناث
است و ایشان برین نوع قسمت مینمایند مذکر را دو حصه و مونث
یک حصه اگر بعد از اخراج فرض صاحبان فرض بر اولاد منقسم گردد
فبها المراد و الله بدان طریق که مذکور شد و اگر چنانچه منقطع
خلد فی نزاع دیگر اگر یکی از متوفی پدر و مادر و زن و یک پسر
و یک دختر نصیب پدر و مادر سدسان است و نصیب زن ثمن و میانه
مخرج سدس و ثمن شش و هشت است توافق بنصف است لهذا نصف یکی را
ضرب نمودیم در دیگری بیست و چهار حاصل شد و بعد از اخراج سدسان
و ثمن که هشت و سه است سیزده عدد باقی ماند چون راست نشد تا
بر یک پسر و دختر منقسم نگردید ضرب نمودیم سه را در بیست و چهار
هفتاد و دو حاصل شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب پدر نصیب مادر ۱۲ ۱۲
نصیب زن ۹ نصیب پسر ۲۶ حصه نصیب دختر ۱۳ یک حصه و اگر بوده
باشد میت را شوهر و پدر و مادر و یک پسر و یک دختر و تحت
عددیکه ربع و سدس داشته باشد دوازده است بعد از اخراج
ربع و سدسان که سه و چهار است باقی ماند پنج عدد میانه روس و عدد

٣۶

اولاد و سه پنج است پنج عدد نصیب ایشان است تباین است ضرب کردیم
سه را در دوازده سی و شش حاصل شد تقسیم بر موجب نصیب پدر سدس نصیب مادر
سدس نصیب شوهر ۹ ربع نصیب پسر ۱۰ حصه نصیب دختر ۵ یک حصه و اگر یکی از
متوفی الصدر چنین وارث ابوین و چند اولاد ذکور و اناث را فرز
زوجی نصیب را بدهد خود را والد ابوین سدس ترکه را و تتمه از اولاد
است لذکر مثل حظ الانثیین شد اگر فوت شود زن و یکی از ورثه
ابوین و شوهر و یک پسر و سه دختر نصیب شوهر ربع است و از لهذا ابوین
سدسان میانه مخرج سدس و ربع توافق بنصف است ضرب نمودیم نصف احدهما
را در دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدسان ۳ هفت عدد باقی
ماند میانه هفت و عدد روس ایشان تباین است ضرب کردیم پنج را در
اصل فریضه که دوازده است شصت حاصل شد بر موجب نصیب لهذا
ابوین سدس نصیب ۱۰ شوهر ربع ۱۵ نصیب سه ۲۱ دختر نصیب ۱۴ یک پسر و اگر
بوده باشد میت را زن و والد ابوین و یک پسر و سه دختر و تحت
عدد یکه ثمن و سدس داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج
سدس و ثمن چهار و سه است هفده باقی ماند چون عدد روس اولاد تحت

و نصیب ایشان هفده و میان هفده و پنج تباین است ضرب نمودیم پنج را در
اصل فریضه که بیست و چهار است یکصد و بیست حاصل شد تصحیح را بموجب نصیب
هر یک از بین سه پسر نصیب زن ثمن نصیب یک پسر نصیب سه دختر بحسب
پنجم اگر جمع شود با زوج یا زوجه اولاد ذکور و اناث [illegible]
نقد علمائیه هر یک از زوج یا زوجه نصیب ادنی خود را از ترکه زوج
است ربع و اگر زوجه است ثمن و تتمه بجز ذلک از اولاد است علی
اگر مذکر است و اگر مونث [illegible] باشد نصف ترکه از روی فرض و تتمه
ردا و اگر دو باشند یا بیشتر ثلثان ترکه را فرضا میبرند و تتمه را
ردا تقسیم کردیم بالتطابق اگر چه عدد کثیر میشود لا فایده اش بسیار است
چنانکه بر تامل مخفی نیست و اگر جمع شوند ذکور و مونث بعد از اخراج
ثمن اگر زوجه است و ربع اگر زوج است تتمه را اولاد للذکر مثل
حظ الانثیین تقسیم مینمایند پس اگر همه تتمه منقسم شود بر ایشان
فثبت المطلوب والا بدان طریق که مکرر ذکر شده عمل مینماید
مثاله اگر بکر از زید متوفی گردد زن و چهار پسر اصل فریضه هشت است
بعد از اخراج ثمن هفت عدد باقی مانده هفت بر چهار منکسر شده نمودند

چهار را بواسطه تباین در اصل فریضه که هشت است ضرب کردیم سی و دو سهم حاصل شد
بموجب نصیب زن ثمن نصیب پسران بالسویه و اگر بکر از زید میت گردد زن
و چهار پسر اصل فریضه ایشان چهار است و بعد از اخراج ربع سه عدد
باقی مانده اند بر چهار پسر منقسم نمیگردید ضرب کردیم عدد رؤس ایشان را
در اصل فریضه ایشان که چهار است شانزده حاصل تصحیح شد بموجب
نصیب شوهر ربع نصیب پسران بالسویه و اگر بکر از زید زن و یک دختر [illegible]
عدد یکه نصف و ثمن داشته باشد هشت است نصیب زن ثمن نصیب دختر
نصف و اگر دو باشد یا بیشتر [illegible] و دو دختر یا بیشتر است عدد یکه
ثمن و ثلثان داشته باشد بیست و چهار است بعد از اخراج ثلثان [illegible]
بر دو دختر منقسم نمیگردید بالسویه و منکسر در مخرج نصف که دو است ضرب نمودیم
در بیست و چهار چهل و هشت حاصل تصحیح شد بموجب نصیب زن
ثمن نصیب دو دختر ثلثان فرضا و ردا بالتطابق [illegible] شانزده
صحیح است و اگر بکر از زید میت دو دختر یا بیشتر و شوهر نصیب شوهر
ربع است و از آن دو دختر ثلثان است عدد یکه ربع و ثلثان داشته
باشد دوازده است بعد از اخراج ربع و ثلثان [illegible] است

یک عدد باقی ماند چون فریضه منکسر در مخرج نصف میشد ضرب نمودیم حاصل
دوازده بیست و چهار حاصل تصحیح شد بموجب نصف شوهر ربع نصف
دو دختر ثلثان لا بطریق خلاصه الحساب سهم منقسم میشود و اگر بجای زوج
بیست زن و دیگر دختر و یک پسر بود از اخراج ثمن زوجه هفت عدد باقی
میماند چون اثلاثا بر یک پسر و دو دختر منقسم نگردید ضرب نمودیم
سه را در هشت بیست و چهار حاصل تصحیح شد بموجب نصف زن و نصف
نصف دختر و اگر نبوده باشد بیست را شوهر و یک دختر و یک پسر
هست عدد دیگر ربع داشته باشد چهار است تقسیم میشود بینهم بر تصحیح
نصف شوهر ربع نصف پسر نصف دختر توضیح جهت جالب
فه بجش ساوه قاعده للارث هر طبقه را چون مجملا معروض داشت
مثلا را آن نقش نموده و پس از این نه مجحب مهمات بود نه
مالضه و پنجاه جدول بر آن ترتیب داد و چون فرض ورثه متوفی
از اولاد غیر شاهی بود و هر قسمت عدد دیگه اختیار میشود ترجیح بعد از ترجیح
اللهم مرآت پس چهار عدد تا ده اکثر است لکفا الموزه در جنب
صفحه جدول اول مذکور ... خانه در عرض و شش خانه در طول

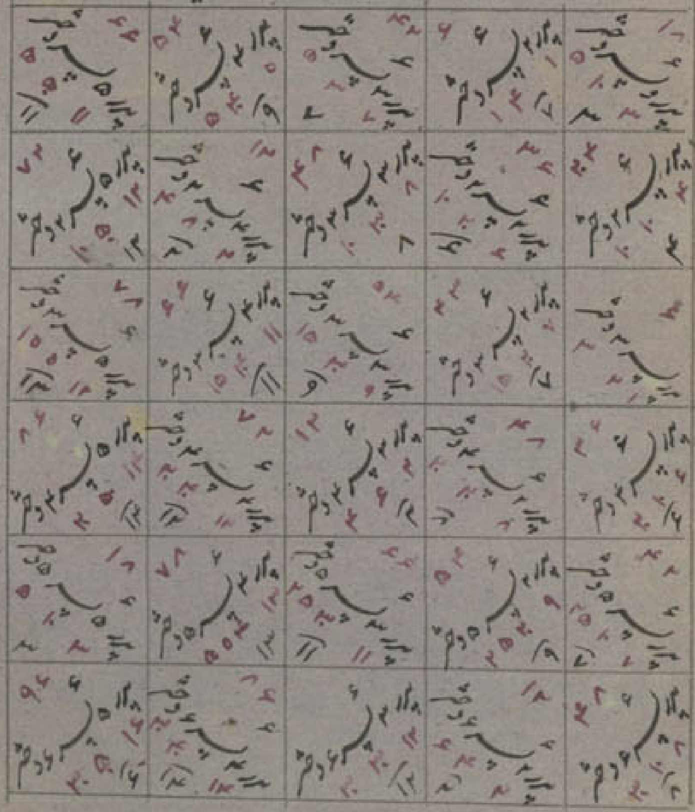
نقش

نقش نموده در هر خانه از آن فرض ورثه متوفی بالا کرده اسم و عدد درس
ایشان را بالای در آن خانه نوشته و مخرج اصل فریضه ایشان را که اصل
فریضه الله بود و علمای اثنی عشریه بدان عمل نموده بودند اگر صحیح برورثه
منقسم نگردید آن عدد را ابرهی در ابتدای آنخانه برفوق ورثه نقش نموده
و حصه هر یک از ایشان را ابرهی در تحت اسم ایشان نوشته و الا اگر
اصل فریضه بر ایشان منقسم نمیگردید اصل فریضه را برفوق ورثه
بسیاق نقش نموده آن عدد را که در آن منکسر گردیده بود در تحت ورثه
در آخر خانه بسیاق نقش نموده آن عدد را در اصل فریضه ضرب کرده خط
محو برفوق اصل فریضه و مخرج کسر کشیده حاصل ضرب را ابرهی در ابتدای
خانه نوشت و حصه هر یک از ورثه را در تحت اسم ایشان ابرهی
نوشت اگر صحیح منقسم میگردید و الا اگر منقسم نمیگردید لابطه
... بالنظر ... منکسر میگردید حاصل ضرب تمام را نیز
بسیاق ... اصل فریضه نقش نموده آن مخرج کسر ثانی را که در وی
منکسر گردیده بود ابرهی در تحت خانه بعد از مخرج کسر اول بسیاق نوشته
و خط محو برفوق هر دو کشیده حاصل ضرب را در ابتدای خانه ابرهی نوشته که

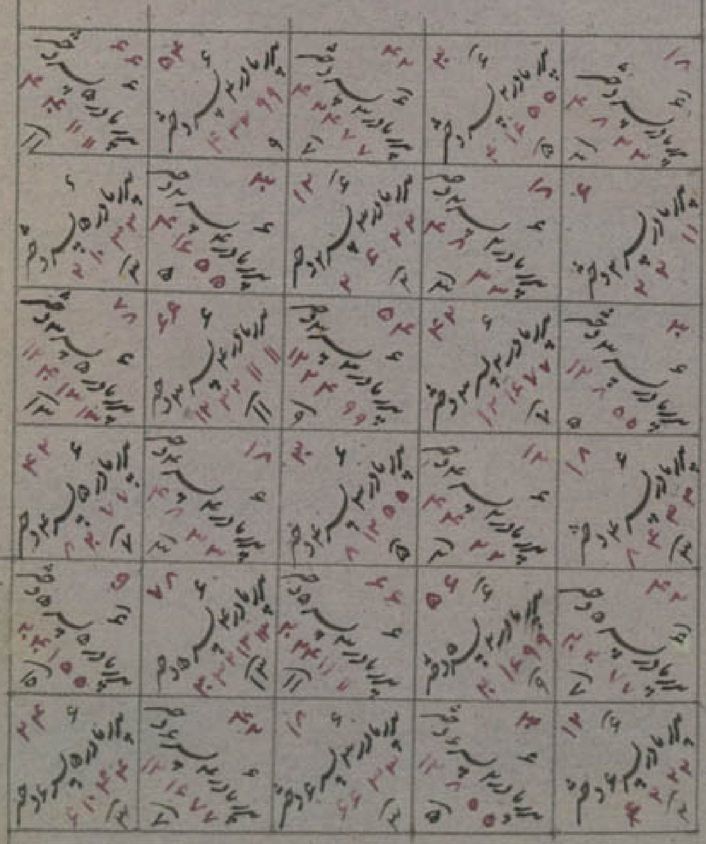
منهای فریضه بهمان است بعد از آن حصه هر یک از ورثه را از منهای فریضه فرضاً
و قرابةً ردّاً و نقصاً جمعاً و فرداً نوشته و بعضی از قواعد خواجه ملا در شرح
رد در جدول علیحده در جنب جداول مذکوره ثبت و ضبط نموده و بعضی از
مکررات را انداخته به سیصد و شصت و شش جدول با مفردات اکتفا نموده
و در دوازده صفحه نقش کرد و بطریق تقویم برابر هر صفحه جدول شرح آن صفحه را
نوشت والله اعلم بحقایق الامور والله رجاء یوم البعث والنشور والسلام

جدول اول پدر با اولاد ذکور و اناث تقسیم چنین است و اگر بجای پدر مادر باشد خلاف ندارد		جدول اول پدر با اولاد اناث تقسیم بطریق خواهد است و اگر بجای پدر فرض با در نمود مطلقا در تقسیم خلاف ندارد	جدول اول پدر و مادر با اولاد ذکور تقسیم این چنین است	جدول اول پدر و مادر با اولاد اناث تقسیم چنین است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جدول اول پدر با اولاد ذکور و اناث بقسم چنین است در مطلقا غلط ندارد و اگر بجای پدر فرض مادر شود
درین جدول اول مطلقا خلافی نیست و حجب مادر را دخلی نیست



جدول ب پدر و مادر با اولاد ذکور و اناث
حجب مادر مطلقا دخلی نیست



جد وجده پدر با دختر و شوهر مطلقا حظی ندارد
بجای پدر اگر مادر فرض شود تقسیم این
چنین است و مطلقا حظی ندارد

اگر ... [illegible] ... مطلقا حظی ندارد

جد وجده پدر با اولاد ذکور و اناث
با شوهر اگر مادر فرض شود تقسیم این
چنین است حظی ندارد والله
اعلم بالصواب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نصرت

تتمه جد وجده پدر با اولاد ذکور و اناث با شوهر اگر فرضا
مادر باشد بجای پدر تقسیم این چنین است و مطلقا حظی ندارد
والله اعلم

جد وجده پدر و مادر با اولاد ذکور و اناث
با شوهر تقسیم این چنین است و حظی
ندارد والله اعلم بالصواب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جداول پدر و مادر با اولاد ذکور و اناث
تقسیم این چنین است و مطلق خلاف ندارد والله
اعلم بالصواب

جداول پدر با اولاد ذکور و اناث
و دیگران و در این جداول اگر کسی [illegible]
فرض مادر شود تقسیم این چنین است و در [illegible] نیز دارد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

جداول پدر با اولاد [illegible] تقسیم [illegible] است
اگر کسی پدر یا مادر [illegible] تقسیم [illegible] است [illegible]
قسمت [illegible] است

[illegible] پدر [illegible] دختر [illegible]
[illegible]

جداول پدر با اولاد ذکور و اناث تقسیم چنین است
اگر کسی پدر یا مادر فرض شود تقسیم چنین است و اگر
پیشتر اینکه باشد ما از اخراج شود و در خانه دیگر بود

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول میراث از ابوین با اولاد ذکور و اناث با یک زن اخشه می
برد و الله اعلم بالصواب

جدول پدر با اولاد ذکور و اناث دیگران تقسیم این جدول است
و مطلقا خلاف می برد و الله اعلم بالصواب

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جدول میراث از ابوین با اولاد
ذکور و اناث دیگران در تقسیم مطلقا
حق نمی برد

جدول اولاد ذکور و اناث جمعاً و فرداً با شوهر
تقسیم جنس است ابقای فقها رضوان الله علیهم و لحقه مطلقا
نمی برد

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه جداول اولاد ذکور و اناث
با شوهر بطریق [illegible] نزارد
والله اعلم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صح

جداول اولاد ذکور و اناث با کلاله
تقسیم بطریق [illegible]
نزارد والله اعلم

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فائده بر اولوا الالباب مخفی نماند که اگر این جداول مذکوره برای قاسمه
مذکوره در مورث تقدیر نکنیم هیچ اولاد و اناث فرض شود با عدد ازواج چهار
فرض شش پسر و شش دختر نموده ایم و جدولهای مذکوره حالت انحصار [illegible]
جمع افراد منقطعه را با آن عدد دیگر که انحصار و التزام شده است و در تقسیم آن
مطلقا غلط دیده نشده و اگر فرض شخص مورث شد و یکبار از ده عقب پسر و چهار
دختر با عدد ازواج تقسیم ترکه او از جدول شش پسر و شش دختر استخراج میشود
یا آنکه یکبار از نه دختر و چهار پسر و زنها از جدول شش پسر و پنج دختر تقسیم ترکه
در استخراج میشود یا آنکه تنوع راست پسر و دو دختر باشد با عدد ازواج
تقسیم ترکه وی از جدول شش پسر و شش دختر میشود به نظر [illegible] است تقسیم اولاد
آنچه از پنج کم باشد و چون این کمینه در جدول فرض یک زن نموده ام
اگر وضعیت را دو زن باشد یا چهار در جدول نظر باید نمود اگر که
نصیب یک زن است بر ایشان منقسم گردد فهو المطلوب و الا نسبت
باید داد العدد نصیب را و بدان نسبت عمل باید نمود چه اگر نسبت
دالی است جزء [illegible] عدد رؤس [illegible] تا در تمامی فریضه ضرب باید نمود اگر
تباین است تمام عدد رؤس را هم چنین البته آنکه حاصل میشود عدد صحیح است

تتمه جداول اولاد و ذکور و اناث با یک زن اختلافی ندارد در تقسیم والله اعلم

جداول فرادات این است اگرچه در بعض تقسیم نقشه کردن نبود لواسطه دفع اعتراض نقشه کرده شد کما لا یخفی

پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	مادر و دختر و زن [illegible]	[illegible]
پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	[illegible]	[illegible]
پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	[illegible]	[illegible]
پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	[illegible]	[illegible]
پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	مادر [illegible]	طرفی حواله تالیه [illegible]
پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]	پسر و دختر و زن [illegible]		

و بعد از آن تتمه ورثه مضروب فیه العدد را لازمه فیما بینهم شد در جمیع
شش پسر و پنج دختر و یکی تقسیم ترکه ایشان از یکصد و بیست و شش سهم شد
و نصیب زن مضروب است در کمیت سهام زن شد میانه مضروب و سه عدد
رؤوس ورثات تباین است ضرب کردیم سه را در یکصد و بیست و شش چهارصد
و هشت حاصل شد نصیب زنان پنجاه و یکسیم است و برین قیاس مضروب است اگر بود
اگرچه زنان بسیار باشند و در جمیع اولاد و اولاد با ازواج قاعده حساب
و باید که ملاحظه نمود تا میزان استخراج نمود **بحث ششم** در ذکر میراث
اولاد اولاد چون متوفی را اولاد نباشد اولاد اولاد قائم
مقام اولاد شوند و در تقسیم ترکه متوفی با پدر و مادر است و حالت نسبت
بدین اولاد جد و جده بوده باشند خلاف است در مسئله مرابن بابویه
رحمه الله را سیر مایه در قبر اولاد اولاد میراث ببرند و پدر و مادر از متوفی
و حال جد و جده ایشانند باشند چرا که پدر و مادر با پدران این اولاد
در مرتبه اولند اگرچه پدر اولاد بر طرف شده اند ایشان
موجودند و چون ایشان موجودند در مرتبه اولند پس ترکه از ایشان
است برین طریق که مادر ثلث ترکه را ببرد و تتمه از پدر است

و این قول نزد اکثر علما رضوان الله علیهم متروک است و مذهب شیخین آنست
که اولاد اولاد بمنزله مادر و پدر خودند نه بمنزله پدر و مادر و جد و جده
و حصه ایشان ترکه را از ایشان میگیرند و تتمه از اولاد است بطریقی که
مکرر ذکر کرده شد رد آن و فرض بدانکه منع میکنند اولاد اولاد را ولد
صلبی میت خواه غیر خواه مذکر باشند خواه مؤنث که اولاد اولاد با وجود
ولد صلبی میراث نمیبرند چون اقرب از اولاد صلبی باشند میراث از
اولاد اولاد است و منع نمینمایند اولاد اولاد آن کسی را که پدر و مادر
ایشان منع میکرد از قبیل اخوات و غیرهم میراث میبرند
با اولاد اولاد و زوج و زوجه میت نصیب اعلی خود را منع مینمایند
اقرب اولاد اولاد را از میراث میبرد اقرب اولاد اولاد با
اقرب اولاد **بحث هفتم** در چگونگی قسمت در میانه ایشان خلاف است
درین باب اکثر علمای امامیه را آنچه مشهور است آنست که
هر یک ازین اولاد نصیب آنکس را میبرد که نزدیک بوی است چنانچه
پسر دختر با دختر پسر پسر دختر ثلث ترکه را ببرد و تتمه از
دختر پسر است و اگر اولاد باشند متوفی را پسر دختری و الا غیر نصف

ترکه از پسر و دختر است فرضاً نصف دیگر رداً چنانکه مادر در صورتیکه پدر
و اگر بوده باشد با پسر دختر پدر و مادر پس است پسر دختر شش مادر است
در اینصورت نصیب او آن نصف ترکه است فرضاً و پدر و مادر سدسان ترکه
را میبرند فرضاً و تتمه را رداً حاصل میشود میانه پدر و مادر و پسر دختر
و هم چنین نصیب پدر خود را اخذ میکنند اگر دختر پسر باشد و اگر
یکی از و متوفی دختر پسر بغیر تمامی ترکه از دختر پسر است و اگر نبوده
باشد متوفی را دختر پسری و پدر و مادر پس سدس از پدر و مادر سدس ترکه
را اخذ میکنند و تتمه از دختر پسر است و اگر جمع شوند اولاد پسر و
اولاد دختر پسر [اولاد] حصه میبرند و قسمت بینهما مینه للذکر حظ الانثیین
و اولاد دختر یک حصه میبرند و ایشان نیز در میان خود پسر را دو حصه و
دختر را یک حصه قسمت میدهند و بعض از علما میفرمایند که اولاد دختر
مساوی میانه ذکر و انثی قسمت میکنند و این قول نزد بعض
ضعیف است و اگر فوت شود شخصی و بگذارد اولاد یک دختر و
پدر و مادر را بغیر اولاد یک دختر چه متعدد باشند نصف ترکه را
میبرند و پدر و مادر سدسان ترکه را و تتمه و یک میانه پدر و مادر

اولاد

و اولاد دختر رداً حاصل میشود و اگر بگذارد شخصی اولاد دو دختر یا بیشتر و پدر و مادر
اولاد دو دختر ثلثان ترکه را اخذ میکنند بینهما و پدر و مادر سدسان را
و بعد ذلک آنچه میماند اولاد دو دختر نصیب مادر خود را للذکر حظ الانثیین
میانه خود قسمت بینهما بنا بر قول **بحث هشتم** مخصوص میشود ولد اکبر
ذکور اولاد میت را بالطریق حبوه از ترکه پدر ثیاب بدن پدر و
خاتم و شمشیر و مصحف بدو سه شرط **اول** آنکه ولد اکبر سفیه نباشد
دویم آنکه فاسد الاعتقاد نباشد و در این اعتقاد فاسد نبوده
و حضرت است چه اگر ولد اکبر سفیه باشد بر وی نمیدهند **سیم** آنکه میت سوای
این چیزها ترکه دیگر داشته باشد چه اگر سوای این مذکورات دیگر ترکه
نداشته باشد مخصوص اکبر اولاد میت نیست و تمام وارثان بطریق میراث
شریک کنند و در صورتیکه سوای این مذکورات ترکه دیگر داشته باشد
بعد از ادای دیون میت این چهار چیز مخصوص ولد اکبر است و بر ولد اکبر است
قضای آنچه بر ذمت پدر باشد از نماز و روزه خواه پدر بعذر
فوت کرده باشد و خواه بغیر عذر و لیکن در غیر عذر اختلاف است در
میانه علماء و در واجبست بر ولد اکبر که قضای نماز و روزه پدر را

ممکن بوده باشد و قضا کند و کرده بجا باشد چه درین صورت
بر اکبر اولاد ذکور واجب است و اگر ممکن نبوده باشد پس بر او قضای
آن بر ولد اکبر ذکور واجب نیست و دیگر آنچه در حیات پدر شان
نداشته باشد چنانچه مسکین و فقیر باشد باز نماز و روزه بر ذمت ولد
اکبر ذکور است و جایز نیست نزد بعضی اکبر ذکور را اجاره بگیرد
کسی را بواسطه این نماز و روزه با قدرت داشتن خود ولیکن
اگر عاجز باشد بنا بر قول ظاهر میتواند اجاره گرفت و اگر پدر را
ولد اکبر بنا بر مشرب شیخ مفید رحمة الله میفرمایند که قضا کردن نماز
و روزه بر ذمت اکبر اولاد ذکور درست است و واجب است خواه
پسرزاده باشد و خواه دخترزاده و اگر پسر اکبر نداشته باشد
و دختر اکبر داشته باشد چهار چیز مخصوص دختر اکبر نیست و از
ولد اکبر ذکور است اگرچه از دختر کوچکتر باشد پس اگر میت
چنین اکبر داشته باشد درین صورت بعضی میفرمایند که این
چهار چیز را ربعه قسمت میباید نمود و بعضی میفرمایند که اینها را
بفروشند و قیمت آن را بر ایشان قسمت کنند و همچنین نماز

و روزه را نیز نزد بعضی ربعه قسمت میباید نمود و آنچه مشهور است میان فقها
آنست که این چهار چیز مخصوص حبوه است الا غیر و در دادن عوض شمشیر
در زینت شمشیر و حمایل مصحف خلاف است و همچنین شکی است در داد
... جنس ثیاب است یا نه و اگر چهار چیز متعدد باشند ابن ادریس
رحمه الله میفرمایند که آنچه میت عادتا پوشیدن کرده باشند
آنرا به پسر میدهند و علامه میفرمایند که یکی از متعدد را به پسر بدهند نه آنچه را که
وارث اختیار کند اما ثیاب را بعضی از فقها گفته اند که جمیع را باید
داد چنانچه در حدیث الثیاب واقع شده است و معروف است نزد نحویین
جمع محلی بالف و لام افاده عموم میکند **بحث نهم** این چهار چیز را
بعضی میفرمایند که به ولد اکبر حساب میباید کرد از آنچه میبرد از نصیب
میراث از ترکه و این تخصیص را واجب میدانند نه سنت خلاف
سید مرتضی رحمه الله که درین مسئله میفرمایند که واجب است با اکبر ذکور
دادن اما حساب کنند با دیگر قیمت اینها را و شیخ تقی حلی میفرمایند
که این تخصیص مستحب است نه واجب و با ولد اکبر حساب نکنند
والله اعلم **بحث دهم** میراث نمیبرند جد و جده میت خواه از

جانب پدر باشند وخواه از جانب مادر با اولاد دو سهم چنین با اولاد اولاد
ونه با پدر و مادر او ولد بلکه مستحب است پدر و مادر میت را از طعمه به بنده پسران
خود را از سه سدس حصه بشرط آنکه زیاده از نصیب خود آن سدس آنرا
ببرد چه اگر سدس بیره نداشته است دادن طعمه به پدر و مادر جایی که [گرفتن حصه]
فوت شود و یکبار از پدر و مادر در جد و جده از جانب پدر و جد و جده
از جانب مادر در صورت هم بیراست و هم مادر را اجداد و جدات را
طعمه بدهند به طریق چون مادر را در صورت فرض حصه ثلث ترکه
رسید نصف آن ثلث را به پدر و مادر خود به هر دو سدس باشد و پدر را
نیز سدس رسید است و به هر دو پدر و مادر خود و دیگر فرضا پدر را یکجده
بوده باشد و مادر را یکجده باشد سدس حصه او مخصوص آنکه ایشان است
تا اما دیگر اجداد ابوین زیاده از سدس نبرد یا آنکه سدس ببرد مستحق
نیست مر او را طعمه دادن بجد و جده از جانب مادر دو برادر در [ترکه ایشان]
چون برادران میت مادر را حجب میکنند از نصیب اعلای حصه
فریضه شش است سدس آن از مادر میت است و تتمه دیگر از پدر میت
پس پدر را سهم است و سدس حصه مادر میت را به جد و جده وارثان

جائیکه اگر بهره سدس میت را
ما ابوین دا اجداد از جانب
پدر و اجداد مع

نه مادر را و اگر بوده باشد یا ابوین و اجداد میت با شوهر یا زوجه
در صورت مادر را است دادن بجد و جده خود حصه ما را ساقط
است از طعمه اجداد از طرف پدر چه پدر در صورت حصه در فریضه
شش است نصف آن از شوهر است و ثلث آن از مادر و اجداد از جانب
ثلث و نصف تتمه یکی است از پدر است و زیاده از سدس مادر را حصه
نموده بحث یازدهم آنکه طعمه میانه جد و جده سا دلیت خواه از مادر باشد
وخواه از طرف پدر بحث دوازدهم آنکه طعمه نیست جد و جده از جانب
پدر را اگر آنکه پدر زنده باشد و همچنین جد و جده مادر را اگر آنکه مادر زنده باشد
پس هر گاه پدر و مادر میت نباشند میراث از اولاد ایشان است
و ایشان را لازم نیست طعمه بدهند فصل هشتم در ذکر میراث خواهران
و اجداد و درین دوازده بحث است بحث اول اگر برادر از جانب
پدر و مادر یکی است تمام مال از او است و اگر دو باشند یا بیشتر
همه مساوی در قسمت و عدد رؤس ایشان حصه مال است اگر برادر پنج
است پنج حصه میشود و اگر شش است شش حصه به طریق و دیگر خواهر
از جانب پدر و مادر یکی است نصف مال را فرضا میبرد و نصف دیگر را

فصل هشتم

ردّاً و اگر از یک سبب است ثلثان مال از ایشان فرضاً و ثلث دیگر ردّاً شده
هر گاه متعدد بوده باشد متوفی را چهار خواهر از جانب پدر و مادر اصل
فریضه ایشان سه است ثلثان فریضه دو است میانه نصیب ایشان
و عدد رؤس ایشان مباینت است لذا کردیم با کسر آن عدد رؤس است
ضرب کردیم لذا در اصل فریضه سه است دوازده حاصل شد بر نحو
چهار خواهر ثلثان فرضاً و ثلث ردّاً بالسویه یکدیگر تقسیم نموده به نظر
تقسیم نمودن فائده شمر رقیات مد نظر است چنانکه در باب اولاد
ذکر شد لا طریق اختصار از چهار سهم صحیح است و اگر جمع شود برادر و خواهر
از جانب پدر و مادر برادر دو حصه می‌برد و خواهر یک حصه و اگر متوفی
را برادر و خواهر از جانب پدر و مادر نباشد برادر از جانب پدر
قایم مقام ایشان است قسمت بدین نوع است که ذکر کرده شد و اگر جمع
شوند برادر و خواهر از جانب پدر و مادر با پدر برادر دو حصه است
و خواهر یک حصه و میراث نمی‌برد برادر و خواهر از جانب پدر مادام که
برادر و خواهر از جانب پدر و مادر موجود است چه ایشان دو
سبب دارند و خواهر و برادر از جانب پدر یک سبب و دو سبب اقوی است

از یک

از یک سبب بحث دوم اگر میت را برادر از جانب مادر یکی است سدس
مال از وی است فرضاً و تتمه دیگر ردّاً و این چنین است بحث اگر
خواهر از جانب مادر باشد و اگر جمع شوند دو برادر یا بیشتر و
دو خواهر یا بیشتر یا برادر و خواهر ثلث مال از ایشان است و ثلث
دیگر ردّاً و مساوی‌اند در قسمت مذکر و مونث مثلاً هر گاه دو بوده باشد
متوفی را سه برادر و خواهر از جانب مادر اصل فریضه ایشان سه
ثلث آن یک است در پنج منکسر ضرب کردیم پانزده شد بموجب
قسمت نموده شد برادر فرضاً و ردّاً خواهر فرضاً و ردّاً و برادر فرضاً
و ردّاً خواهر فرضاً و ردّاً برادر فرضاً و ردّاً الا بطریق اختصار از پنج
سهم صحیح است و هم چنین است تقسیم میانه ایشان و مطلقاً
محتاج بجدول نیست بحث سیم اگر جمع شوند برادران و خواهران
متوفی جمعی از جانب پدر و مادر و جمعی از جانب مادر و جمعی از
جانب پدر آنکه از جانب مادر است اگر یکی است سدس مال
می‌برد خواه مذکر باشد و خواه مونث و باقی از مستوجب مال این
است خواه مذکر باشد و خواه مونث و خواه مذکر و مونث

وچون مذکر و مؤنث باشند مذکر حصه می برد دو مؤنث یک حصه
یعنی پسر دو آن تمه را قسمت می نمایند و اگر متقرب بابوین مؤنث
یکی است نصف فریضه از وی است فرضا و زیاده از سهم متقرب
بمادر رد آ و اگر مؤنث متقرب بابوین دو است یا بیشتر ثلثان فریضه
از ایشان است فرضا و زیادتی از سهم متقرب بمادر رد آ و اگر متقرب بمادر
دو است یا بیشتر ثلث ترکه از ایشان است بالسویه خواه مذکر باشند
و خواه مؤنث و تتمه دیگر از متقرب بابوین است بر الطریق که گذشت
و ساقط است از میراث متقرب بپدر و با وجود متقرب بپدر و مادر
در بنده و صورت ایشان را در ترکه دخلی نیست و اگر جمع شوند اخوات
متفرقه با احد زوجین [illegible] نمی کنند احد زوجین نصیب اعلی خود را
و متقرب بمادر سدس مال را اگر یکی است و ثلث مال را اگر بیشتر است
و باقی از متقرب بابوین است للذکر کحظ الانثیین و ساقط است
متقرب باب لیکن چون متقرب بابوین نباشد قائم مقام ایشان
است متقرب باب فائده در میراث بردن اخوه از جانب مادر با اخوه [illegible]
دو مادر اخوه از جانب پدر و مادر بر [illegible] است اول اخوه از جانب پدر و مادر اگر

مذکر

مذکر و مؤنث باشند با مذکر تمه [illegible] انضمام نصیب اخوه از جانب مادر از ایشان است
و تقسیم میانه خود للذکر کحظ الانثیین می نمایند نوع دوم اخوه از جانب پدر و مادر
اگر مؤنث باشد چهار صورت دارد و غیر از این چهار صورت نیست اول آنکه [illegible] که از
جانب [illegible] یکی باشد دیگری خواهر از جانب پدر و مادر دوم آنکه [illegible] از جانب
مادر یکی باشد و دو خواهر از جانب پدر و مادر سیم آنکه [illegible] از جانب مادر
[illegible] باشد یا بیشتر دیگری خواهر از جانب پدر و مادر چهارم آنکه [illegible] از
جانب مادر دو [illegible] باشد یا بیشتر و دو خواهر یا بیشتر از جانب پدر و مادر و چون [illegible]
با هر یک از این چهار صورت فرض شود هشت صورت بهم میرسد و [illegible] تصحیح [illegible]
خانه جدول کشیده و طریق فرض هر یک را در تحت هر یک از ایشان نوشته و [illegible] تیسیر
نمود و از این چهار صورت بیرون نیست مطلقا محتاج [illegible] جدول نیست و این که
در این فرض [illegible] نموده ایم [illegible] و داشتن این [illegible] لازم است
والله اعلم بحقایق الامور و [illegible] از جانب پدر و مادر لازم آمده است

6 یک [illegible] سه پسر 1 یک خواهر پدر و مادر نصف رداً فرضاً 2 3	12 یک کلاله از جانب مادر سه پسر 3 دو خواهر پدر و مادر ثلثان فرضاً رداً 8 2	6 دو کلاله مادر ثلث یک خواهر 2 پدر و مادر نصف فرضاً رداً 3 1	6 دو کلاله مادر ثلث دو خواهر 2 از جانب پدر و مادر ثلثان 4
6 یک کلاله مادر سه پسر شوهر 1 نصف یک خواهر 3 پدر و مادر نصف 2 نقص [illegible]	6 یک کلاله مادر سه پسر شوهر 1 3 نصف دو خواهر پدر و مادر ثلثان 2 نقص [illegible]	6 دو کلاله مادر ثلث شوهر نصف 2 3 یک خواهر پدر و مادر نصف 1 نقص [illegible]	6 12 دو کلاله مادر ثلث شوهر نصف 4 دو خواهر پدر و مادر ثلثان 3 نقص [illegible]
12 یک کلاله مادر سه پسر زن ربع 2 3 یک خواهر پدر و مادر نصف فرضاً رداً	12 24 یک کلاله مادر سه پسر زن 4 ربع دو خواهر پدر و مادر ثلثان 2 12 فرضاً رداً	12 دو کلاله مادر ثلث زن ربع 4 3 یک خواهر پدر و مادر نصف 5 نقص [illegible]	24 23 دو کلاله مادر ثلث زن ربع 6 دو خواهر پدر و مادر ثلثان 10 نقص [illegible]

فائده بدانکه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد زنی و یکی خواهر از جانب پدر و مادر
یا بیشتر طریق استخراج تقسیم ترکه او از جهة اعمال اولاد و اناث با شوهر شود واقعه
اینچنان است فرضاً و رداً و اگر بگذارد متوفی زنی و چند خواهر و برادر از جانب پدر
و مادر استخراج مسئله ایشان از جهة اولاد ذکور و اناث است با شوهر مطلقا
محتاج بترتیب جدول دیگر واقعه اینچنان است و لطفه این در باب میراث اخوه
و اخوات صدر ولی ترتیب نماید در رساله خواننده مسئله مدلل رسیده و لا و از آن باشد
بحث چهارم اگر باشد کلاله از جانب ابوین و جمع شوند کلاله از جانب پدر
با کلاله از جانب مادر کلاله از جانب پدر قائم مقام کلاله از جانب پدر و مادر
است در تقسیم ترکه پسر اگر برادر قسمت میانه ایشان چیزی از فریضه حاصل نماید
نباشد مطلق بخیر ثبت چنانکه بگذارد متوفی دو خواهر از جانب مادر و
دو خواهر از جانب پدر نصیب خواهران از جانب مادر ثلث ترکه و نصیب
خواهران از جانب پدر ثلثان و از شش مصحح است بر نهج نصف کلاله
ام ثلث و نصیب کلاله اب ثلثان و الله اگر زیاده آید عدد خانه که ورثه شد
شخصی و بگذارد یک کلاله از جانب مادر و دیگر خواهر از جانب پدر یا یک کلاله
از جانب مادر و دو خواهر از جانب پدر در این صورت فقها رضوان الله علیهم

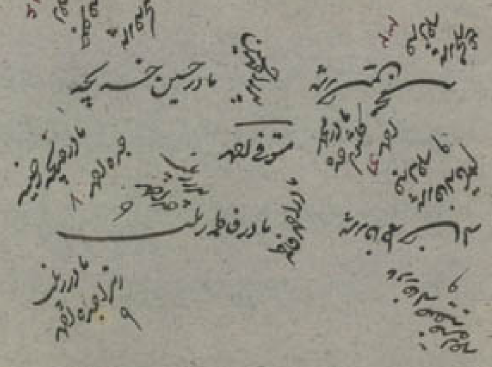
را و قولست بعضی میفرمایند که آن زیادتی نیز از تقسیم در کلاله پدر است
بواسطه آنکه نقص بر ایشان لازم میآید به جهت شدن زوجه و زوج
با ایشان و مستند شده‌اند به حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حدیث
روی عن ابی جعفر علیه السلام فی ابن اخت للاب و بعضی با حدیث عمل نموده‌اند
چرا که در طریق این حدیث علی بن فضال است و این حدیث را ضعیف میدانند
بواسطه آنکه علی بن فضال فطحی است و میفرمایند که آن زیادتی را بر خواهر
از جانب مادر و خواهر از جانب پدر رد میباید نمود بقدر حصه هر یک
بحث پنجم اگر جد تنها است تمام مال از او است خواه متقرب باب باشد
میت را و خواه متقرب بام و جده نیز این حکم دارد خواه از جانب مادر
باشد و خواه از جانب پدر و اگر جمع شوند جد و جده از جانب پدر
مال را للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم مینمایند و اگر جمع شوند
چهار جد و جده از طرف مادر دو از طرف پدر نصیب جد و جده از جانب مادر
ثلث است و ایشان بالسویه میانه خود حصه میکنند و نصیب جد و جده از جانب پدر
ثلثان است و ایشان للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم مینمایند
و اگر متقرب از جانب پدر یکی است از جد و متقرب از جانب مادر یکی ثلثان

ازطرف

از متقرب بجانب پدر است و ثلث از متقرب بمادر خواه مذکر باشند خواه مؤنث
و بعضی میفرمایند که اگر متقرب از جانب مادر زیاده از یکی است در این صورت خواه مذکر باشد
و خواه مؤنث ثلث میبرد و تتمه از متقرب از جانب پدر است تا قول مشهور
این قول است و بدان عمل نموده‌اند و اگر فرضا جد از طرف پدر تنها باشد
میت را و از طرف مادر بسیار باشند باز ثلثان از جد پدر است و ثلث از جد
مادر چه مقدار که باشند و اگر از جانب پدر بسیار باشند و از جانب مادر یکی
باز ثلثان از اجداد جانب پدر است و ثلث از جد مادر بحث ششم هرگاه جمع
شوند با اجداد اخوه چون ایشان یکی‌اند اخوه چون نصیب بعضی خود را و جد و جده
از جانب مادر ثلث فریضه را و تتمه از جد و جده از جانب پدر است مثل
للذکر مثل حظ الانثیین و نقص بر ایشان لازم میآید مثلا هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد
زنی و جد و جده از جانب مادر و جد و جده از جانب پدر پس عدد که ثلث
و ربع داشته باشد دوازده است لهذا از اصل ربع و ثلث از نصیب زن
و اجداد از طرف مادر است که آن سه و چهار است باقی میماند پنج و این پنج
عدد که به اجداد از جانب پدر بر ایشان ثلثا منقسم نمیگردد پس ضرب کردیم سه را
در اصل فریضه که دوازده است سی و شش شد حصص را قسمت نمودیم بهمین وجه

نصیب زن ربع نصیب اجداد مادر ثلث نصیب اجداد پدر تتمه للذکر
مثل حظ الانثیین ولکن متوفی سه اجداد داشته باشد جد و جده از جانب مادر
و جد و جده از جانب پدر در این صورت عدد که نصف و ثلث داشته باشد
شش است نصف فریضه که سه است بشوهر دادیم و ثلث که دو است
با جداد از طرف مادر دادیم باقی مانده یکی عدد چون اثلاثا بر جد و جده
منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در اصل فریضه که شش است هیجده حاصل گشت
منقسم گردید بموجب نصیب شوهر نصف نصیب اجداد مادر ثلث نصیب
اجداد پدر تتمه و اگر بوده باشد متوفی را جد و جده از جانب پدر پدر
و جد و جده از جانب مادر پدر و جد و جده از جانب پدر مادر و جد و جده
از جانب مادر مادر و میت را اجداد بوده باشد چهار از جانب مادر و چهار
از جانب پدر اصل فریضه از چهار جد از جانب مادر است ثلث را دادیم ایشان
با یکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند و ثلثان فریضه از چهار جد از طرف پدر است
بود ثلث آن ثلثان از جد و جده از جانب پدر پدر میت است و ایشان
میانه خود للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم میکنند و یک ثلث دیگر آن ثلثان
از جد و جده از جانب مادر پدر میت است و ایشان اثلاثا با یکدیگر تقسیم مینمایند

و در این صورت اصل فریضه ایشان سی و شش است ثلث آن یکی است دادیم با جداد از
جانب مادر چون عدد رؤس ایشان چهار است و بر ایشان اربعا منقسم
نمیگردید ضرب نمودیم چهار را در اصل فریضه که سه است دوازده حاصل گشت
ثلث ربع از دوازده که چهار است دادیم بچهار جد از جانب مادر اربعا بر ایشان
منقسم گردید باقی مانده هشت عدد دیگر چون ثلث دوازده فریضه بشکند در
مخرج ثلث که سه است گردید ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل گشت
ثلث سی و شش را که دوازده است دادیم با جداد از جانب مادر میت اربعا
بر ایشان منقسم گردید هر یکی را سه سهم و ثلثان سی و شش که بیست و چهار است
باقی مانده که حصه اجداد از جانب پدر است ثلث آن که هشت است دادیم بجد و جده
از جانب مادر پدر میت و ایشان اثلاثا منقسم نمیشود ضرب کردیم سه
را در سی و شش یکصد و هشت عدد حاصل شد تقسیم نمودیم هر یکی را آنچه نصیب
در بود به طریق و اجداد از طرف پدر را بر فرق در تحت ایشان تقسیم
و اجداد از طرف مادر را بالسویه



و اگر درین جمع شود زوج یا زوجه با ثمانیه اجداد بگیرد هر یک از زوجین نصیب اعلی
خود را از فریضه از ترکه و ثلث حصه فریضه از اجداد طرف مادر میت است
تتمه دیگر بعد ذلک از اجداد از جانب پدر میت است بهمان طریق
ذکر کرده شد مسئله اگر وارث شوند زن و اجداد و چهار جده از جانب پدر و
چهار جده از جانب مادر و لکن اینجا عددیکه نصف و ثلث داشته باشد
شش است نصف از آن سه است به شوهر دادیم و ثلث از آن دو است
دادیم بچهار جده از جانب مادر اربعه بدیشان منقسم نمیگردید و فریضه در
مخرج ربع و چهار است منکسر گردید و اما میانه چهار و شش توافق بنصف
بود ضرب کردیم نصف اربعه را در دیگری دوازده حاصل شد و بعد
از فریضه نصف و ثلث و شش و چهار است باقی ماند عدد ثلاثه

اجداد

بر اجداد از جانب پدر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل گشت
و بعد از اخراج نصف و ثلث نصیب اجداد از طرف مادر باشد باقی ماند
شش عدد و ثلث از آن دو باشد دادیم با اجداد از طرف مادر پدر لهذا
بر ایشان منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در سی و شش یکصد و هشت حاصل گشت
تقسیم کردیم ربع زوج نصیب زوج نصف نصیب چهار جده از جانب مادر ثلث باقی
و باقی ماند بعد ذلک هیجده عدد و ثلث از آن شش است دادیم با اجداد از جانب مادر
پدر و ثلثان از آن با اجداد از جانب پدر پدر ربع زوج نصیب جده ثلث نصیب
جده چهار بعض از اجداد از جانب پدر اند از آن و اگر بگذارد متوفی چهار جده
از جانب پدر و چهار جده از طرف مادر و زن نصیب زن ربع است و نصیب
اجداد از جانب مادر ثلث میانه مخرج ربع و ثلث مباین است ضرب نمودیم سه
را در چهار دوازده حاصل شد و بعد از اخراج ربع و ثلث و سه و چهار است
باقی ماند پنج عدد و ثلث ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل گشت
بعد از اخراج ربع و ثلث و نصیب زن و اجداد از طرف مادر است باقی
ماند پانزده عدد و ثلث از آن دادیم با اجداد از طرف مادر پدر ثلثه
منقسم نمیگردید ضرب کردیم سه را در سی و شش یکصد و هشت حاصل شد

تقسیم کردیم بموجب نصیب زن ربع نصیب اجداد از طرف مادر ثلث
باقی مانده بعد ذلک چهار و پنج سهم ثلث از آن پانزده سهم باشد نصیب جد
و جده از جانب مادر است و قسمت میشود بموجب نصیب جد و جده
ثلثان آن ده سهم باشد نصیب جد و جده از جانب پدر است
تقسیم بکنید بموجب نصیب جد و جده **بحث هفتم** هرگاه جمع شوند اخوه و اجداد
پس در صورت اجتماع ایشان با یکدیگر جد مثل برادر است در استحقاق و جده مثل
خواهر مثلا هرگاه وارث شود شخصی و بگذارد برادر و خواهر از جانب پدر و مادر
و برادر و خواهر از جانب مادر و جد و جده از جانب پدر و جد و جده از جانب
مادر جد از جانب پدر مثل برادر است از جانب پدر و جده از جانب پدر
مثل خواهر است از جانب پدر و جد از جانب مادر مثل برادر از جانب
مادر است و جده از جانب مادر مثل خواهر از جانب مادر است و چون طریق
استحقاق هر یک بوضوح پیوست ثلث ترکه از جد و جده و برادر و خواهر
از جانب مادر است و با یکدیگر اینجا قسمت مینمایند و ثلثان ترکه از جد
و جده و برادر و خواهر از جانب پدر است للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود
قسمت مینمایند پس در صورت مفروضه اصل فریضه ایشان سه است ثلث
ازآ

ازآن یک است دادیم با جداد و اخوات از جانب مادر اینجا باید ایشان تقسیم
میکردیم صحیح نمیشود سه را در چهار ضرب ده دوازده حاصل شد ثلث از آن چهار است
از اجداد و اخوات از جانب مادر است اینجا تقسیم نمودند ثلثان آنکه
هشت است للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم نمیشود سه را ضرب نمودیم در دوازده
سی و شش حاصل شد بموجب نصیب اجداد و اخوه از جانب مادر ثلث نصیب
اجداد و اخوه از جانب پدر و مادر للذکر مثل حظ الانثیین و اگر اخوه از
جانب پدر و مادر نباشند اخوه از جانب پدر قائم مقام ایشان در قسمت با ایشان
با اجداد و هرگاه وارث شود زوج یا زوجه با اجداد و اخوه زوج و زوجه
نصیب اعلی خود را میبرند و اخوه و اجداد از جانب مادر ثلث اصل فریضه
را میبرند و تتمه از اخوه و اجداد از جانب پدر است للذکر مثل حظ الانثیین و
قسمت مینمایند و نقص بر ایشان لازم آید مثلا هرگاه وارث شود زن و
بگذارد شوهر و جد و جده از جانب پدر و برادر و خواهر از جانب پدر و
مثل این نیز از جانب مادر نصیب شوهر نصف است و نصیب اخوه و
اجداد از جانب مادر ثلث میانه مخرج ثلث و نصف تباین است ضرب
نمودیم دو را در سه شش حاصل شد نصف از آن سه است دادیم بشوهر و ثلث

در آن ده است دادیم باخوه واجداد از جانب مادر ثلث است در عددشان سه ایشان
تقسیم نمیشد ضرب نمودیم نصف چهار را در شش و بواسطه توافق شش بنصف و از ده
حاصل شد جبر از خارج نصف و ثلث و شش و چهار باشد باقی مانده عدد
للذکر مثل حظ الانثیین میانه اجداد و اخوات از جانب پدر قسمت میشود
ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش حاصل شد قسمت نمودیم بموجب
نصیب ربع نصف نصیب اجداد و اخوه مادر ثلث باقی مانده بعد ذلک
شش سهم دیگر برای جد و جده از جانب پدر و برادر و خواهر از جانب پدر
للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود تقسیم میکنند نصیب جد و جده و نصیب برادر
و خواهر بطور تساوی است واگر دو خنثی شود در مثال مفروضه زوجه از بعضی
ده سهم صحیح است چه نصیب زن ربع است و نصیب اجداد و اخوات
از جانب مادر ثلث و میانه مخرج ایشان تباین است ضرب کردیم اصل مسئله
در دیگری دوازده حاصل شد ربع از آن را که سه است دادیم بزن و ثلث
فریضه که چهار است از اجداد و اخوه از جانب مادر است باقی مانده که
پنج عدد برای اجداد و اخوه از جانب پدر چون رؤس ایشان هشت است
و نصیب ایشان پنج میانه نصیب و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب

بدیم

نمودیم شش را در دوازده هفتاد و دو حاصل شد قسمت نمودیم بدین نوع نصیب
زن ربع و نصیب اجداد و اخوه مادر ثلث بالسویه باقی مانده بعد ذلک سی عدد
برای جد و جده و برادر و خواهر از جانب پدر للذکر مثل حظ الانثیین بایشان خود
تقسیم نمایند بدین موجب جد و جده برادر و خواهر بحث هشتم اجداد بمنزله
اخوه اند هرگاه با ایشان جمع شوند و بوده باشند در نسب شان یکدیگر
اگرچه نسبت مختلف باشد بمنزله اخوه نیستند هرگاه وارث شود شخص
و بگذارد جد از جانب مادر و برادر از جانب پدر و مادر یا پدر جد از جانب
مادر ثلث ترکه را میبرد و هرچه باقی مانده از برادر پدر و مادری است یا پدر
و هم چنین اگر وارث شود شخص و بگذارد جده از طرف مادر و برادر از طرف
پدر و مادر ثلث ترکه باز از نصیب است و تتمه از برادر است و هم چنین اگر
مرده باشد میت را برادر از جانب مادر یا خواهر از جانب مادر و جد یا
جده از جانب پدر نصیب برادر یا خواهر از جانب مادر سدس است و باقی
از جد پدری است در این جمله صور مختلفه واگر وارث شود شخص و بگذارد یک جده
از طرف پدر مادر و یک جده از طرف پدر یا دو جد از طرف پدر یا اخوه
از طرف پدر و مادر یا پدر نصیب جد از طرف مادر ثلث است و ثلثان از

از اجداد یعنی با پدر جد از طرف پدر است یا اخوه از جانب پدر و مادر یا پدر
با عدم اخوه از جانب مادر پس در این صورت جد مثل برادر است در استحقاق و جده
مثل خواهر و هم چنین اگر بوده باشند دو خواهر با جد از طرف مادر و دیگر جد
از طرف پدر نصیب برادر و دیگر خواهر یا اخوات از جانب مادر ثلث ترکه است
میان ایشان بالسویه قسمت میشود و باقی از آنجمله از طرف پدر است و اگر
یکجا زوج شوند جد از طرف مادر یا یک جده و یک خواهر از طرف پدر و مادر
پس در این صورت جد از طرف مادر یا یک جده ثلث ترکه را میبرند و تتمه
از خواهر پدر و مادر است و اگر بوده باشد این خواهر از جانب پدر تنها
در دادن تمام تتمه بدو اشکال است نزد بعضی چه او نصف ترکه را فرضا است
فرضا و تکمله با اخوه و اخوات از جانب مادر جمع نشده و تتمه را با یکدیگر
حصه مینمودند بنابر آن قول که ذکر کرده شد و بعضی میگویند که آن تتمه مخصوص
خواهر از جانب پدر است لا غیر و بعضی میگویند که بقدر سهم هر یک حصه باید
کرد و در این صورت اینها قسمت خواهند شد و بعضی میگویند تتمه را مصالحه
میکنند میانه ایشان والله اعلم بحث نهم هرگاه بوده باشد میت
را جد او قایم مقام پدر است جد اعلی در قسمت نمودن ترکه با اخوه و اخوات

در بحث خواهر با اخوات

حکم ایشان نیز حکم اقرباست پس از جانب پدر پدر یا از جانب مادر پدر
مثل برادر از جانب پدر و مادر است در استحقاق و جده پدر از جانب مادر
پدر مثل خواهر از جانب پدر و مادر است با پدر یا عدم خواهر یا برادر پدر
مادر و هم چنین است بحث در جد مادر است و جده مادر از جانب پدر یا مادر است
و مادر مادر ایشان نیز در استحقاق مثل اخوه و اخوات از جانب مادر اند
پس اگر هستند آنچه میبرند بقدر عدد ایشان چنانکه در اول بحث هشتم
ذکر کرده شد بحث دهم اولاد اخوه و اخوات قایم مقام پدران خود اند
هرگاه پدران ایشان نباشند میگیرند هر یک از ایشان نصیب منتسب را
که بود نزدیک است پس اگر یکجا زوج شوند پسر برادر از جانب پدر و مادر
یا دختر برادر از جانب پدر تمام مال از هر یک از ایشان است چون تنها
باشند و اگر جمع شوند پسر برادر و دختر برادر از جانب پدر و مادر ترکه را
للذکر مثل حظ الانثیین میانه خود قسمت مینمایند و اگر این اولاد از
دو برادر باشند چنانکه از یک برادر دختری و از یک برادر پسری یا از هر دو
پسر باشد یا دختر مال را نصف میکنند نصف از اولاد یک برادر است
و نصف از اولاد برادر دیگر و اگر در این صورت یک برادر از جانب پدر است

اولاد ورا نصیب فقط است و مال از اولاد برادر پدر و مادر است
واگر بگذارد متوفی پسر خواهر از جانب پدر و مادر نصف مال از وی است
فرضاً و نصف دیگر رداً و هم چنین بحث اگر بسیار باشند اولاد این خواهر
پدر و مادر اگر مذکر باشند نصف مال را فرضاً میبرند و تتمه را رداً و اگر
مونث اند باز به این طریق و اگر مذکر و مونث اند نصف مال فرضاً از
ایشان است و تتمه رداً و با یکدیگر للذکر مثل حظ الانثیین قسمت
مینمایند و اگر بوده باشد متوفی را اولاد دو خواهر از جانب پدر و مادر
ثلثان مال نصیب ایشان است فرضاً و تتمه رداً و هر از آن اولاد دو
خواهر نصف مال را اخذ میکنند میانه ایشان للذکر مثل حظ الانثیین
مقاسمه میانه ایشان شود هرگاه وارث شود شخصی دیگر از دو پسر و یک دختر از
اولاد یک خواهر پدر و مادر و یک دختر از اولاد یک خواهر دیگر تا در تصحیح
فریضه ایشان سه است ثلث [illegible] از آن اخذ میانه [illegible] فریضه یکدیگر
با [illegible] میانه ایشان قسمت نمیشود فریضه منکسر در مخرج نصف که دو است
ضرب نمودیم ٥ را در سه شش حاصل شد نصف آن فرضاً و رداً
نصیب اولاد یکی خواهر است و نصف دیگر آن رداً و فرضاً

از اولاد خواهر دیگر است آن نصف هم سه است میانه اولاد آن خواهر که
دو پسر و یک دختر باشد قسمت نمیشود چرا که عدد رؤس ایشان پنج است و نصیب
ایشان سه میانه نصیب ایشان و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب نمودیم
پنج را در شش سی حاصل شد یا آنکه اعداد پنج را در سه ضرب باید نمود [illegible] حاصل
[illegible] پانزده است بر این موجب تقسیم میشود نصیب یک دختر یک خواهر فرضاً و رداً
نصیب ~~اولاد خواهر دیگر فرضاً و رداً~~ نصیب اولاد خواهر دیگر پسر دو دختر
فرضاً و رداً بدین قیاس باید نمود و اگر بسیار باشند خواهران و از هر
یک چند اولاد باشند الی آخر بکیفیه الاشاره و اگر وارث شود شخصی دیگر از
اولاد چند اخوه و اخوات از جانب پدر و مادر هر یک از اولاد اخوه
و اخوات نصیب آنکس را میبرند که بدو نزدیک است میانه خود للذکر
مثل حظ الانثیین قسمت مینمایند و اگر بگذارد میت اولاد برادر
یا اولاد خواهر از جانب مادر پس اولاد برادر یا اولاد خواهر همه
ترکه را میبرند فرضاً و تتمه دیگر را رداً و مذکر و مونث مساوی اند در
قسمت و اگر بوده باشد متوفی را اولاد خواهر و اولاد برادر از جانب مادر
ثلث مال را میبرند ایشان فرضاً و تتمه دیگر رداً و هر از آن دو حصه مساوی

نصف از اولاد خواهر است و نصف از اولاد برادر و اولاد دیگر اگر
یکی باشند یا بیشتر بالسویه میانه خود قسمت مینمایند مذکر و مؤنث
ایشان در تقسیم یکی است و اگر جمع شوند اولاد اخوه متفرقه ساقط است
اولاد اخوه از جانب پدر و ثلث ترکه ~~از اولاد اخوه از جانب پدر~~
و ثلث از اولاد اخوه از جانب مادر است و اولاد برادر یا خواهر
مادری اخذ میکنند نصیب مادر خود را خواه یکی باشند و خواه بسیار و میانه
خود بالسویه حصه میکنند و باقی از اولاد اخوه از جانب پدر و مادر است
و اگر بوده باشد متوفی را اولاد برادر از جانب مادر بنصیب ثلث ایشان یک است
در میانه خود بالسویه قسمت میکنند و تتمه از اولاد برادر از جانب پدر
و مادر ایشان است للذکر مثل حظ الانثیین در میانه خود قسمت مینمایند
و اگر بگذارد متوفی اولاد خواهر از جانب پدر و اولاد خواهر از جانب مادر
نصیب خواهر از جانب مادر ثلث ترکه است بالسویه و نصیب اولاد
خواهر از جانب پدر نصف ترکه و در میانه خود للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت میکنند و در رد نمودن باقی بسوی اولاد خواهر از جانب پدر
خلاف است چنانچه مکرر ذکر آن خلاف شده و اگر دختر شود زوج

یا زوجه

۵۴

یا زوجه با این کلالات اخذ میکنند هر یک از زوج یا زوجه نصیب اعلی خود را
و ثلث ترکه از اولاد اخوه از جانب مادر است اگر بیشتر از یکی باشند
و سدس ترکه از ذوی است اگر یکی باشد و باقی از اولاد و کلاله از جانب
پدر و مادر است دیگر اخذ میکنند نصیب ایشان را پدر و نزدیکترین و میانه
خود للذکر مثل حظ الانثیین قسمت مینمایند و بعض ایشان لازم میآید
چنانکه بعضی از ایشان لازم میآید و اگر اولاد از جانب پدر و مادر
نداشته باشد اولاد از جانب پدر قائم مقام ایشانند چنانکه ذکر
کرده شد مکرر و در رد نمودن زیادتی بسوی ایشان هر گاه بوده باشد
زوجین در آن خلاف است **بحث یازدهم** ابعاد و اخوه منع مینمایند
هر یک از اقرب بجد دارا از اعمام و اخوال و اولاد ایشان منع مینمایند
ابعاد پدران خود را و ابعاد خود را منع مینمایند ابعاد اولاد اخوه را
با عم و اخوه چنانکه منع میکنند اخوه و اولاد ایشان ابعاد ابعاد را
ابعاد ایشان را با عم ابعاد پس اگر جمع شوند کمتر از جد اقرب
و جد ابعد میراث از جد اقرب است و اگر بگذارد متوفی جد ابعد با عم
اقرب و اخوه جد ابعد با اخوه شریک است چنانکه با جد اقرب بود

و هم چنین اگر بگذارد متوفی جد اقرب و اولاد اخوه و هم چنین شریکند
این اولاد با جد اقرب چنانکه در بحث اول ذکر آن گذشت هو حصه خواهند شد
بحث دوازدهم اقرب از اولاد اخوه منع مینمایند ابعد را پس اگر بگذارد
متوفی اولاد برادر و اولاد اولاد برادر مال تمام از اولاد برادر است
خواه از جانب پدر باشند و خواه از جانب مادر و خواه از جانب پدر
و مادر خواه این اولاد اولاد برادر از جانب پدر باشند یا مادر
یا پدر و مادر و هم چنین در هر مرتبه نازل چه مقرر است بوده اولاد
اقرب هر یک ابعد را منع میکنند و منع میکنند اولاد اخوه و اخوات هر
کس را که اخوه و اخوات منع میکرد از اعمام و اخوال و اولاد ایشان
و اجداد میت چه مقرر است با اجداد میراث میبرند با اولاد اخوه نیز
و زوجه چنانکه با اخوه میبرند و اولاد اخوه و اخوات چه مقدار
که پایین روند میراث میبرند با اجداد با اعمام لکن خود میگیرند
هر یک نصیب آنکس را که بود نزدیکتر و اگر متوفی از اولاد
برادر از جانب پدر و مادر و اولاد خواهر از جانب پدر و مادر داشته
داشته این اولاد خواهر از جانب مادر و اولاد برادر از جانب مادر

باشد و جد و جده از جانب پدر و جد و جده از جانب مادر پس در
این صورت جد و جده از جانب مادر و کلاله مادری ثلث ترکه نصیب
ایشان است و یک ربع آن ثلث از جده است و ربع دیگر از جد است
و ربع دیگر آن از اولاد خواهر است بالمناصفه و ربع دیگر آن
از اولاد برادر است بالمناصفه و ثلثان دیگر ترکه را ثلث آن
نصیب جد از جانب پدر است و نصیب اولاد برادر از جانب پدر
و مادر بالمناصفه ایشان میانه خود قسمت مینمایند نصف از جد است
و نصف دیگر از اولاد برادر پدر و مادری ایشان قسمت کنند للذکر مثل حظ الانثیین
تقسیم مینمایند مثلا هرگاه وارث گردد شخصی و بگذارد یک پسر و یک دختر
از اولاد برادر پدر و مادری و یک پسر و یک دختر از جانب خواهر پدر و مادر
و جد و جده از جانب پدر و یک پسر و یک دختر از جانب برادر مادری و یک پسر
و یک دختر از جانب خواهر مادری و جد و جده از جانب مادر صحیح فریضه
ایشان سی و شش است ثلث آن از جد و جده و کلاله اولاد مادری است
از عدد ایشان منقسم نمیگردد ضرب کردیم چهار را در سه که دوازده حاصل شد
ثلث از آن چهار است دادیم یک به جد و جده و اولاد برادر و اولاد خواهر

از جانب مادر هر یک ربع از فریضه نموده آنها در میانه ایشان منقسم نمی‌شود
چهار نصف سه را در ضرب کردیم دو را در دوازده پس بیست و چهار حاصل گشت
ثلث از آن هشت است وا دادیم بجد و جده و اولاد کلاله مادری باقی مانده
شانزده عدد و این شانزده منقسم نمی‌شود ضرب کردیم بیست و چهار
را در مخرج ثلث که سه است هفتاد و دو حاصل شد نصیب جد و جده و اولاد
کلاله مادری ثلث آن که بیست و چهار است بر ایشان صحیحا منقسم گردید باقی
مانده چهل و هشت عدد ثلثان آن که سی و دو باشد نصف این سی و دو
از جد پدری است در ایشان نیز بطریقه که ذکر شده بود منقسم گردید باقی
مانده ثلث دیگر چهل و هشت که شانزده باشد نصف آن که هشت است
از جده پدری است و نصف دیگر آن از اولاد خواهر و برادر و اولاد خواهر پدری
که پسر و دختر باشد للذکر مثل حظ الانثیین منقسم نمی‌شود ضرب کردیم مخرج ثلث را که
سه است در هفتاد و دو دویست و شانزده حاصل شد تقسیم کردیم از مخرج
ثلث آن که هفتاد و دو باشد نصف آن از جد و جده از جانب مادر است
بالمناصفه بموجب نصیب جد نصیب جده و نصف دیگر هفتاد
و دو که سی و شش باشد نصف آن که هیجده است از اولاد برادر از جانب مادر است

بالمناصفه

بالمناصفه قسمت بالمثمانیه نصیب پسر نصیب دختر و نصف دیگر شش نصیب
اولاد خواهر از جانب مادر است بالمناصفه نصیب پسر نصیب دختر چون ثلث
فریضه را بر کلاله ها در هر دو طریق قسمت نمودیم باقی ماند ثلثان دیگر
اصل فریضه یکصد و چهل و چهار باشد ثلثان این یکصد و چهل و چهار
نود و شش است نصف این نود و شش از جد پدری است نصیب جد پدری
و نصف دیگر چهل و هشت است از اولاد برادر از جانب پدر است و مادر
للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم بالمثمانیه نصیب پسر نصیب دختر و ثلث دیگر
یکصد و چهل و چهار چهل و هشت باشد نصف آن چهل و هشت نصیب
جده از جانب پدر است [illegible] و نصف دیگر چهل و هشت
نصیب اولاد خواهر از جانب مادر و پدر است للذکر مثل حظ الانثیین
بموجب نصیب پسر نصیب دختر و اگر بوده باشد میت را با این اولاد
زوج یا زوجه نصف یا ربع یا ثمن از زوج یا زوجه نصیب او خود را
و جد و جده از قبل مادر و اولاد برادر و اولاد خواهر از جانب مادر
ثلث اصل فریضه را می‌برند چنانکه گذشت قسمت بالمثمانیه و باقی بعد
ذلک از جد و جده از قبل پدر و اولاد برادر از جانب پدر و مادر

و اولاد خواهر از جانب پدر و مادر است بدان نوع که مفصلا ذکر کرده شده
تقسیم مینمایند و بعض ازیشان لازم می آید و اگر فرض زوج یا زوجه
کرده قسمت مینمودیم هر آئینه موجب بطلان خواننده میشد بجهه درستی
سائل فرق کلاهو حقه نقش نموده در قسمت هر یک یا در حرکت سهام
ایشان ننوشتیم تا فهمیده دانسته شود و اگر بعد از دو صنف اولاد خواهر
از جانب جد مادر و جده یا اولاد خواهر ثلث ترکه را میبرند و باقی از
جده است فصل نهم در ذکر میراث اعمام و اخوال و درین فصل دوازده
بحث است بحث اول اگر عم یکی باشد تمام مال را میبرد و اگر بیشتر است
مال را بالتسویه با یکدیگر تقسیم میکنند و عمه اگر تنها است تمام را میبرد
و اگر بیشتر است تمام مال از ایشان است بالتسویه و اگر جمع شوند
عم و عمه دو حصه میبرد عم و یک حصه میبرد عمه هرگاه از جانب پدر
و مادر باشند یا از جانب پدر و اگر از جانب مادر باشند مذکر و
مونث مساوی اند در قسمت و اگر عم تنها است از جانب مادر تنها است
همچنین اگر
تمام مال را میبرد و اگر عمه از جانب مادر باشد و تنها باشد بحث دوم
اگر جمع شوند عمومه و عمات متفرقه سدس نصیب متقرب بمادر است سدس ترکه است

دگریکا

اگر یکی است خواه مذکر باشد و خواه مونث و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر باشند
مذکر و مونث مساوی اند در قسمت و باقی میبرند آنکه از عمومه و عمات از جانب پدر
و مادر است لذکر مثل حظ الانثیین و متقرب بپدر ساقط است مسئله هرگاه وارث شود
شخصی دیگر از عم و عمه از جانب پدر و مادر و عم و عمه از جانب مادر آن
فریضه ایشان سه است ثلث از آن اولاد عم و عمه از جانب مادر با نصف
میان ایشان منقسم نمیشد ضرب نمودیم ۵ را در ۳ حاصل فریضه نه است
شش حاصل شد ثلث از آن دو است اولاد عم و عمه از جانب مادر چهار دیگر باقی
برای عم و عمه از جانب پدر و مادر در میان ایشان رسید تا منقسم نمیگردید ضرب نمودیم
سه را در شش هجده حاصل شد پس ازین جهت نصیب عم و عمه ۱۲ لذکر مثل حظ الانثیین
بحث سیم هرگاه جمع شوند زوج یا زوجه با اعمام متفرقه هر یک از زوج یا زوجه
نصیب اعلای خود را از ترکه میگیرند و متقرب بمادر سدس حصه ...
میبرند اگر یکی است با یکدیگر تقسیم میکنند لذکر مثل حظ الانثیین اگر جمع شوند خال
و خاله مساوی اند در قسمت اگر از یک جهت باشند خواه از طرف پدر و
خواه از طرف مادر اما اگر مختلف باشند متقرب بمادر سدس را میبرد
اگر یکی است خواه مذکر باشد و خواه مونث و ثلث ترکه را میبرند اگر از یک بیشتر

۲
و ثلث ترکه را میبرند
اگر از یک بیشتر باشند

پسر باشند خواه دختر باشند خواه مؤنث خواه یکی باشد خواه بیشتر
برابر قسمت می‌نمایند در تقسیم و اگر خال و خاله از جانب پدر و مادر باشند خال
و خاله از جانب پدر قائم مقام ایشان است پس اگر بگذارد متوفی خال
و خاله از جانب پدر و مادر و خال و خاله از جانب مادر صحت فریضه
ایشان سه است ثلث آن نصیب خال و خاله از جانب مادر است چون
صحیح بر ایشان منقسم نمی‌گردد و فریضه منکسر در مخرج نصف مثلثه ضرب
نمودیم ۵ را در سه شش حاصل آمد بر منوال حسب قسمت نمودیم نصیب خال و خاله
مادر ثلث بالسویه نصیب خال و خاله پدر ثلثان و اگر جمع شوند زوج
یا زوجه با خؤله متفرقه ترکه از زوج یا زوجه نصف اعلا خود را از ترکه
اخذ می‌کنند و متقرب بمادر سدس ثلث را می‌برد اگر یکی است و ثلث
می‌برند اگر بیشتر است و باقی از متقرب باب است از خؤله و خالات
بالسویه ذکرا و انثا تقسیم می‌کنند مثلا هرگاه فوت شود زنی و بگذارد
شوهری و یک خال از جانب پدر و مادر و یکی از جانب مادر نصیب شوهر
نصف ترکه است و نصیب خال از جانب مادر سدس ثلث و تتمه از
خال از جانب پدر و مادر است و تفصیل تقسیم [illegible] خال از جانب مادر

۶۴

سه صحیح فریضه ما را می‌برد بعد از گرفتن شوهر نصیب خود را بنابر قاعده مذکور
سه را در شش ضرب کردیم چنانکه در اول حساب گذشت و چون ضرب کردیم
هجده حاصل شد تقسیم کردیم بر منوال نصیب شوهر نصف ثلث فریضه شش است
سه سهم آن نصیب خال از جانب مادر است [illegible] نصیب خال از جانب مادر
و پدر تتمه و اگر بگذارد متوفی شوهری و خال و خاله از جانب پدر و مادر و خال
و خاله از جانب مادر نصیب شوهر نصف است و نصیب خال و خاله از جانب
مادر ثلث ضرب کردیم سه را در سه نه حاصل شد چون نصف ندارد ضرب نمودیم
۵ را در نه هجده حاصل شد نصف از آن نه است دادیم بشوهر و ثلث
ثلث از آن ۶ است بخال و خاله از جانب مادر دادیم باقی ماند سه عدد
بالمناصفه میانه خال و خاله از جانب پدر و مادر تقسیم نمی‌گردید ضرب نمودیم
۵ را در هجده سی و شش حاصل آمد بر منوال نصیب شوهر نصف و نصیب
خال و خاله مادر ثلث ثلث تتمه بالسویه نصیب خال و خاله پدر و مادر
[illegible] بالسویه و اگر نبوده باشد متوفی را خال و خاله از جانب پدر و مادر
و خال و خاله از جانب مادر و زنی سه را در سه ضرب نمودیم نه حاصل شد
ابن زان در مخرج ربع که چهار است ضرب نمودیم سی و شش حاصل شد بنابر

ازواج ربع و ثلث ثلث باقی مانده پنج و سه بالمناصفه میانه خال و خاله
از جانب پدر و شش نصیبه ضرب نمودیم ٥ را در سی و شش صد و هشتاد حاصل شد
قسمت نمودیم بموجب نصیب زن ربع نصیب خال و خاله مادر ثلث ثلث
نصیب خال و خاله پدر باقی بالسویه و اگر خال و خاله از جانب پدر
و مادر باشد خال و خاله از جانب پدر قائم مقام ایشان است بحث
چهارم هرگاه جمع شوند اعمام و اخوال ثلث مال از اخوال است خواه یکی
باشد و خواه بیشتر و خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و مذکر و مؤنث
بالسویه قسمت مینمایند هرگاه از یک بیشتر باشند و باقی از اعمام است
خواه یکی باشد و خواه بیشتر خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و اگر مذکر
و مؤنث باشند مذکر را دو سهم و مؤنث را یک سهم [illegible] شد اگر بگذارد متوفی
عم و عمه از جانب پدر و خال و خاله از جانب مادر اصل فریضه در این صورت
سه است ثلث از آن دادیم بخال و خاله از جانب مادر بالمناصفه بر
ایشان منقسم نگردید و فریضه منکسر در مخرج النصف میشود ضرب نمودیم ۲ را
در سه شش میشود حاصل شش بموجب نصیب خال و خاله ثلث باقی مانده
و از ده عدد دو للذکر ضعف الانثی میانه عم و عمه قسمت میشود عم و عمه را یکی

صد

۶۵

بحث پنجم ذکر جمع شدن اعمام شقیق و اخوال شقیق متقرب بمادر از اخوال
سدس ثلث میبرد اگر یکی است و ثلث اگر بیشتر است و بالسویه در میانه خود تقسیم
مینمایند خواه مذکر باشند و خواه مؤنث و خواه مذکر و مؤنث متقرب بپدر
و مادر از اخوال تتمه از آن میبرد خواه یکی باشند و خواه بیشتر خواه مذکر
باشند و خواه مؤنث نیز ایشان بالسویه تقسیم مینمایند و ساقط است از
میراث متقرب بپدر از اخوال با وجود متقرب بپدر و مادر و اعمام از جانب مادر
سدس ثلثین را میبرد اگر یکی است و ثلث ثلثین را اگر بیشتر است و بالسویه
باید تقسیم نمایند خواه مذکر باشند و خواه مؤنث و خواه مذکر و مؤنث
و باقی از ثلثین بعد ذلک از متقرب بپدر و مادر است از اعمام للذکر ضعف الانثی
ایشان در میانه خود تقسیم مینمایند و متقرب بپدر ساقط است از اعمام و عمات
هرگاه متقرب بپدر و مادر موجود است زیرا چون ایشان معدوم شوند قائم مقام ایشان
شد هرگاه متوفی گذاشت شخص دیگر از عم و عمه و خال و خاله از جانب پدر و مادر
و عم و عمه و خال و خاله از جانب مادر ضرب کردیم سه را در سه نه حاصل شد
ثلث نه سه یکی است دادیم بخال و خاله از جانب مادر بالمناصفه
میانه ایشان منقسم نگردید ضرب نمودیم ۲ را در نه هیجده حاصل شد ثلث

ان شش است و ثلث شش دو است دادیم بخال و خاله از جانب مادر
بالسویه قسمت نمودند و ثلثان دیگر شش را دادیم بخال و خاله از جانب
پدر و مادر برایشان نیز بالسویه تقسیم کردیم بعد از آن ثلثان حصه فریضه
را که دوازده است ثلث آن را که چهار است دادیم بعم و عمه از جانب مادر
برایشان نیز صحیح منقسم کردیم باقی مانده از ده هشت عدد و اولاد ثلثا
بر عم و عمه از جانب پدر و مادر منقسم نمیگردید ضرب نمودیم سه را در هجده
پنجاه و چهار حاصل شد هیجده ثلث آن را دادیم بخال و خاله از جانب مادر
پس نصف نصیب خال و خاله مادری ثلث بالسویه نصیب خال و خاله پدر
علیهما باقی مانده بعد ذلک ثلثان حصه فریضه سی و شش است ثلث آن را
دادیم بعم و عمه از جانب مادر بالسویه تقسیم علیهما نصیب عم و عمه مادر
ثلث ثلثان باقی مانده ثلثان سی و شش که بیست و چهار است دادیم بعم و عمه
از جانب پدر و مادر للذکر مثل حظ الانثیین قسمت علیهما ربع و خمس نصیب
عم نصیب عمه

بحث هشتم

هرگاه جمع شوند احد زوجین با چند عم و چند عمه
و چند خال و چند خاله زوجه یکی از احد زوجین نصیب اعلی
خود را و چند خال و چند خاله ثلث حصه مال را میبرند و بیانه خود بالسویه

تقسیم

٤٤

تقسیم علیهما ینه للذکر مثل حظ الانثیین و تتمه از اعمام و عمات است
و اگر متفرق باشند اخوال و اعمام زوج علیهما ینه احد زوجین نصیب اعلی
خود را و اخوال ثلث ترکه را و سدس آن ثلث را که اخص است و متقرب بمادر
است اگر یکی است و ثلث آن اگر بیشتر است و باقی از اخوال پدری و مادری است
و متقرب بپدر ساقط است و باقی بعد از نصیب اخوال و احد زوجین از اعمام
است سدس آن باقی از متقرب بمادر است از اعمام اگر یکی باشد و ثلث آن
باقی از ایشان است اگر از یکی بیشتر باشند و ذکر و انثی در ایشان
مساوی است و باقی دیگر بعد ذلک از متقرب بپدر و مادر است از اعمام اگر
یکی است و اگر بیشتر است بالسویه تقسیم علیهما ینه و اگر ذکر و انثی است
للذکر مثل حظ الانثیین قسمت علیهما ینه و متقرب بپدر محروم است چون متقرب بپدر و مادر
نباشد متقرب بپدر قائم مقام او است

بحث هفتم

اعمام و عمات
و اخوال و خالات و اولاد ایشان چه مقدار که پایین روند منع میکنند اعمام
و عمات و اخوال و خالات پدر میت را و اعمام و عمات و اخوال و خالات
مادر میت را لیکن چون معدوم شوند اعمام میت و عمات و اخوال و خالات
میت و اولاد ایشان چه مقدار که پایین روند قائم مقام ایشان شوند

اعمام وعمات واخوال وخالات پدریست واعمام وعمات واخوال وخالات
مادریست واولاد ایشان هر چند که بپایین روند و بطون شمار کند
اعلا است از بطون که غیر از اولاد اعمام وعمات واخوال وخالات
جدیست واعمام وعمات واخوال وخالات پدر جد پدریست واعمام
وعمات واخوال وخالات جد جد پدریست اعلا از اولاد ایشان است

بحث هشتم هرگاه موجود باشد اعمام وعمات واخوال وخالات میت
واولاد ایشان موجود نباشد متوفی را عم وعمه وخال وخاله از جانب
پدر وعم وعمه وخال وخاله از جانب مادر شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در
نهایه گفته است که آنچه عاید میگردد از جانب مادر از عم وعمه وخال وخاله ثلث
ترکه از ایشان است و بایکدیگر بالسویه تقسیم مینمایند وعم وعمه وخال وخاله
از جانب پدر ثلثان فریضه را الفعل مینمایند و در میانه خود بنسبت تفاوت
تقسیم مینمایند ثلث آن ثلثان را از خال وخاله از جانب پدر مادر است
و بالسویه بایکدیگر تقسیم مینمایند و دو ثلث دیگر ثلثان نصیب عم وعمه
از جانب پدر پدر است و میانه خود للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم مینمایند
و صحت فریضه در هیجده است ثلث را از آن دادیم بعم وعمه وخال وخاله

از جا

٤٢
از جانب مادر و از عم برایشان تقسیم میگردید و فریضه منکسر در مخرج ربع چهار است
و چهار است ضرب کردیم چهار را در سه دوازده حاصل شد ثلث دوازده را
که چهار است دادیم بعم وعمه وخال وخاله از جانب مادر و از عم برایشان
تقسیم گردید باقی ماند هشت عدد دیگر که ثلثان است بر ایشان تقسیم نمیشد
و فریضه منکسر در مخرج ثلث میشود ضرب نمودیم سه را در دوازده سی و شش
حاصل شد ثلث آن که دوازده است دادیم بعم وعمه وخال وخاله از جانب
مادر بر ایشان از عم تقسیم گردید باقی ماند بیست و چهار عدد که ثلث آن
هشت است دادیم بخال وخاله از جانب پدر بالسویه بایکدیگر قسمت
نمودند باقی ماند شانزده عدد دیگر للذکر مثل حظ الانثیین بعم وعمه
تقسیم میگردید و فریضه منکسر در مخرج ثلث بود ضرب نمودیم سه را در سی و شش
یکصد و هشت حاصل شد از این عدد تقسیم میشود لا بطریق خواجه رحمه الله
مسئله مفروضه از پنجاه و چهار سهم تصحیح میباید چه خواجه رحمه الله
ثلث فریضه را بخال وخاله از جانب مادر میدهد و ایشان بالسویه
میانه خود تقسیم مینمایند و از ثلثان دیگر ثلث فریضه را میدهد بعم وعمه
از جانب مادر میدهد و ایشان نیز بالسویه میانه خود تقسیم مینمایند

و برادران شان ثلثان صحیح فریضه ثلث از ثلثان را که آن نصیب خاله از جانب پدر
بینهم بالسویه است ایشان با یکدیگر تقسیم مینمایند و دو ثلث آن از آن اعمام و عمه از
جانب پدر میبینند و ایشان للذکر مثل حظ الانثیین میان خود تقسیم مینمایند
پس در این صورت ضرب نمودیم سه را در سه چنانکه در قاعده ۵ م درج
زایلیف ذکر کرده شد نه حاصل شد ثلث آن سه است و ثلث آن که یک است
بالمناصفه میان خال و خاله منقسم نمیشود فریضه منکسر در مخرج نصف میشود
ضرب نمودیم ۵ را در نه بیست و هفت حاصل آمد ثلث آن نه است دادیم
بخال و خاله از جانب مادر بالسویه قسمت نمودند ثلثان [illegible] دیگر
ثلث رابع و عمه از جانب مادر دادیم بر ایشان نیز صحیح منقسم گردید
باقی مانده ثلثان از حاصل فریضه [illegible] باشد ثلث آن که چهار است
بخال و خاله از جانب پدر دادیم بالسویه بر ایشان منقسم گردید باقی
مانده هشت عدد دیگر چون [illegible] بر عم و عمه منقسم نمیگردید ضرب نمودیم
سه را در بیست و هفت [illegible] حاصل شد تقسیم نمودیم [illegible]
در تحت [illegible]
و آنچه [illegible]

بحث نهم اولاد عموسه و عمات و خوله و خالات میگیرند هر یک نصیب یکی را
در هر دو زوجه یک زنه پس اولاد عم و عمه نصیب پدر و مادر خود را اخذ میکنند
و اولاد خال و خاله نصیب پدر و مادر خود را میبرند و هم چنین [illegible] به ترتیب طبقات
بحث دهم اگر بوده باشد متوفی را اولاد اخوال ثلث ترکه را میبرند ۲ اولاد عمه سرا و اولاد اخوال
و بعد از آن ثلث را با اولاد خال و خاله از جانب مادر میبرند و ایشان
بالسویه حصه میکنند و اولاد خال و خاله ثلث ثلث حصه را میگیرند و هر یک
از ایشان نصیب پدر و مادر خود را میبرند و هم چنین میگیرند ثلث ثلث
را اگر بیشتر است از یک خال و باقی آن ثلث حصه از اولاد خوله از جانب
پدر و مادر است و ساقط است از میراث اولاد خوله از جانب پدر چون
اولاد خوله پدر و مادر باشند و چون ایشان معدوم شوند قائم مقام ایشان شوند
و اولاد عموسه ثلثان حصه فریضه را میگیرند پس آن ثلثان را با اولاد عم
و عمه از جانب پدر و مادر ایشان بالسویه میان خود تقسیم مینمایند و اگر
اولاد عم یا بیشتر باشند ثلث ثلثان از ایشان است هر یک نصیب
مادر خود اخذ میکنند و بالسویه میان خود تقسیم مینمایند و باقی از ثلثان
از اولاد عموسه از جانب پدر و مادر است للذکر مثل حظ الانثیین و ساقط

از میراث متقرب باب با وجود متقرب بابوین و چون متقرب بابوین نباشند
متقرب باب قائم مقام ایشان است و اگر دو جنس شود زوج یا زوجه نصف
میگیرند نصیب اعلی خود و نقص میان ایشان از اولاد خاله ثلث مال را و عمه از
اولاد عمه است و نقص بر ایشان لازم می‌آید چنانکه بر پدران ایشان
لازم می‌آید عشر یازدهم هرگاه جمع شود در وارث دو سبب میراث
میبرند به هر دو سبب لکن منع نکند احد السببین دیگری را چنانکه یک شخص هم عم باشد
و هم خال دیگری او هم عمه باشد و هم خاله چه در این صورت آن شخص به هر دو
سبب میراث میبرد و اگر احد السببین منع سبب دیگر نکند و لقاعدة دو سبب در
یک شخص چنان است که فرضاً خاله زینب برادر خود عقد نموده و خاله را پسر
بود از زن دیگر و زینب را دختر بود از شوهر دیگر و دختر زینب زن پسر
خاله شد از ایشان پسری بهم رسید اسم وی را جعفر کردند و از زینب و خاله
نیز پسری بهم رسید اسم وی را محمد کردند این محمد عم جعفر است از جانب پدر
و خال جعفر است از جانب مادر و اگر از زینب و خاله دختری بهم رسید
فاطمه نام این فاطمه عمه جعفر است از جانب پدر و خاله جعفر است از
جانب مادر پس اگر وارث جعفر و محمد و فاطمه را لا غیر ثلث مال جعفر

از محمد است

٤٩

از محمد است به واسطه خال بودن و ثلثان دیگر از محمد است به واسطه عم بودن
و اگر بگذارد فاطمه را لا غیر ثلث مال جعفر از فاطمه است به واسطه خاله بودن
و ثلثان دیگر از فاطمه است به واسطه عمه بودن از جانب پدر و اگر وارث نیز
جعفر دیگر بگذارد محمد و فاطمه را لا غیر گویا منحصر در شخص بلکه عم و عمه از جانب پدر
و خال و خاله از جانب مادر در این صورت اول ترکه به سهم تقسیم میشود یک نصیب محمد
خال از جانب مادر و نصیب محمد عم از جانب پدر و نصیب فاطمه خاله از جانب مادر
نصیب فاطمه عمه از جانب پدر این قول و دیگر نیز دارد اول آنکه مال
میان محمد و فاطمه اثلاثا قسمت میشود دوم آنکه بالتسویه محمد و فاطمه ترکه را
قسمت نمایند و وجه هر یک نزد متامل ظاهر است عشر دوازدهم
اگر مانع باشد احد السببین سبب دیگر را میراث میبرد شخص بیک سبب
چنانکه یک شخص هم برادر میت باشد و هم پسر عم در این صورت میبرد از
جانب برادر بودن نه از جهت پسر عم بودن و گاه باشد که یک شخص به سه
سبب و چهار سبب میراث میبرد چنانکه خواجه رحمه الله در رساله خود
ذکر کرده است و در مثال مفروض فقیر استخراج سه سبب و چهار سبب بلکه شود
اندک تامل چون این رساله مختصر بوده به واسطه آن ذکر ننموده

فصل دهم

در ذکر میراث بردن بسبب بدانکه سبب بر دو قسم است زوجیت است
یا ولا اما زوجیت در دوازده بحث نقل میشود اول زوجه میراث میبرد
مادامیکه در حباله زوج است اگرچه بالمره دخول ننموده باشد دوم چنین زوج
نیز از زوجه میراث میبرد چندانکه در حباله وی باشد و موقوف نیست میراث
بردن ایشان بر دخول مگر در مریض بحث سوم اگر طلاق دهد شوهر زن را طلاق
رجعی و بعد از طلاق زن یا شوهر در عده رجعیه فوت شود حکم زوجیت باقی است
و از یکدیگر میراث میبرند و اگر طلاق بدهد شوهر زن را طلاق باین مثل
طلاق یائسه و صغیره و غیر مدخوله یا آنکه خلع و مبارات واقع شود
میان زن و شوهر و زن در عده رجوع ببذل ننموده یکی از ایشان فوت شود
میانه ایشان توارث نیست در صورت [illegible] خواه فوت یکی از ایشان
در عده واقع شود در آنچه قبل گذشت است و خواه بعد از عده و این حکم نسبت
بشخص صحیح است و اگر فرضا شوهر مریض باشد و زن را طلاق رجعیه بدهد
توارث میان زن و شوهر از طرفین میشود در عده و اگر منقضی گردد در این صورت
زن از شوهر میراث میبرد ما بین عده و یکسال از حین طلاق بشرط آنکه
زن شوهر نکرده باشد و این شوهر از آن مرض به نشده باشد در [illegible] خواه

این زن را در حال صحت عقد نموده باشد خواه در حالت مرض و لیکن اگر در مرض
عقد نموده باشد بایدکه دخول نموده باشد و اگر شوهر مریض زن را طلاق
باین داده باشد میراث میبرد شوهر از زن اگرچه در عده فوت شود
یا بعد از عده اما میراث میبرد زن از شوهر مریض تا یکسال بدو شرط اول
آنکه این زن شوهر دیگر نکرده باشد دوم آنکه شوهر از مرض به نشده فوت شود
بحث سیم نصیب شوهر ربع است با وجود ولد خواه ذکر باشد و خواه
مونث و زیاده از ربع باو رد نمیشود مثلا اگر بوده باشد متوفیه را
شوهر و یک دختر ربع از شوهر است و نصف از یک دختر و تتمه رد میشود به دختر
و اگر بوده باشد متوفیه را شوهر و دو دختر پس شوهر ربع از ترکه از شوهر
است و ثلثان از دو دختر پس شوهر و باقی رد میشود به دختران و اگر بوده
باشد متوفیه را ابوین با یک دختر و شوهر نصیب شوهر ربع ترکه
است و نصیب ابوین سدس سدس و از دختر نصف و تتمه [illegible]
رد میشود با ابوین و دختر ارباعا و اگر پسر است ثلثان از ایشان است
فرضا و سدس از ابوین و ربع از شوهر و تتمه آن رد [illegible]
ابوین و دو دختر هم چنین است بحث دختران و اگر ولد نباشد

یت را وولد وله نباشد و زیاده از ربع شوهر بگیرد **بحث چهارم**
نصیب زن با ولد ثمن است خواه مذکر باشد و خواه مؤنث و هم چنین
ترکه است با ولد ولد چه مقدار در پایین رود زیاده از ثمن نمی برد و نمی گیرد
شد هرگاه بوده باشد متوفی را زن و دختر ثمن ترکه نصیب زن است
و نصف نصیب دختر و تتمه رد می شود به دختر اگر نبوده باشد متوفی را اخوه
ابوین یا ابوین با یکی دختر و زن ثمن ترکه از زن است و سدس از ابوین
و سدس ترکه از ایشان است اگر بوده باشند و نصف ترکه از دختر است
و تتمه رد می شود با جمله ابوین و یک دختر اربعا و اگر ابوین است اخماسا و زن را
مطلقا رد نمی شود **بحث پنجم** اگر میت را ولد نباشد و ولد ولد چه مقدار در پایین
و زوج یا زوجه باشد نصیب زوج نصف ترکه است و نصیب زوجه
ربع و تتمه دیگر از وارث دیگر است و اگر برای زوج و زوجه میت
را وارث دیگر نباشد در زیاده بردن شوهر از نصف و زن
از ربع ذکر آن اختلاف شده رد کرده شد **بحث ششم** اگر میت را
زن یک است یا بیشتر فرض ایشان ثمن ترکه است با وجود ولد و ربع ترکه
است با عدم ولد و ربع و ثمن را با یکدیگر تقسیم می نمایند مثلا هرگاه

متوفی را چهار زن با ولد فرض زوجات ثمن است و تتمه از ولد است حصه فریضه
در مخرج ... است نصیب زوجات اربعه ثمن است و یک عدد باشد چون در اربعه
زوجات منقسم نمی گردد به ضرب نمودیم چهار را در هشت سی و دو حاصل شد
نصیب ربع زوجات ثمن نصیب ولد تتمه و اگر اراده باشد متوفی را چهار زن
و ولد ابوین نصیب چهار زن ربع و تتمه از ولد ابوین است حصه فریضه
چهار است ربع آن یک است و ولد دیم زوجات اربعه در ... منقسم نمی شود
ضرب نمودیم چهار را در چهار شانزده حاصل شد تقسیم نمودیم بر نظر ...
نصیب چهار زن ربع نصیب ولد ابوین تتمه و این چنین است بحث هرگاه جمع
شوند با یکی زن یا بیشتر ... مطلقا زوجات در حصه خود ...
بحث هفتم هرگاه بگذارد متوفیه شوهر و ضامن جریره اگر مولی نداشته باشد
بحث هشتم اگر بوده باشد متوفی را زن و ضامن جریره ربع ترکه از وی
است و سه ربع دیگر از ضامن جریره هرگاه مولی نداشته باشد **بحث**
نهم هرگاه طلاق دهد شوهر یکی از چهار زن را و عقد نماید زن دیگر را
و بعد از آن فوت شود و مشتبه شود مطلقه ... نصیب زن ...
ربع نصیب ... است ... با عدم ولد و ربع ثمن را ... با وجود

نصف ترکه از شوهر است
و نصف از ضامن جریره

ولد ببرادرزاده نصیب زن غیر مشتبه چهار دانگ قیمت و یک دانگ از ایشان مشتبه شده بود
تتمه را بالسویه تقسیم میانه ایشان کنند و این چنین است بحث دیگر اگر مشتبه و ربع شود در پیش
از یکی از ایشان مشتبه در صورت مفروضه هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد ولدی با آنکه پنج
زن فقط عددی بخواهیم که ثمن داشته باشد و ثمن را ربع داشته باشد پس
ضرب نمودیم چهار را در هشت سی و دو حاصل شد چنانکه ثمن آن در مخرج
ذکر گردد ثمن سی و دو چهار است و ربع یک است دادیم بزن غیر مشتبه باقی مانده
سه عدد دیگر را باید بر چهار زن تقسیم میکردیم ضرب نمودیم چهار را در سی و دو
یکصد و بیست و هشت حاصل شد ثمن آن شانزده است [illegible] نصیب
غیر مشتبه است ربع ثمن باقی مانده دوازده نصیب چهار زن قسمت بالسویه
نصیب ولد تتمه و اگر بوده باشد متوفی را اولادی و بگذارد او اجداد یاری
در وجه صورت مفروضه فقط عددی که ربع داشته باشد و ربع آن از ربع
باشد شانزده است چهار او از ضرب چهار در چهار حاصل میشود پس از اخراج
ربع ربع که نصیب زن غیر مشتبه است باقی مانده سه عدد چون از آنها
بر چهار زن تقسیم میکردیم ضرب نمودیم چهار را در شانزده شصت و چهار
حاصل شد تقسیم کردیم به موجب نصیب زن غیر مشتبه ربع ربع نصیب چهار زن

بالسویه

بالسویه نصیب ایشان دادیم تتمه بحث دهم هرگاه مطلق شخصی مریض
زوجات خود را در مرض موت و تزویج نماید چند زن دیگر را و دخول کند و بعد
از آن فوت شود ربع یا ثمن در میانه زوجات مطلقه و غیر مطلقه تقسیم میشود بالسویه
با عدم ولد و ثمن یا ربع با وجود ولد اگرچه بسیار باشند و مطلقه یائسه
ایشان قرعه نیست بحث یازدهم اگر بوده باشد زن را ولدی از شوهر
خواه مذکر و خواه مونث ثمن جمیع ترکه میت از زن است و اگر زن را ولدی
از شوهر نباشد در این اقوال مختلف است آنچه مشهور است این است که زن
ارث میبرد از اموال و ادوات حصه زن را از عین آنها میدهند و از رقبه
الارض هیچ چیز نمیدهند عیناً و قیمتاً میکنند و آلات را همچو چوبها
و چوبهای عبثه و آجر و خشت در ابنیه یا در حصه دیگر از قیمت این
مذکورات میدهند بعضی بر آن یا نه دین زن را منع میکنند از خانهها و دکانها
لا غیر و بستان بعضی بر آن یا در رقبه الارض را قیمت میکنند و حصه زن را
از قیمت آن میدهند چنانکه در ابنیه مذکور شد و بعضی تقویم چنانکه
و چنانکه در دیوار و بنا است بدان ابیات قیمت ابنیه و حصه زن را
از قیمت آلات میدهند و هرگاه زن مرتد شود باید که حصه زن را

از عین ترکه ممنوعه بوده باشد یا واجب است قبول نمودن زن عین ترکه
ممنوعه را یا آنکه طلب قیمت آن عین نماید در این دو وجه است و هریک
از دو جانب احتمالی دارد و آنچه نزد بعضی واجب نیست قبول نمودن زن
زینت از صواب نزدیکتر است و بر تقدیر قسمت عین ترکه ممنوعه تسلیم
و قسمت کردن حق زن حاکم شرع است لا غیر و مطلقا فرقی نیست میانه
آنکه زن ولد داشته باشد از این شخص و ولد فوت شده باشد یا آنکه در
حین ولد بهم رسیده باشد بحث دوازدهم هرگاه تزویج کننده
صغیر را با یکدیگر پدرشان یا جد از جانب پدرشان میراث می‌برند
از همدیگر و اگر تزویج نماید ایشان را غیر پدر و جد پدر موقوف است
صحت عقد بر رضای ایشان بعد از بلوغ و رشد پس اگر بالغ شوند صغیرین
و راضی شوند بعقد پیشین عقد صحیح است و توارث میان ایشان ثابت است
بر شرایط شرعی و الا اگر فوت شود احد صغیرین پیش از بلوغ باطل است الا آنکه
خواه بالغ باشد آن دیگری پیش از فوت و احلاف نمیدهد یا آنکه بالغ نشده
فوت شود مطلقا در این چند صورت فرقی نیست و اگر قضا احد صغیرین بالغ شود
و بعد از بلوغ و رشد احلاف بدهد بعقد عقد از جد و پدر و بعد از آن آنکه

فوت شد

نضا

فوت شود و بعد ذلک آن دیگر بالغ شود پس اگر راضی بآن عقد نباشد
توارث میان ایشان نیست و عقد باطل است و الا هرگاه راضی باشد قسم بدهند
ویرا که راضی بودن بدین عقد و باعث بر دادن میراث نیست ذکر قسم به است
الله بالذی لا اله الا هو پس نصف حصه او را کما فرض الله است از ترکه متوفی میدهند
و الا هرگاه قسم بالله نخورد میراث نمی‌برد در صورتیکه قسم یاد نماید یا ساقطات
توابع زوجیت غیر از میراث هیچو عده و مهر و غیر ذلک بعضی از فقها را در این نظرات است
قسم دوم از سبب ولایت است و آن پنج است قسم اول ولاء عتق است
و در این دوازده بحث است که ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی بحث اول
در آزاد نمودن و آن دو قسم است یا واجب یا سنت و در این دو
بر صورت است یا واجب بالاصالت شرع چنانکه مالک شود شخصی بنده را
که بدو آزاد شود بحسب شرع از اقارب نسبی و رضاعی چنانکه در کتاب
بیع و عتق فقها رضوان الله علیهم حصر آن جماعت نموده‌اند هرگاه شخصی
یکی از این جماعت را بطریق بیع و میراث و غیره صاحب شود ایشان بر آن شخص آزاد
میشوند یا آنکه واجب میشود آزاد نمودن بنفس مالک مکلف چنانکه نذر
یا عهد نماید مالک در آزاد نمودن بنده یا قسم یاد نماید در کردن آن بنفس موجب

آزاد نمودن بنده شود بحسب شرع که تدارک چون افطار نمودن روزه رمضان
بحرام چه در این صورت کفاره جمع بر افطار کننده لازم است و یکی
از آن آزاد نمودن بنده است یا آنکه بنده خود را تمثیل نماید پس
در این اقسام ولاء ثابت نشود و بسبب ولاء مولا میراث نمیبرد یا
آنکه آزاد نمودن سنت است و این سنت چنانست که مالک از روی
تبرع بنده را آزاد نماید و این نوع آزادی بر دو قسم است اول
آنست که مولا خود را از ضامن جریره بری سازد و در این صورت نیز مولا
بسبب ولاء از بنده میراث نمیبرد یا آنکه خود را بری نسازد از ضامن
جریره بنده پس منقسم موجب میراث بردن مولا میشود از عتق بسبب ولاء
بشرط آنکه عتق وارث نداشته باشد از روی نسب خواه اقرب باشد
و خواه ابعد خواه ذو فرض باشد و خواه غیر ذو فرض و در این صورت
حاجب نسب اولی است از مولا و میراث آزاد نمیت و میراث
بسبب ولاء چون حاجب نسب معدوم باشد میراث از مولا است
بحث دوم میراث نمیبرد و تا آزاد مکاتب بود بسبب آنکه مکاتب
نفس خود را از مولا خریده است لا میراث برتر نمیبرد مکاتب یا وصیت

بارازادی

با آزادی ورثه که ولاء ایشان از آنکس است که تدبیر نموده
و وصیت کرده بدانکه ام ولد نزد فقهای امامیه آزاد میشود از نصیب ولد
خود و دیگر ولاء نیست پس ترتیب بسبب آنکه مولا مباشر عتق او نشده و
همچنین ولاء نیست که ولد را بباری ولاء شیی از برای آنکه آن بسبب ولاء با
بلکه بحکم شرع میشود نزد علمای امامیه و بسیاری از فقها جایز میدانند که شخص
میراث ببرد بولاء و نسب بحث سیم صحیح نیست شرط نمودن ولاء در وقت
بنده چنانچه مالک بگوید که این بنده را آزاد کردم بشرط آنکه ولاء او از من باشد
بحث چهارم شرط است در بردن میراث بسبب ولاء آزاد کردن تبرع باشد
چنانکه ذکر کرده شد و ولاء خود را از ضامن جریره عتق بری نساخته باشد و عتق را
وارثی نسبی نباشد آزاد اگرچه در مرتبه بعیده باشد چون شروط مذکوره در میت
باشد میراث میبرد آزاد کننده در صورتی که یکی است خواه مرد باشد
و خواه زن و اگر از یک بیشتر باشند تمام ایشان در ترکه شریک اند و هر
یک بقدر حصه خود خواه مرد باشد و خواه زن و اگر آزاد کننده فوت شود
خلاف است میان علمای امامیه در بردن میراث از ولاء آزاد کننده میراث را
ابن بابویه علیه الرحمه گفته که ولاء میبرند از ولاء ذکور و اناث آزاد

کشنده است چراکه ولاء شبیه نسب است و بدین قول صاحب خلاف در خلاف
فتوی داده است و شیخ مفید رحمه الله میفرماید که ولاء از اولاد ذکور است
دون اناث خواه آزاد کننده مرد باشد و خواه زن و شیخ ابو جعفر
رحمه الله در نهایه میفرماید که اگر آزاد کننده مذکر است ولاء از اولاد
ذکور است خاصه و اگر آزاد کننده مؤنث است ولاء از خویشان
وی است دون اولاد وی اگرچه مذکر باشند و این قول را بعضی قول مشهور
میدانند بحث پنجم میراث میبرند ولاء را پدر و مادر و اولاد میت و
چون اولاد نباشند قائم مقام ایشانند اولاد اولاد هرچه فرود روند
پایین رود و چون ایشان نیز نباشند برادران و خواهران از جانب
پدر و مادر یا از پدر و اجداد و جدات از قبل پدر و چون ایشان
نیز نباشند میراث از اعمام و عمات و اولاد ایشان است الاقرب
فالاقرب و میراث نمیبرند بسبب ولاء متقربان بمادر از برادران و خواهران
و اجداد و جدات و اخوال و خالات میت و اگر متقرب بپدر نباشد
میت را میراث میبرد ولاء را مولی مولی و اگر ایشان نیز نباشند
خویشان مولی مولی از جانب پدر و اگر ایشان نیز نباشند مولی مولی

والا

قسمت علیها

و اگر ایشان نیز نباشند خویشان مولی مولی از جانب پدر و
بحث ششم هرگاه بخرد پدر با یک پسر خود بنده را و بعد از آن آزاد
نمایند بنده را از روی تبرع و فوت شود پدر بعد از آن عتیق فوت شود
در این صورت سه ربع ترکه عتیق از پسر است که با پدر بنده را خریده است و
یک ربع دیگر از پسر دیگر پدر است بحث هفتم هرگاه فوت شود آزاد کننده
بنده و بعد از او سه پسر و ولاء بنده میان ایشان بالسویه است پس اگر فوت شود
یکی از سه پسر و بعد از او دو پسر او فوت شود پسر دیگر و بعد از او سه پسر او فوت شود
پسر دیگر و بعد از او چهار پسر در این صورت ولاء در میانه اولاد ایشان قسمت میشود
هر یک از اولاد بنصیب پدر خود که در میانه خود قسمت مینمایند نه آنکه
اولاد پسران را عدد رؤس خود قسمت نمایند چراکه ولاء نیز بطریق
قسمت میراث اولاد و اولاد اولاد است چنانکه ذکر آن در فصل هفتم
کرده شد بحث هشتم آزاد کرده شده میراث نمیبرد از مولای خود مگر در ولاء ولدی
دو رپس اگر فوت شود آزاد کننده و وارثی نباشد میراث
او از امام علیه السلام است بحث نهم هرگاه جایز باشد آزاد نمودن
کافر چنانکه شیخ ابو جعفر طوسی در خلاف میفرماید پس کافر نیز ولاء میبرد و اگر

بعد از آزادی عتیق کافر مسلمان شود و فوت شود پیش از اسلام مولی
و عتیق را وارث شرعی نباشد میراث او نزد امام علیه السلام است
و مولی کافر از میراث او نبرد و اگر فوت شود بعد از اسلام مولی میراث
می برد از مولی است و اگر مسلمان شود مولی و عتیق کافر باشد و فوت شود
در کفر میراث باز از مولی است هرگاه عتیق را وارث مسلمان نباشد
بحث دهم هرگاه بخرد شخصی با دختر خود بنده را و بعد از آن آزاد
نماید پدر و دختر بنده را و فوت شود پدر و بگذارد یک پسر و این
دختر را و بعد از آن فوت شود بنده در این صورت مال بنده میانه پسر
و دختر نصف میشود و شیخ مفید فرموده اگر قائل شویم بانکه ولا
به دختر نیز میرسد ثلثان مال بنده در این صورت از دختر است و ثلث
دیگر از پسر بحث یازدهم در جر ولا یعنی کشیدن ولا بسوی خود و طریق
مسئله چنانست که هرگاه بخواهد غلام معتقه شخصی را و معتقه را صاحب
ولد کند پس در این صورت ولای ولد معتقه از مولای معتقه است و اگر
فوت شود غلام و بعد از فوت غلام آزاد کند پدر غلام را در این صورت
جر ولا میشود بسوی مالک پدر غلام چون او قائم مقام پسر است و هم چنین

میراث جد است اگر غلام زنده باشد و بنده باشد اما هرگاه جد را آزاد نماید
بعد از آن غلام را آزاد نماید جر ولا میشود بسوی مالک غلام بحث دوازدهم
اگر منکر شود عتیق ولد معتقه را و میانه ایشان لعان منقطع شود و فوت شود عتیق
و بعد از آن ولد عتیق فوت شود و میراث بری نداشته باشد از بدر نسبت
پس ولای این ولد از مولای مادری در است و اگر اعتراف نماید بولد عتیق
بعد از لعان نه عتیق میراث میبرد از ولد و نه مولای عتیق اگرچه نسبت
ولد در این صورت عود نموده قسم دوم از اقسام خمسه ولاء ضامن جریره است
چنانکه دو بنده را که ایشان را آزاد نموده باشند بسبب کفاره یا تشیید نموده
باشد مالک ایشان را یا آنکه مالک ایشان خود را بری ساخته باشد
از میراث ایشان و یکی بنده دیگر را و حواهد هر یکی با یک چو یکی
یا عتیق یکی ضامن جریره یکدیگر شوند و یکی دیگری بگوید بلفظ مخصوص
که فقها رضوان الله علیهم نقل نموده اند چنانکه بگوید آن یک به دیگری
عاقدتک علی ان تنصرنی و انصرک و تدفع عنی و ادفع عنک و تعقل عنی
و اعقل عنک و ترثنی و ارثک پس آن دیگری بگوید قبلت و این عقد را
فقها از عقود لازمه شمرده اند چون در میان ایشان چنین عقدی واقع شود

هرگاه از بلد دیگر میراثش می‌برند بشرط اینکه مسلمان باشند و میراث بری
از روی نسب و ولاء عتق نداشته باشند و این قرارش از ایشان
بجا در میکند با اولاد ایشان میانه ان هرگاه شخص کسی چون فوت شود
بعد از عتقه بعد تمام میراث او با امام از انفصال آن دیگری است هرگاه پسر
متوفی را نبوده باشد اگر چه در مرتبه بعید باشند و میراث می‌برند
زوج یا زوجه متوفی با ضامن جریره نصیب اعلای خود را و تتمه از ضامن
جریره است قسم سیم از اقسام خمسه ولاء با آنکه مسلمان شده باشد کافر
در دست وی و هرگاه آن شخص فوت شده باشد و میراث بر مسلمان نداشته
باشد از روی نسب در این صورت میراث آن به امام علیه السلام از آنکه شخص است
علیه السلام باید تلقین نموده قسم چهارم از اقسام خمسه ولاء مستحق زکوة است
و آن آن کسی است که در تحت شدت از مال زکوة خریده باشند چون
این بنده فوت شود و میراث بر از روی نسب نداشته باشد میراث اش با ارباب
زکوة و جمع نصیب زوج یا زوجه از مستحقین زکوة است و امام علیه
السلام یا حاکم شرع در زمان غیبت تقسیم می‌نمایند قسم پنجم از اقسام خمسه
ولاء امام است هرگاه متوفی را میراث بر نباشد چنانکه ذکر شد

مفصل

مقصد ۱

۷۷

مفصلاً ذکر شد چه در این صورت تمام مال متوفی از امام علیه السلام است
و اگر بوده باشد متوفی را زوج یا زوجه در میراث بردن امام علیه السلام
با زوج یا زوجه خلاف است چنانکه در مقصد سیم ذکر گردید و در
صورتیکه متوفی مسلمان باشد و مطلقا میراث بری نداشته باشد
ارث امام علیه السلام ظاهر است مال از امام است آنچه خواهد کند و حضرت امیر
المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام این چنین مالی را تقسیم
می‌نمود بر فقرای بلد و ضعفای از همسایگان از روی تبرع نه آنکه بر حضرت
به طریق تقسیم واجب بوده باشد و اگر امام علیه السلام غایب باشد
حصه امام علیه السلام ضبط آن باید نمود تا وقت ظهور امام و اگر ممکن
نباشد رسانیدن آن مال با امام علیه السلام قسمت باید نمود در فقرا
و مساکین و نباید داد بسلطان جابر مگر آنکه در ندادن مال بسلطان
جابر بیم و خوف بوده باشد چه در این صورت تقسیم تجویز نموده اند و داخل
مال السلطان بدانکه مخصوص امام علیه السلام است آن غنیمتی که در اول
بغیر اذن امام زمان گرفته دم چنین از امام علیه السلام است آنچه کفار
ترک کرده و فرار نمایند از غیر حرب و آنچه بصلح یا بجزیه بسپرند تمام مجانا

دران شریکند و با عدم مجاهدین از شرایط مسلمان است و آنچه بعضی
گفته‌اند از اهل حجب در زمان صلح ایشان تا آن جا باید نمود و دیگر
ممکن نیست صلح کردن آنچه را نقص است و بر نقص حجب لازم است را برده
و از آن چیز بهره و تتمه از غیر است و اگر فوت شود شخص از اهل حجب
و میراث بر نداشته باشد میراث وی از امام علیه السلام است و آنچه
با امام علیه السلام است ذکر آن عنقریب در کتاب جهاد خواهد شد
ان شاء الله تعالی فصل یازدهم در ذکر میراث غرقی و مهدوم علیهم چنین فصل یازدهم
شکر و مسائل متفرقه در باب میراث و درین فصل پنج مطلب است
مطلب اول در میراث غرقی و مهدوم علیهم و درین سه بحث است بحث اول هرگاه
غرق شوند دو شخص یا بیشتر میراث میبرند از یکدیگر بچهار شرط اول از شروط
آنستکه ایشان را مالی باشد یا آنکه یکی از ایشان را مالی باشد زیرا که توارث
در مال است نه در چیزی دیگر دوم از شرایط آنستکه میانه ایشان توارث
باشد اگر چنین نباشد حکمی نیست میانه ایشان مثل دو برادر که یکی را
ولدی باشد و هر دو با در غرق شوند و درین چنین صورت توارث میان
ایشان نیست سیم از شروط آنستکه مشتبه باشد حال ایشان بر وارث که

بمیرند کدام یک پیشتر از دیگری فوت شده است و اگر دانسته باشند موت
بعضی پیشتر از دیگری یا آنکه هر دو یکمرتبه فوت شده باشند باطل است حکم
و میراث بر یکی از دو وارث نیست چون وارث یکبار با وجود غرق شده است
چهارم از شرایط آنستکه خاص شود امیر دن بسبب غرق یا هدم و اگر
غیر از اینها و صورت باشد از یکدیگر میراث نمیبرند و میراث هر یک از دیگر
ورثه است و ذکر شدن در غیر غرق و هدم بنا در باب موانع ارث
مفصلاً نوشته شده است بحث دوم آنستکه چون شرایط مذکوره متحقق شود
میراث میبرند بعضی از بعضی از مالی قدیم که نقص نه آنچه از مال ان دیگر
میگیرد بنا بر قول اصح و شیخ مفید رحمه الله گفته است میراث میبرند
هر یک از آنچه از مال دیگری گرفته اند و بدین قول فقها جمعی نموده اند
بحث سیم خلاف است علما رحمهم الله را در مقدم داشتن قسمت بعضیها در
میراث غرقی و مهدوم علیهم و این تقدیم را شیخ مفید ره واجب
میدانند و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله را درین مسئله دو قول است
در قول واجب بعضی سیدانسته و قول دیگر سنت و این سنت بود
نزد بعضی اولی است پس اگر غرق شوند پسر و پدر هر دو اول فرض کنی

پسر سکینه و برادرش پسر و پسر غرق شد از مال پدر و لقب سکینه از پسر
به یکی وارث است و بعد از آن فرض بکنیم پسر سکینه و پدر از مالی قسمت
برادرش پسر دهند آنچه از مال پدر برده بود و بعد ذلک از پدر نیز وارث
است لقب سکینه و این جنس است بحث در زوج و زوجه و برادر و غیر ذلک
جامع رساله فرائض مساوی بطریق سلطان المحققین نصیر الملة والدین
طاب ثراه و مثال درین رساله در حلیه در بیاورد مثال اول حسین
و علی و خالد سه برادر از جانب پدر و هر سه غرق شدند و هر یکی ازین
برادران یک برادر از جانب مادر دارند چنانکه حسین برادر قاسم است
و برادر علی مالک و برادر خالد عبد الله پس فرض بکنیم اول در شی یکی
از سه برادر پدری را هر کدام که باشد چون اتفاق نصیبها در میان ایشان
نیست و همه در نصیب مساوی اند پس فرض بکنیم این سه برادر از
دوازده سهم تصحیح مسئله بود سهم آن برادر از جانب مادر متوفی ... سهم
و هر یکی از دو برادر از جانب پدر پنج سهم دیگر را ... بار ثلث از
ایشان لقب سکینه پس برادر از جانب مادر ایشان و طریق لقب ایشان
را در تحت ... ایشان ... و اسم برادر از جانب مادر برادر ...

بار ثلث

مرد

۷۹

مسئله حسن
اصل فریضه ۶ منکسر و مصحح ۲ ضرب کردیم در ۶ حاصل ۱۲
وارث قاسم
برادر پدری علی — برادر خالد — ۳
۵ انتقال کرد به مالک — ۵ انتقال کرد به عبد الله
مسئله علی
اصل فریضه ۶ منکسر و مصحح ۲ ضرب کردیم در ۶ حاصل ۱۲
وارث مالک
برادر پدری حسن — برادر خالد — ۲
۵ انتقال کرد به قاسم — ۵ انتقال کرد به عبد الله
مسئله خالد
اصل فریضه ۶ منکسر و مصحح ۲ ضرب کردیم ۶ حاصل ۱۲
وارث عبد الله
برادر پدری حسن — برادر پدری علی
۵ انتقال کرد به قاسم — ۵ انتقال کرد به مالک

پس هر یکی از برادر مادری ایشان بعد از تقسیم ترکه تمام ایشان دوازده سهم رسیده
دو سهم بارث ترکه برادر از جانب مادر از حصه ... ده سهم دیگر از برادر
مذکور بعلاقه شان دیگر یکی شخص با زن خود و یک پسر و دو دختر غرق شدند
یا عمارتی بالای ایشان فرو افتاده هلاک شدند و این مرد یک برادری دارد صالح نام
و زن پدری دارد محمد نام و پسر زنی دارد طاهره نام و یکی ازین دو دختر شوهری دارد
ولید نام پس اول فرض کردن مرد مینمایم چون اقل نصیب است اصل فریضه
این مرد هشت سهم است بعد از ضرب آن در مخرج ربع و چهار است پس ... حاصل ...
و این سی و دو سهم نیز منکسر میشود در مخرج نصف چون ... از سی و دو سهم چهار سهم نصیب
زن است و چهارده سهم نصیب پسر و چون این پسر زنی دارد زن ...

از آنکه پسر چهارده سهم ربع نبرد و میانه چهارده و مخرج ربع که چهار است توافق
بنصف است نصف چهار را که دو است ضرب کردیم در بیست و هشت و چهار حاصل گشت
و پنجاه و شش را در سهام فریضه ضرب نمودیم و بر فرض نوشتیم و بعد از آن شروع در قسمت
نمودیم ثمن از آن هفت است دادیم بزن نصفش را نقل کردیم از زن به پسر که
تمام نصیب پسر از فریضه بیست و هشت سهم است نقل کردیم شش سهم آن
بزن پسر طاهره و بیست و یک سهم دیگر که بجهت تتمه و نصیب دختر بشوهر چهارده
است نقل کردیم از برای تتمه نصیب دختر شوهر دار چهارده سهم است هفت سهم
آن از شوهرش ربع است و هفت سهم دیگر از جهت تتمه است بعد از آن تقدیر
میکنیم فوت سکینه را پیش از ... فریضه این زن از ده است بعد از
ضرب نمودن مخرج ربع در چهل و هشت سهم حاصل شد و این چهل و هشت سهم
نیز منکسر در مخرج نصف میشود چنانکه چهل و هشت بعد از ...
نصف ... چهارده سهم دیگر نصیب پسر میشود و چون پسر زن دارد
این زن ربع میبرد از مال ... چهارده ربع صحیح نمیدارد فریضه منکسر در
مخرج ربع میشود که چهار است و میان چهار و چهارده توافق بنصف است
ضرب کردیم نصف چهار را که دو است در چهل و هشت نود و شش حاصل شد

ه

و پنجاه و شش را در سهام فریضه نموده بر فرض نوشتیم و بعد از آن قسمت نمودیم از این نود و
شش نود و شش سهم آن از پسر زن است که محمد است و بیست و چهار سهم از آن ربع زن است
نقل کردیم از برای برادرش صالح و بیست و هشت سهم از پسر است هفت سهم آن از
زن ... است طاهره و بیست و یکسهم دیگرش از جهت تتمه است و چهارده سهم
نصیب دختر بشوهر داده است هفت سهم از شوهر ... ربع است و هفت سهم دیگر
از جهت تتمه است و چهارده سهم دیگر از دختر با شوهر است نقل کردیم به شوهر
بعد از آن تقدیر فوت پسر سکینه پیش از فوت خواهران ... صالح پسر او از آن
و ... سهم آن از جهت پدر است و طاهره ... و چهار سهم از مادر
پسر است نقل کردیم از مادر به پسرش محمد باقی ماند پنج سهم و از پدر پسر است
نقل کردیم از پدر به برادرش صالح بعد از آن تقدیر فوت آن دختر که شوهر داشت ... سکینه
ضرب ... حصه فریضه آن دختر را که ... است بر فرض نوشتیم ... سهم
از شوهر است و ... سهم از مادر دختر است ... کردیم ...
و تتمه یکسهم باقی مانده نصیب پسر است نقل کردیم به برادرش صالح ...
برادر ... از آنکه دیگری بدین نوع تقسیم کرده است صادق ...
فریضه ... منکسر در مخرج چهار ضرب کردیم در چهار حاصل شد ...

وارث

روجه فاطمه ۴۴ پسر سعد ۲۸ دختر زینب ۱۴ دختر رقیه ۱۴

میت فاطمه

اصل قاعده ۱۲ مکسر در مخرج ۴ ضرب کردم در ۱۲ حاصل چهل و هشت مکسر در مخرج ۲ ضرب کردم در چهل و هشت حاصل نود و شش وارث زوج صادق ۲۴

پسر سعد ۲۸ دختر زینب ۱۴ دختر رقیه ۴ پدر محمد ۱۶ میت سعد اصل قاعده ۱۲

وارث

پسر صادق قرابه ۵ مادر فاطمه ۴ زوجه طاهره ۳

میت رقیه

اصل قاعده ۶ وارث مادر فاطمه ۳ زوج ... ۳ پسر صادق ۱

میت زینب

اصل قاعده ۳ وارث مادر فاطمه ۱ پسر صادق ۲

توضیح چون تقسیم ترکه هر یک معلوم بوضوح پیوست اکنون بیان نمودن
جمع حصص کل که آن ۱۸ سهم است و بیان آنچه باشخاص رسیده است
بتصحیح و تحریر دیگر که چه مقدار است و از ترکه نقد نموده اند و آنچه از اصل
نقد نموده اند چه مقدار است و از ترکه کدام یک برداشته اند پس آنکه
بصادق ۲۴ سهم از نود و شش سهم از ترکه فاطمه رسیده و از ترکه سعد ۵ از
دوازده سهم و از ترکه ۷ از شش سهم و از ترکه زینب ۲ از ۳ سهم جمع باشخاص
بوی رسیده بطاهره صادق و محمد از ترکه فاطمه ۸ ۵ از نود و شش سهم و ...
سهم آن از حصص فاطمه است و شش دیگر ترکه است و تتمه دیگر

رقیه ۷ سهم

باشخ

حصه ۱۱

۸۶

باشخاص بوی رسیده است و از ترکه صادق ۸ از شصت و چهار سهم و از ترکه
سعد ۳ از دوازده سهم و از ترکه رقیه ۲ از شش سهم و از ترکه زینب یکی از سه سهم
جمع این سهام باشخاص محمد رسیده است و الف را از ترکه رقیه ۳ از شش سهم
و از ترکه صادق ۷ از شصت و چهار سهم و از ترکه فاطمه ۸ از نود و شش سهم
جمع باشخاص بوی رسیده و طاهره را از حصه ترکه سعد ۳ سهم و از ترکه صادق ۷
از شصت و چهار سهم و از ترکه فاطمه ۷ از نود و شش سهم جمع این سهام باشخاص
از نود و شش بود رسیده بموجب جمع

از دوازده سهم ۵

باشخاص محمد رسیده ۹۹ | باشخاص صادق رسیده ۳۲ | باشخاص ... رسیده
محمد از حصص ... رسیده ۱۶ | طاهره از حصص ... رسیده ۱۴ | باشخاص ... رسیده ۱۴
مطلب دوم | طاهره از حصص ... رسیده ۳ | ... از حصص ... رسیده ۳

بحث اول در ذکر میراث خنثی مشکل و درین ۳ دوازده بحث ذکر خواهد شد
خنثی کسی است که او را هم فرج مردان باشد و هم فرج زنان بطلوع و لقوع ...
و درین نوع اعتبار باید نمود حال این شخص را بول کردن و میراث بردن
باعتبار آن مخرج بول اگر از فرج مردان بول بیکند مذکر است و اگر از فرج زنان
بول بیکند مونث و اگر از هر دو مخرج بول باید اعتبار باید نمودن مخرجی را
که پیشتر بول بیاید و اگر از هر مخرج یکبار بیاید باید اعتبار نمود مخرجی را که بول
از وی زودتر منقطع شود و اگر در منقطع شدن نیز هر دو مخرج موافق بود ...

این شخص منکر است و بعد ذلک علما را درین چند قول است شیخ مفید رحمه الله
و سید مرتضی فرموده‌اند که بشمارند اضلاع و پس اگر هفده باشد در عدد مشتبه
مؤنث است و اگر هجده باشد مذکر است و این قول مرتضی ابن ادریس است
و صاحب دروس در دروس نقل میکند که زن هجده ضلع دارد و مرد هفده
از جانب راست مرد نه عدد است و از جانب چپ هشت عدد و ضلع ناقص
صغیر چنانکه روایت وارد شده است که حوا از ضلع ایسر آدم خلق شده است
و شیخ ابوجعفر طوسی در خلاف میفرماید که حال این شخص را بقرعه مشخص میباید
نمود و در نهایه و ایجاز و مبسوط میفرماید که این شخص را نصف نصیب مرد
میباید داد و نصف نصیب زن و حضرت خاتم المجتهدین وارث علوم سید
الانبیاء و المرسلین بهاء الدین محمد طاب ثراه اولا و جعل الجنة مثواه ثانیا مذهب
را اول مشهور نموده است و در رساله خود بدین عمل نموده چنانکه میگوید
تقدیر انوثیت عمل میکند و تصحیح فریضه از انوثیت میدهند و دیگر بتقدیر ذکوریت
و تصحیح فریضه را از ذکوریت میدهند و بعد از آن نظر میکنند میانه این
دو فریضه اگر متماثلند اکتفا باحدهما میکنند و اگر متداخلند اکتفا باکثر
آن میکنند و اگر متباینانند ضرب میکنند احدهما را در دیگری و اگر متوافقند

ضرب

۸۴

عمل بجزو وفق میکنند و بعد از آن حاصل را مضاعف میسازند در اکثر از دو تا است
بحث دوم اگر خنثی صاحبت تمام مال از او است و اگر با خنثی دیگری شریک است
و مشکل است از که میان ایشان بالتسویه است اگر چه بسیار باشند بنابر قول
تدل و بر قول دیگر قرعه زدن و شمردن اضلاع است اگر تمام ایشان
مشکل نباشد باز در میراث ردی نیست در اینکه خواه تمام مذکر باشند و خواه مؤنث
و الله اگر بعضی از ایشان بطریق قرعه یا شمردن اضلاع مذکوریت
خاص متحقق گردد و بعضی را انوثیت از که را الله از ضعف الانثی میانه خود
تقسیم مینمایند بحث سیم اگر بوده باشد میت را پدر و مادر و خنثی بتقدیر
ذکوریت ایشان فریضه از شش تصحیح میباید و بتقدیر انوثیت ایشان باز
از شش صحیح است چون فریضه متماثلند اکتفا باحدهما کرده قسمت مینمایم
بموجب پدر سدس و مادر سدس و خنثی تتمه بالتسویه بحث چهارم اگر بوده باشد
شوهر را پدر و مادر و یک پسر و یک ولد خنثی بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه
ایشان از شش است سه سدس نصیب پدر و مادر است باقی مانده چهار عدد بالسویه
میانه پسر و خنثی منقسم میشود و بتقدیر انوثیت خنثی باز صحیح فریضه شش است
بعد از اخراج سدسان پدر و مادر باقی مانده چهار عدد اثلاثا برای پسر و خنثی منقسم میگردد

ضرب کردیم سه را در شش هجده حاصل شد چون فریضه ذکوریت در فریضه انوثیت
داخل بود اکتفا بهجده نمودیم از قرار نصف نصفین ربع و خمس نصف پدر را سه و نصف
مادر سه و دختر نصف نصفین و پسر نصف نصفین هشت و اگر بوده باشد متوفی
را پدر و مادر و دختر و ولد خنثی بتقدیر انوثیت خنثی فریضه از شش تصحیح میابد
و بتقدیر ذکوریت از هجده چون فریضه انوثیت در فریضه ذکوریت داخل بود
اکتفا نمودیم بهجده و قسمت نمودیم ربع و خمس پدر را سه مادر را سه و دختر را چهار و خنثی
بحث پنجم اگر بوده باشد متوفی را پدر و مادر و ولد خنثی بتقدیر ذکوریت خنثی
حصه فریضه از شش است بعد از اخراج سدسان پدر و مادر تتمه سهم از خنثی است
و بتقدیر انوثیت خنثی حصه فریضه شش است بعد از اخراج سدسان و نصف
۵ و سه است باقی مانده یکعدد و بنا بر قول مشهور رد میکنیم بر پدر و مادر و
دختر انصافا پس فریضه منکسر شد در مخرج خمس گردید ضرب کردیم پنج را در شش
سی حاصل شد چون فریضه ذکوریت شش است و شش است در فریضه انوثیت
داخل است اکتفا بر سی نموده سی را مضاعف ساختیم شصت حاصل شد قسمت
نمودیم ربع و خمس نصف پدر را [illegible] نصف مادر را [illegible] فضا نصف خنثی تتمه فضا
و رد بحث ششم اگر بوده باشد متوفی را جد و ابوین و ولد خنثی بتقدیر ذکوریت

۸۳

خنثی حصه فریضه شش است سه سدس آن از جد و ابوین و تتمه از خنثی و بتقدیر انوثیت
خنثی حصه فریضه شش است سدس از آن با جد و ابوین دادیم نصف از آن سه است
بخنثی دادیم باقی مانده یک عدد چون از اغلب سهام جد و ابوین و خنثی منقسم نمیگردد
میانه مخرج ربع و چهار است و شش را تا نصف بود ضرب کردیم نصف را که سه است
در دو کرده دوازده حاصل شد آنرا مضاعف ساختیم بیست و چهار حاصل شد قسمت
نمودیم ربع و خمس نصف جد و ابوین فضا و رد نصف خنثی فضا و رد بحث هفتم
اگر بوده باشد متوفی را جد و ابوین و خنثی دائر بتقدیر ذکوریت خنثی حصه فریضه
شش است سه سدس آن نصف جد و ابوین است باقی مانده پنج عدد از اینها بر خنثی
داخل منقسم نمیشود ضرب نمودیم سه را در شش هجده حاصل شد و بتقدیر انوثیت
خنثی از شش سهم تصحیح میابد بطریق [illegible] چنانچه احتمال نیز دارد
است اگر سه را هجده را ضرب کنیم در سی و حاصل را مضاعف سازیم
یا آنکه مخرج سی و شش است در سی ضرب کردیم یکصد و هشتاد حاصل شد چون یا آنکه
میان فریضه انوثیت و ذکوریت تباین است ضرب کردیم پنج را در هجده حاصل را
مضاعف ساختیم یکصد و هشتاد حاصل آمد تا بطریق مشهور فریضه انوثیت
از سی تصحیح میابد میانه هجده و سی توافق بسدس است سدس را در سی

ضرب نمودیم در پنج و حاصل را مضاعف ساختیم یکصد و شصت حصه شد قسمت
نمودیم بر موجب نصیب نصف این نصیب خنثی نصیب انثی بحث هشتم اگر
بوده باشد متوفی را پسری و یک خنثی بتقدیر انوثیت خنثی فریضه ایشان از سه سهم
تصحیح می‌یابد و بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه ایشان از دو سهم تصحیح می‌یابد میانه فریضه
انوثیت و ذکوریت تباین است ضرب نمودیم دو را در سه شش حصه شد بعد
از آن شش را مضاعف کردیم دوازده حصه شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب
پسر نصیب خنثی هم چنین از دوازده تصحیح می‌یابد اگر متوفی را دختری باشد
و یک خنثی نصیب خنثی نصیب انثی بحث نهم اگر بگذارد متوفی پسر و دختری و یک
خنثی بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه ایشان از پنج سهم تصحیح می‌یابد و بتقدیر انوثیت
خنثی از چهار سهم میانه پنج و چهار تباین است ضرب نمودیم پنج را در چهار حاصل
جزو را مضاعف ساختیم چهل حصه شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب پسر نصیب خنثی
نصیب انثی بحث دهم اگر اتفاق افتد با خنثی زوج یا زوجه تصحیح می‌یابد
و این مسئله خنثی را با شریکان او والله اعلم بعد از آن ضرب باید نمود مخرج نصیب زوج را
یا زوجه را در مبلغ فریضه ایشان مسئله هر گاه بگذارد شخصی خنثی و انثی و پسر و شوهر
تصحیح می‌یابد فریضه خنثی با پسر و انثی از چهل سهم چنانکه گذشت ضرب کردیم

بح

بر آن که چهار است در حاصل فریضه که چهل است حصه شد یکصد و شصت سهم تقسیم نمودیم
بر موجب نصیب شوهر نصیب خنثی نصیب انثی نصیب پسر بحث یازدهم اگر اخوه
والاعمام خنثی باشند قاعده در ایشان چنان است که گذشت و اگر تبه زاده شاید
مع فریضه زن باشد و خنثی و انثی و پسر مخرج ثمن را که هشت است ضرب باید کرد در چهل
فریضه سیصد و بیست سهم می‌شود بر موجب نصیب زن ثمن نصیب خنثی نصیب پسر تقسیم دوم
نصیب انثی آنچه خنثی را در صورت اول میرسد و در صورت ثالثه در صورت
دوم میرسد و در صورت رابعه در صورت سوم در میراث اولاد ذکر کرده شد
شد هر گاه بگذارد متوفی یکبرادر و دیگر برادر و یک خنثی کلهم از جانب پدر یا مادر
بتقدیر ذکوریت خنثی فریضه ایشان از پنج سهم تصحیح می‌یابد و بتقدیر انوثیت
خنثی از چهار سهم چون میانه فریضه ذکوریت و انوثیت تباین است ضرب کردیم
پنج را در چهار حاصل را مضاعف ساختیم چهل سهم شد بر موجب نصیب برادر
نصیب خواهر نصیب خنثی و اگر اخوه و اخوات از جانب مادر یا اخوال
والاعمام و اولاد ایشان از جانب مادر باشند و خنثی باشند احتیاج بحث
نیست چراکه ذکر و انثی از جانب مادر در تقسیم مساوی‌اند چنانکه در بحث
اخوال والاعمام گذشت و در خنثی بودن آبا و اجداد نزد فقها خلاف است

بواسطهٔ آنکه ولادت کاشف حال وراثت و بعضی سکوت نموده توقف دارد
و آبا و اجداد خنثی باشند چه از روایت شریف از شریح که خنثی در زمان
در ... زائیده و هم زایانیده و شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله میفرماید هرگاه
خنثی شوهر باشد از نصف نصیب زن بیشتر دهند و اگر زن باشد نصف نصیب
شوهر باید داد و اگر باشد متوفی را عم و عمه خنثی از جانب پدر و مادر یا پدر
بتقدیر ذکوریت خنثی فریضهٔ ایشان از پنج سهم تصحیح می‌یابد و بر تقدیر انوثیت
خنثی از چهار سهم میانهٔ این دو فریضه تباین است ضرب نمودیم پنج را در چهار و
حاصل را مضاعف ساختیم چهل شد بر موجب قسمت نمودیم نصیب عم ۱۸
نصیب عمه ۹ نصیب خنثی ۱۳ و اگر اولاد باشد متوفی را عم خنثی و عمهٔ خنثی بتقدیر
ذکوریت خنثی فریضهٔ ایشان از سه است و بتقدیر انوثیت خنثی دو و در میانه
فریضهٔ ذکوریت و انوثیت تباین است ضرب نمودیم سه را در دو دیگر
و حاصل را مضاعف ساختیم دوازده شد تقسیم نمودیم بر موجب نصیب خنثی ۷ نصیب
انثی ۵ **مبحث دوازدهم** ۱ هرگاه بگذارد متوفی جد از جانب پدر و برادر از
جانب پدر یا خنثی در صورت مفروضه بذکوریت خنثی فریضهٔ ایشان از دو سهم
تصحیح می‌یابد چنانکه فائدهٔ آن در صفحهٔ هشتم ذکر کرده شد و بتقدیر انوثیت خنثی

از سه سهم تصحیح می‌یابد چون میانهٔ فریضهٔ ذکوریت و انوثیت تباین است ضرب
نمودیم دو را در سه و حاصل ضرب را مضاعف ساختیم دوازده شد تقسیم نمودیم چنانچه
نصیب جد ۷ نصیب خنثی ۵ و اگر یک را فرضاً برادران بسیار باشند و بعضی از ایشان
خنثی باشند یا کلهم خنثی باشند قاعده چنانست که در اولاد مکرر ذکر شد الحاصل
یگفته الا اشاره **مطلب ...** در مسائل متفرقه در باب میراث و در این مبحث شش مسئله
اشاره خواهد شد **مسئلهٔ اول** خنثی‌ای که نه فرج مردان و نه فرج زنان است
میراث او بقرعه چنانکه فقها نقل نموده‌اند شخصی را دیده بودند که در
قبل و دبر نداشت پارچه گوشتی مثل دبه و از آن بول ترشح میکرد و قبل اثبات
و هم چنین نقل است شخصی را دیده بودند ویرا الا یک مخرج ... بیان محل حس
و از آن مخرج طعام بول و غایط میکرد و هم چنین شخصی را دیده بودند او را
نه قبل و نه دبر بود و آنچه میخورد در میان سینه قی و دفع آن میکرد چون
در حال شخص بدین انواع مشتبه است فقها رضوان الله علیهم نقل نموده‌اند
که حال این شخص بقرعه باید نمود چنانکه بنویسند بر یک رقعه عبد الله و بر
یک رقعه امة الله و چند رقعه دیگر با آن ممزوج ساخته از نظر پنهان سازند
و ... از این دعا بخوانند **اللهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب**

الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون فبیّن لنا امر
هذا المولود حتی نورثه علی ما فرضت فی کتابک بعد از آن دست کرده
یکی از آن رقعه‌ها را بیرون آرند و عمل بدان کنند اگر رقعه عبد الله بیرون آید
آن شخص را سهم ذکر بدهند و اگر رقعه امة الله بیرون آید او را سهم انثی
دهند مسئله دوم شخصی را که دو بوده باشد و سر یا دو بدن بر حقوه واحد فقها
رضوان الله علیهم امر این شخص را چنین قرار داده اند که چون بخواب روند
یکی از آن دو را بیدار نمایند اگر با هم بیدار شوند یک شخص اند و یک سهم
میبرند و اگر تنها بیدار شود و دیگری در خواب باشد ایشان دو شخص اند و دو
سهم میبرند و این چنین است حکم ایشان در شهادت الا در تکلیف دو شخص اند مطلقا
و در نکاح یک شخص و اگر [illegible] باشند قصاص برایشان نمیکنند
اگر چه عمداً باشد مطلقا و اگر مرتد شود [illegible] قتل نمی نمایند [illegible]
حبس نمی کنند [illegible] گفته اند که [illegible] بیکی [illegible] است
آن عضوی که مخصوص [illegible] است [illegible] دیگری [illegible] در آن عضوی که مشترک باشند
در نجس بودن آن عضو [illegible] اظهر است و اگر [illegible] شود [illegible] اشکال کرده اند
فقها در [illegible] و قطع کردن [illegible] از دیگری و در عبادت کردن

٥٤ کیف نورثه علی ما فرضت [illegible] فی کتابک

حقو [illegible]

[illegible] است

٨٤

زنده با [illegible] است چرا که بر شخص زنده صدق است در همه جا [illegible] الا آنکه
بسته بقول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible] محظور است در وقت
ضرورت مباح میشود پس اگر ممکن است قطع کردن [illegible] جایز و مشروع است
قطع کردن چنانکه بچه مرده در شکم مادر در حیات [illegible] شود بچه را قطعه قطعه کرده
بیرون میاورند و اگر مادر فوت شود و بچه در حیات باشد قطع پهلوی مادر کرده
بچه را بیرون میاورند مسئله نهم میراث میبرند دیت جنین [illegible] پدر و مادر [illegible]
[illegible] پدر و مادر نزدیک است [illegible] با عدم نزدیک بودن [illegible] پدر و مادر میراث میبرند [illegible]
[illegible] است [illegible] بسبب [illegible] خواه مذکر باشد و خواه مونث
و در [illegible] است مسئله دهم علمای امامیه را قول است که بیرون
کنند [illegible] نصیب [illegible] اکثر بر آنکه در غالب اوقات [illegible] و زیاده از
[illegible] پس اگر فوت شود شخصی و بگذارد پسر موجود [illegible] ثلث
ترکه آن شخص [illegible] از پسر موجود است و ثلثان دیگر موقوف است [illegible] اگر
[illegible] دختر موجود باشد [illegible] و تتمه دیگر [illegible]
است [illegible] پس اگر [illegible] شروط [illegible] در باب موانع ارث ذکر کرده
میراث ببرد آنچه نصیب اوست شرعاً والله اعلم [illegible] باشد [illegible] شروط

از مادر ساقط نشود موقوف که چه حلا وارثه تسلیم علیمانیه والا کرده باشد
شوند ناپدر و مادر و زن تا دخه مریکی از مادر و پدر سه تن ترکه را میبرند زن
ثمن ترکه را میبرد و پس اگر حمل از مادر ساقط شود لیز قط مذکوره نصیب خود را
نقدا مهیا نیه والا کالعدم میگردانند هر یکی از پدر و مادر و زن نصیب
مفروضه خود را مسئله نهم وارث سایه لقیط و لقیط بسبب التقاط نیست
مگر آنکه ضامن جریره لقیط شود چه در بعضی میراث او را میبرد والا ملتقط
ضامن جریره لقیط نشود میراث وی از امام علیه السلام است مسئله دهم
هرگاه مشهور باشند دو کس بیکدیگر مثل پدر و پسر و زن و شوهر و مانند
این میراث میبرند هر یک از دیگری و تکلیف بینه بر ایشان نمی کنند و اگر
مشهور بغیر از این نسب و سبب باشند قبول نمیکنند قول ایشان را
بدون بینه شرعیه مطلب چهارم در ذکر میراث مجوس خلاف است
میان علمای امامیه در میراث بردن مجوس از یکدیگر مشهور آنست که میراث میبرند
ایشان از نسب صحیح و فاسد و نیز نقیضه سیوم آنکه میراث میبرند
باسباب صحیحه و فاسده و بالاسباب صحیحه و فاسد و این قول را
قبول و اختیار نموده اند فضل بن شاذان از متقدمین است و ابن ادریس

بنسب صحیح و فاسد
و قول یونس بن عبدالرحمن است
و میراث میبرند بنسب و سبب
صحیحین فقط سدید

1

و از زنا و جز این است سبب فاسد است و از نکاح محرمات در شرع ما هم و غیر
آن در شرع ایشان جایز است باعتقاد ایشان چنانکه نکاح میکنند بشبهه دین خود
محرمات خود را مثل مادر و خواهر و دختر و مانند اینها را چون جنس کنند
و مجوس زاده که از ایشان حاصل شود نسب آن ولد و سبب آن نکاح
هر دو فاسد است و بنا بر قول مشهور بنسب و سبب صحیح و فاسد میراث
از یکدیگر میبرند پس هرگاه جمع شود دو امر در یک شخص میراث میبرد بهر دو امر چنانکه
مادر یا خواهر یا دختر را زن کرده باشد و مجوس زاده از مجوس و از آن زن
نصیب مادر بودن و زن بودن و خواهر بودن و زن بودن و دختر
بودن و زن بودن را میبرد و تتمه فریضه باز بر ایشان رد میشود با عدم
وارث دیگر بواسطه مادری و خواهری و دختری نه بواسطه زنی و اگر احد این
منع کند امر دیگر را میراث میبرد از جهة امر مانع چنانکه یکی زن هم دختر
مجوس باشد و هم خواهر مجوس میراث میبرد این زن از جهة دختر بودن
نه از جهة خواهر بودن و مجوس زاده میراث میبرد از جهة پسر بودن
برادر بودن و دختری که دختر دختر مجوس باشد میراث میبرد مجوس از
جهة پسر بودن نه نبیره بودن و عمه که خواهر مجوس باشد از جانب پدر

میراث بجوزی میبرد نه بجهة نکاح و مجوس از روی میراث میبرد برادری از جهة نه از جهة
پسر عمی و خواهر مادری مجوس باشد میراث میبرد از جهة مادری نه از جهة
خواهری و مجوس از روی میبرد از جهة فرزندی نه از جهة برادری مطلب پنجم
مسلمانان از یکدیگر میراث میبرند بسبب فاسد بودن نسب اگر کرده شبهة
نماید شخصی زنی را که مسلم باشد بدان شخص نکاح زن میراث میبرند
ایشان از یکدیگر و ولد یکه از ایشان حاصل شود نه ایشان از ولد
میراث میبرند و نه ولد از ایشان این حرام بودن خواه لعمد باشد
شده یا در رضاعی یا مختلف فیه باشد چون زنیکه سه روز نا نموده خواهر
رضعة شخصی این باشد و نکاح هر ایشان حلال است یا حرام یا آنکه
تزویج نماید دختری را که از آب وی مخلوق شده باشد از زنا خلافا للشافعی
را که جایز میداند نکاح این دختر را بر این شخص زانی پس در هر چه
صورت و شد این توارث میانه ایشان و لیکن مسلمانان از یکدیگر
میراث میبرند بنسب صحیح و فاسد یا شبهة و نزد علمای امامیه شبهة عقد
صحیح است در لاحق کردانیدن نسب شبهة هرگاه مشتبه شود
دختر مسلمانی بر پسر شخصی دختر را بجهة خود عقد نماید یا آنکه دختر خود را

بملکیت

بملکیت مالک شود و نداند که دختر وی است و بعد از آن با دختر خود دخول
نماید و ولد بهم رسد و ولد لاحق به ایشان میشود و توارث میان ایشان
ثابت است و چون از روی شبهة احوال جنس شود علما را دو قول است
در حکم ایشان در میراث و بین اصحاب مختلفه شد حکم مجوس است چنانکه در
مجوس میراث ذکر کرده شد اما غیر مجوس هرگاه محاکمه خود را بشرع مراجع
نماینده میراث ایشان را چنانکه در کتاب الله مقرر است تقسیم مینمایند

فصل دوازدهم

فصل دوازدهم در مناسخات مناسخة آنست که وارث شود بعضی از ورثه
متوفی پیش از تقسیم ترکه و بعد ذلک طلب میکنند علمای امامیه رضوان الله
علیهم اجمعین قسمت هر دو فریضه را از فریضه واحده پس اگر ورثه میت دوم
و سیم و چهارم و شد این همچو ورثه میت اولند بطریق بردن میراث
در متوفی اخر تقسیم مینمایند مال متوفی اول را بشماره خود آنچه باقی مانده اند
از ورثه شده هرگاه فوت شود شخصی و بگذارد چهار برادر و دو خواهر و فوت
از تقسیم ترکه فوت شود یکی برادر و بعد از آن فوت شود برادر دیگر و بعد
از آن فوت شود یکی خواهر و باقی بمانند بعد ذلک دو برادر و یکی خواهر
قسمت میکنند مال متوفی اول و ثانی و ثالث و رابع را بر دو برادر و یکی خواهر

افزاسا علما قرر بضیبهم چرا که نکه نوشته اند متوفیان سوای این
برادر و یک خواهر و اگر دو شوهر ثم میراث برند از مورث خود بخلاف
میراث از مورث خود از تصحیح میسه هنه علمای تحقیق انا الله علیهم مسئله
هرگاه علیهم پسر و پسر نکیند نصیب نیست ثم را از مسئله نیست حق ولد
از آن نظر مینماید در قسمت میانه ایشان اگر صحیح قسمت میشود نصف
نیست ثم از فریضه نیست حق بر دو ایشان تصحیح این مسئله از سته
رقم شده است چنانکه بگذارد نیست شوهر و دو برادر از جانب مادر
و یکی برادر از جانب پدر و قبل از تقسیم ترکه شوهر فوت شود و بگذارد
یک پسر و یک دختر مسئله نیست حق از شش سهم تصحیح میابد چرا که نصیب
شوهر نصف است و نصیب برادران از جانب مادر ثلث چون میانه مخرج
ثلث و نصف تباین بود ضرب کردیم در سه شش حاصل شد نصف
از آن سه است دادیم بشوهر چون تقسیم ترکه در از سه سهم میشود بر ورثه
در [illegible] تقسیم کردیم [illegible] مسئله [illegible] بود [illegible] از مسئله [illegible] التصحیح [illegible]
ولکن صحیح نباشد نصیب نیست ثم بر ورثه ایشان از مسئله [illegible] نظر باید
کرده میانه نصیب نیست ثم از فریضه نیست [illegible] فریضه ثم توافق است

بانه

بانه اگر توافق است ضرب باید کرد جزو وفق فریضه ثانیه را در تمام فریضه
اول نه جزو وفق نیست ثانیه را از فریضه اول [illegible] اگر فوت شود زن و
بگذارد دو برادر از جانب پدر و سه برادر از جانب مادر و شوهر و قبل از
تقسیم ترکه فوت شود شوهر و بگذارد یک پسر و دو دختر فریضه نیست اول
از دوازده سهم تصحیح میابد به چهار [illegible] دیگر نصف و ثلث داشته
شش است برای اخراج نصف و ثلث نصیب شوهر و برادر از جانب مادر
است [illegible] باقی مانده از شش که به برادر از جانب پدر چون صحیح [illegible]
نقسیم میگردید دو تکسر در مخرج نصف ضرب کردیم در [illegible] حاصل فریضه
[illegible] دوازده حاصل شد نصیب شوهر نصف دوازده شش است سهم و
فریضه اولاد شوهر از چهار سهم تصحیح میابد میانه شش سهم شوهر و چهار
اولاد شوهر توافق بنصف بود ضرب نمودیم نصف فریضه اولاد شوهر را
که دو است در دوازده بیست و چهار حاصل شد [illegible] نصف کردیم نصف
شوهر را از بیست و چهار که دوازده است بر ورثه شوهر یک پسر و دو دختر
است للذکر مثل حظ الانثیین تقسیم کردیم و اگر میانه نصیب نیست ثم از
فریضه [illegible] ثم توافق نباشد ضرب نمائیم تمام فریضه [illegible] را در تمام

فریضه هی شد هرگاه وارث شود زنی و یک برادر و دو برادر از جانب مادر
و یک برادر از جانب پدر و شوهری و قبل از تقسیم ترکه شوهر فوت شود و یک برادر
و پسر و یک دختر فریضه بیست هر از شش سهم تصحیح میابد نصف شوهر سه
سهم است چون ورثه شوهر و پسر و یک دختر است و ترکه در پنج سهم میشود
و میان سه سهم تباین بود ضرب کردیم فریضه بیست همراه پنج سهم تا
درتمام فریضه بیست هر دو هشت سهم باشد سی عدد حاصل نصف شوهر
از سهم پانزده سهم است بر ورثه اش لله کر مثل حظ الانثیین تقسیم
کردید و این چنین است قاعده اگرچه بیست زیاده از دو باشد
چه اگر تقسیم میشود ترکه بیست تمام از فریضه اول المطلوب و اعلم
یکی در فریضه سیم انچنانکه باز فریضه ثانیه کردیم شد هرگاه فوت شود
شوهر و یک از زنی و یک دختر و قبل از تقسیم ترکه فوت شود دختر و یک از زن
مادری و چهار پسر و دو دختر و شوهری و قبل از تقسیم ترکه فوت شود مادر و دختر
و یک از زن اولاد دختر را چهار پسر و دو دختر باشد نصف ستوفیه
ثانیه از ستوفی اول هشت سهم است زیرا که فریضه ستوفیه اول از
زوجه با حجب نزد اهل شرع از شش تصحیح میابد پس نصف از زوج با است

دادیم

۹۰
دادیم رد فریضه ستوفی باقی مانده هشت سهم دیگر قضا و رد نصف دختر است
چون فریضه اولاد دختر فلد فریضه اول است تصحیح فریضه دختر دادیم
یکصد و بیست سهم حاصل چهار نصیب شوهر ربع است و نصیب مادر سدس و
میانه مخرج ربع و سدس توافق بنصف است ضرب کردیم نصف لعدهما را در
دیگری دوازده حاصل شد بعد از اخراج ربع و سدس سه و دو است باقی
مانده هفت سهم که بقیه اولاد چون نصیب ایشان ایشانی و عدد رؤس ایشان
ده است تباین بود ضرب کردیم ده را که عدد رؤس ایشان است
در دوازده حاصل فریضه است یکصد و بیست حاصل شد نسبت دادیم
نصیب دختر از فریضه اول هفت است تباین بود ضرب کردیم تمام فریضه
در دوازده یکصد و بیست است ~~جانب سیم~~ دختر در فریضه اول دو شش است
هفتصد و بیست حاصل شد که تصحیح سه دفعه قسمت کردیم رد در سه شوهر
دختر و ثانی و ثالث بر موجب نصیب زوجه اول فضا و رد نصف دختر
فضا و رد هشتصد و چهل سهم شد بعد از اخراج ربع و سدس از ترکه دختر
نصیب شوهر و مادر است بر موجب شوهر ربع مادر سدس باقی مانده بعد
ذلک چهار صد و نود سهم که بقیه اولاد دختر لله کر مثل حظ الانثیین

هر کدام از پسران نود و هشت سهم
و هر کدام از دختران چهل و نه

میانه خود تقسیم میکنند و چون مادر دختر جده اولاد دختر است بجای
اولاد دختر میراث برد پس میرسد آنچه از ترکه متوفی جد و متوفیه ثانیه
بود رسید بود مجموع دویست و هشت سهم بوده باشد فرضا و رد اینها
بر قول صحیح از اولاد دختر است للذکر ضعف الانثی بر موجب پسر از
فریضه مادر از فریضه جده پسر از فریضه مادر از فریضه جده پسر از فریضه مادر
از فریضه جده پسر از فریضه مادر از فریضه جده دختر از فریضه مادر از دختر از فریضه
جده دختر از فریضه مادر از فریضه جده و قاعده اینست که هرگاه بسیار باشند
و اگر فوت شود شخصی و بگذارد زوجه و اولاد ده چهار پسر و ده دختر است مثلا
ترکه را میکنیم بر ده سهم سه قسم میسازیم الاقرب یمنع الابعد تهذیب
چون فهم خلاصة الحساب ساده و قاعده نصیر الملة والدین محمد طوسی را
مجملا باره معروض داشت لابد است جمیع قواعد رضوان الله علیهم را
در مسئله رد معضلات بیان نماید مگر ناتمام فائده خواجه ایضا چاشنیش
و هرگاه از فریضه عدد در ضمن آید و رد آمده کسور در مشه باید نمود
بیکدانه حصه ها را دولا بطریق و در رد قسمت میشود اگر حصه ها رباعیه
حصه فریضه را چهار سهم میکنند و اگر خماسیه پنج سهم و میانه ورثه

تقسیم

تقسیم مینمایند مخرج تنصیف پس و اگر داخل شود بر این طبقه زوج یا زوجه بعد از
رجوع بر نصیب زوج یا زوجه ترکه را چهار سهم میسازد یا پنج سهم در اقضا
که پس حسب سابق رد در مرتبه اولی مرتبه یا اولاد اولاد است هشت
قسم است سه قسم آن بدون وجود زوج یا زوجه است و چهار قسم
آن با وجود زوج یا زوجه اول از سه قسم هرگاه بگذارد متوفی یک دختر پسر
و مادر حصه فریضه در پنج سهم است یکسهم از پسر و یکسهم از مادر و سه سهم
از دختر دوم آنکه بوده باشد متوفی را یک دختر والده الوین سیم
هرگاه بوده باشد متوفی را شش از یک دختر والده الوین حصه فریضه
در پنجسهم است یکسهم از والده الوین است و چهار سهم دیگر از دختران
اگر فرض پنج دختر باشند و والده الوین چون یکسهم از ابا جه الوین
و ادیم باقی مانده چهار سهم بر پنج منکسر بود ضرب نمودیم پنج را در پنج ٢٥ حصه
فریضه است بیست و پنج حصه پنج سهم از والده الوین است و بیست
سهم از پنج دختر بالسویه و این چنین است قاعده که اگر چه دختران بسیار باشند
اول از چهار قسم هرگاه فوت شود زنی و بگذارد یک دختر و والده الوین و شوهر
منتهی فریضه در شانزده سهم است چرا بعد از اخراج حصه شوهر ربع

از چهار سهم باقی مانده سه سهم چون از اعداد بر پدر و دختر منقسم نمیگردید
ضرب نمودیم مخرج ربع را که چهار است در چهار شانزده حاصل شد بعد از
آن اخراج نصیب شوهر که ربع است باقی ماند دوازده سهم سه سهم آن
از لعه ابوین است و نه سهم دیگر از دختر دوم از چهار قسم دیگر اگر بعد از
متوفی یک دختر و لعه ابوین و زن تصحیح فریضه در از بی دو سهم میشود
چهار صد فریضه متوفی است بعد از اخراج ثمن که نصیب زوجه است
باقی مانده بیست و هشت سهم هفت سهم آن از پدر است و بیست و یک سهم از
دختر سوم هرگاه بوده باشد میت را یک دختر و پدر و مادر و زن فریضه
وی از چهار سهم تصحیح باید چهار صد فریضه وی هشت بعد از اخراج
ثمن که نصیب زوجه است هفت سهم باقی ماند از اعداد بر پدر و مادر و دختر
منقسم نمیگردید ضرب نمودیم پنج را در هشت چهل سهم شد پنج سهم نصیب زوجه
از قرار ثمن پنج سهم باقی مانده سی و پنج سهم هفت سهم از پدر است و هفت
سهم از مادر و بیست و یک سهم از دختر چهارم اگر بوده باشد متوفی را اخ
ابوین و زن و چند دختر اصل فریضه در حساب سهم است چهار صد
از اخراج ثمن تتمه پنج حصه میشود میانه لعه ابوین و چند دختر یک حصه

ان از لعه ابوین است و چهار حصه ان از دختران چون زوجه ثمن خود را
از اصل فریضه که هشت است گرفت باقی مانده هفت عدد چون لفظ آن
منقسم نمیگردید ضرب نمودیم پنج را در هشت چهل حاصل شد بعد از اخراج
ثمن که نصیب زوجه است پنج سهم از لعه ابوین است باقی — باقی مانده
مانده بیست و هشت سهم دیگر که حصه دختران است فقط اگر بیست را چهار
دختر باشد بر ایشان بالسویه قسمت میشود و اگر متوفی را سه دختر باشد
و زن در صورت بیست و هشت سهم چون لفظ آن بر ایشان منقسم
نمیگردید ضرب نمائیم سه را در چهل یکصد و بیست حاصل شد بعد از اخراج
ثمن زوجه که پانزده است باقی مانده یکصد و پنج سهم چهل سهم از
لعه ابوین است و بیست و یک سهم باشد باقی مانده لعه و لک هشتاد
و چهار سهم است در ار سه دختر قسمت مینمائیم هر یک را بیست و هشت
سهم اما بطریق فقها از سیصد و شصت سهم تقسیم میشود چنانکه در جدول است
نقش کرده شد در مرتبه دوم اخوه و اخوات است بمذهب امامیه
رد کرده اند در این مرتبه را اخوه از جانب مادر و جانب زنیه اینه چهار
قسم است یکی از این چهار قسم با وجود زوجه است اول آنکه بگذارد

متوفی باید شخص از کلاله مادر و یک خواهر از جانب پدر اصل فریضه
در چهار سهم است یک سهم از کلاله مادر است و سه سهم از خواهر پدری دوم
دیگر بگذارد یک شخص از کلاله مادر و چند خواهر از جانب پدر اصل فریضه
ایشان پنج سهم است یک سهم از کلاله مادر است و چهار سهم از خواهران
از جانب پدر فرضا اگر شش خواهر از جانب پدر باشد چون اصل
فریضه ایشان پنج سهم است بعد از اخراج نصیب کلاله مادر که یک سهم باشد
باقی مانده چهار سهم که حصه خواهران از جانب پدر چون میانه نصیب و عدد
رؤس ایشان مباینت است توافق نصف بود ضرب کردیم نصف عدد
رؤس را که سه است در اصل فریضه که پنج است پانزده حاصل شد
خمس آن را که سه است دادیم بکلاله از جانب مادر باقی مانده دوازده عدد
بر شش دختر تقسیم کردیم بالسویه سیم آنکه بوده باشد متوفی را چند کلاله
از جانب مادر و یک خواهر از جانب پدر اصل فریضه ایشان در بعض صورت
پنج سهم است دو سهم از کلاله چند از جانب مادر است و سه سهم از
یک خواهر پدری فرضا اگر کلاله از جانب مادر پنج شخص باشد چون نصیب
ایشان از پنج سهم که اصل فریضه است دو سهم بود و در ایشان
مقسم

مقسم نمیگردد به ضرب نمودیم پنج را در پنج بیست و پنج حاصل شد دو سهم آن
نصیب پنج کلاله از جانب مادر است و بالسویه میانه ایشان منقسم میشود باقی
ماند پانزده سهم دیگر و پانزده سهم دیگر از یک خواهر از جانب پدر است چهارم
آنکه بوده باشد متوفی را زنی و یک کلاله از جانب مادر و یک خواهر از
جانب پدر هر چهار فریضه ایشان شانزده عدد است چهار نصیب زن
ربع ترکه است چون نصیب خود را گرفت از چهار حصه سه عدد باقی
ماند و در بقا بر خواهر پدری و کلاله مادر منقسم نمیگردد به ضرب نمودیم چهار را
در شانزده بعد از اخراج ربع که نصیب زوجه است باقی ماند دوازده عدد
ربع آن را دادیم بکلاله از جانب مادر که سه است و نه سهم دیگر از خواهر
از جانب پدر است تم الله تعالی عاقبة اخوان المؤمنین بالخیر
خاتمه خاتمه و درین دو مطلب است مطلب اول در ذکر بعضی از مسائل متفرقه که وارد است
و درین دوازده بحث است بحث اول در اقرار کسی که اعتبار کرده میشود
در وی شش امر اول آن بالغ بودن است دوم حریت سوم عقل و جواز التصرف
و قصد و اختیار پس اعتبار نمیشود اقرار صبی اگر چه اذن به هر دو ولی صبی بود را
و همچنین اعتبار نمیشود اقرار مجنون و مسلوب العقل و اعتبار نمیشود اقرار در بنده

پس اگر اقرار نماید بجنس مالیکه در ذمهٔ ویست ببرائت طلب غیر نماید بینه
آنچیز را از مولای بشنود لیکن نقص از جهت سهو یا بینه و اگر بینه یا دون در تجارت
اقرار کند یا بریکه عقل در تجارت باشد قبول قول وی نکنند و طلب بینه نمایند
از آنچه در دست ویست و اگر اقرار کند بزیاده از آنچه در دست اوست
مقصر است یا قرار وی و لازم نیست مولی را دادن آنچیز بلکه در ذمهٔ بنده است
تا وقتیکه آزاد شود و اگر اقرار کند مولی بر بندهٔ خود بجنایت اگر موجب
مالیت اقرار مولی اعتبار دارد و اگر موجب قصاص است اعتبار ندارد
آن قضا مینماید بر بنده باشد و بفروشند آن بنده را برای جنایتش یا مولی
فدیه بدهد یا آنکه بنده یکه میرد مجبور علیه بنده را داعتبار ندارد اقرار
بغیر قصد چنانکه شخص سهوا اقرار کند یا آنکه در خواب باشد یا مست باشد
اقرار کند و مانند این اعتبار ندارد و اقرار مجبور علیه از برای سفاهت
ولیکن اعتبار دارد اقرار وی در اسباب همچو خلع و طلاق و غیر ذلک
بدانکه قبول کرده میشود اقرار شخص مریض یا بیرون از ثلث مال وی با تهمت
خواه اقرار کرده باشد از برای وارث یا اجنبی و قول است اقرار مریض
در حالیکه مدر اگر تهمت متحقق باشد از برای وارث و اجنبی بنا بر قول
دیگر

دیگر لیکن فقهای امامیه رضوان الله علیهم را قول است که اقرار مریض در حال
تهمت یا لکلیه ظاهر نیست چنانچه هرگاه اقرار کند از برای زوجهٔ خود بمهر
المثل یا کمتر لازم است و دادن تمام آن چنانچه تهمت متعلق است از این
حیثیت که اقرار بحق کرده است و سبب آن ظاهر است که زوجیت است
و بری بودن ذمهٔ اقرار کننده از مهر ظاهر نیست و مثل این است اگر اقرار کند
مریض که فلانچیز را در حال صحت هبه نموده لیکن اقباض آن اقرار از صاحب
مال وی عمل نماینده بدانکه اقرار مریض در حال مرض هرچند صحیح است از ثلث
مال وی بیرون میشود تمام آنچیز را اگر موافق با صحت است یا کمتر و الله الموفق
نباشد هرچند صحیح است چنانکه ذکر خواهیم کرد ان شاء الله و اگر اقرار
کننده دعوی نماید بر اینکه اقرار او از روی اکراه بوده قبول قول
وی ننمایند مگر به بینهٔ شرعیه و اگر در بعضی اوقات امارات باشد دلالت
بر اکراه کننده هرچند در قبول نمودن قول وی علما را
نظر است و شرط نیست در اقرار کننده عدالت چه اگر اقرار کند
شخص فاسق حکم به اقرار وی مینمایند بحث دوم در آن شخص که برای وی اقرار
مینمایند و در آن تقریر کنند شرط است در تعلق داشتن اهلیت تملک

و عدم تکذیب پس اگر اقرار کند شخصی از برای دابه یا طیر است بواسطه
آنکه دابه مالک چیزی نمیشود و اگر بگوید مقر له بسبب این دابه صحیح است
اقرار در از برای مالک دابه شاید به اجاره بوده باشد یا آنکه اقرار
کند شخصی از برای حمل لازم است این چیز را برای مولای بنده چرا که
بنده مالک چیزی نمیشود و اگر اقرار نماید از برای حمل صحیح است خواه مطلق
بگوید سبب را یا آنکه نسبت دهد به سببی مثل آنکه ارث آن داشته باشد
هم چو میراث یا وصیت پس مالک میشود حمل آنچه را بواسطه او اقرار کرده
است اگر زنده از مادر ساقط شود و اگر مرده زنده ساقط نشود بهر حال
خالی از آن نیست که اقرار کننده یا به سبب ارث اقرار خود را نموده بود یا به صحت
مطلق اگر به سبب ارث تقسیم نموده باشد موجب به از دیگر ورثه است چون حمل ساقط شود
و اگر به سبب وصیت تقسیم نموده باشد رجوع میکند آنچیز را با قرار کننده
و یا عدم اقرار کننده برسد اقرار کننده و اگر مطلق اقرار نموده باشد
طلب تفسیر از وی مینماید اگر زنده است و الا از وارث او باشد یا آنکه
متعذر باشد اقرار باطل است و اگر تکذیب قول اقرار کننده
مقر له بعضی میکنند انکار را در دست اقرار کننده میگذارند و بعضی میگویند

حاکم

۹۵
حاکم شرع انکار را حفظ میکند و اگر مقر له از انکار رجوع نمود و حال انکار را تسلیم
در مینماید اقرار کننده رجوع نماید از اقرار خود در حالت انکار مقر له قبول
قول اقرار کننده نمی نماید مجشیم در آنچیزیکه با آنچیز اقرار میکند آنچیز را تعجیز
میکنند و در بین سه امر ذکر میشود اول آنکه شرط نیست در مقر به تعیین بلکه
صحیح است اقرار کردن مجهول چنانکه صحیح است اقرار به معلوم پس اگر
معین نسازد مقر به را الزام میکنند اقرار کننده را با آنچه تعیین ساخته داد از وی
طلب مینماید برای مقر له و اگر مبهم اقرار کند چنانکه گفت فلان از من است
مالی و نگفت چه مقدار باید بگوید تفسیر آن مال مجهول کن آنچه را تفسیر کند
قبول میکنند اگرچه کم باشد و اگر تفسیر کند به یک چیز بسیط که از آن مالک
نشوند از روی علیت چنانکه تفسیر کند به یک دانه گندم یا پوست بادام یا برده تسلیم
این تفسیر را قبول نمی نماید و لازم میآورند بر اقرار کننده تفسیر انکار اگر به
دیگر تفسیر نمود به چیزیکه مسلمان مالک آن نمیشود هم چو شراب و خوک این تفسیر
از مسلمان قبول نیست ولیکن از کافر برای شخص خودش مینماید و اگر بگوید
فلان از است بگوید چه چیز و تعبیر از آن تفسیر کند شراب و پوست مرده
قبول مینماید بواسطه آنکه عدم ثبوت این شیء است در ذمه مسلمان

واگر تفسیر کند بچیزی که قرض یا حق شفعه قبول نمینماید و اگر اقرارکننده تفسیر
شیئ مبهم نکند حبس مینماید وی را تا تفسیر آن بکند پس اگر فوت شود اقرارکننده
تفسیر آنچیز را از وارث میکند دوم امور آنکه متعلق به ملک اقرارکننده
نباشد و اگر ملک وی باشد باطل است اقرار چنانکه شخصی اقرار نماید که
خانه من یا مال من از فلان شخص است چه این اقرار نمیکند ملک را از صاحب ملک
و مال را از صاحب مال بلکه خبر میدهد از بودن آن ملک یا آن مال از متعلقه در
نفس الامر و فلان شخص صاحب آن ملک یا آن مال بوده و لازم است در ظاهر
این لفظ و اگر شاهد در وقت شهادت دادن بگوید که اقرار کرد
فلان شخص که این خانه از فلان شخص به ملکیت بالکلیه و آن خانه بود تا حین اقرار
باطل است این شهادت و اگر شخص اقرارکننده بگوید که این خانه یا این فلان شیئ
و بود ملک من تا وقت اقرار حکم میکند بر اقرارکننده باین اقرار و فلان را
بقول او تسلیم مینماید و لیکن شرط است سوم به در تصرف اقرارکننده است
چه اقرارکننده بچیزی که در دست دیگر شخص باشد از زبان شخص دیگر قبول
این اقرار نمینماید و اگر اقرار کند بحریت بنده [illegible] مالک آن بنده دیگر باشد
قبول این اقرار نمینماید پس اگر بخرد آن بنده را اقرارکننده صحیح است الا

دعوی

خریدن و آزاد میشود بر وی بسبب این اقرار در صورت هیئت و دادن
از جانب مشتری و بیعت از جانب بایع و مالک بود آن بنده را پس اگر فوت شود
آن بنده بعد از خریدن اقرارکننده میراث برد از ترکه بنده آن [illegible] را
داده است یعنی چراکه در اقرار خود صادق است و ملک بنده از بایع
هرگاه وارث دیگر نداشته باشد و اگر در اقرار خود کاذب است تمام
بنده از میراث بسبب ولا و اگر اقرار کند شخصی چیزی را از میراث دیگر
آنچیز تسلیم مینماید بسوی وارثه نیست چراکه نیست وارث چیزی نمیشود پس اگر بگوید
اقرارکننده که نیست وارث دیگری از برای این شخص و لیکن شناسد دیگری
شخصی را غیر اقرارکننده امر مینماید به تسلیم کردن آنچیز بسوی شخص و اگر
اقرار نماید از برای غایب و بگوید اقرارکننده که این شخص وکیل غایب است
امر کننده به تسلیم آنچیز بسوی وکیل غایب سیم از امور آنکه هرگاه اقرار کند
شخصی به نسب ولد و بگوید که این ولد منست ثابت میشود بچهار شرط
اول آنکه بوده باشد این ولد مجهول النسب چه اگر نسب وی ظاهر باشد
صحیح نیست اقرار آن شخص بولدیت وی دوم آنکه دیگری نزاع در ولد بودن
وی نکند چه اگر نزاع کنند باشد ثابت نمیشود نسب وی مگر به بینه

شرعیه یا قرعه سیم آنکه ولد بودن آن شخص ممکن باشد چه اگر اقرار کننده
ولد بودن شخصی که او نیز مثل اقرار کننده باشد در سن یا بزرگتر
یا کوچک تر بطریقیکه عادت جاری نباشد بمثل آن در اینصورت نیز
ملحق بقول مقر له نمیشوند چهارم از شروط آنکه بوده باشد اینکه
شخص دیگر اقرار نباشد مثل صغیر و مجنون چه اگر صاحب قول
باشد مثل شخص بالغ و عاقل لابد است تصدیق قول اقرار کننده
بکند تا چیز ولد از اسباب ثابت شود نسب در یک تصدیق معتبر
پس هرگاه اقرار کند به نسب غیر ولد از نسب و وارثی نباشد اقرار
کننده را و مقر له نیز تصدیق قول مقر نماید توارث میان ایشان ثابت
است و تعدی نمیکند این توارث از ایشان از اولاد ایشان به دیگری
و اگر اقرار کننده را لوده باشد ورثه مشهور قبول نمیکنند اقرار
وی را در نسب دیگری بحث چهارم قبول نمیکنند رجوع اقرار کننده را
از آنچه اقرار نموده است مگر در حد رجم یا در اقرار بزنای شخصی محصن
قتل مقر باشد هم چون زنا بمادر و خواهر و مثل این در اینصورت رجوع
وی را از اقرار قبول مینمایند اما در حقوق الناس و حقوق الله تعالی

شد زلوده و کفاره قبول رجوع اقرار کننده نمی نمایند و اگر اقرار نماید برای
شخصی و مقر له منکر باشد چنانکه اقرار کننده بنده در دست دیگری باشد
از برای زید و این جبر بنده است و زید منکر همین بوده باشد شیخ ابو جعفر
طوسی رحمه الله میفرماید ... از آن ... شیخ جمال الدین مطهر
میفرماید که باقی میماند بر ... مجهول المالک بحث پنجم هرگاه در دست
اقرار کننده باشد فرض خانه و اقرار نماید که اینجا نه از زید است و دیگر
مرتبه اقرار کند که اینخانه از خالد است حکم مینمایند ... خانه بزید
و تاوان میکشد از برای خالد مگر آنکه زید نیز تصدیق قول اقرار کننده
بکند چه در اینصورت تاوان میکشد از برای خالد و خانه از آن خالد
میباشد و هم چنین است بحث هرگاه دعوی نماید شخصی در بیت یک
عین و تصدیق کنند ورثه میت با آنکه این عین حق میت است بعد از آن دعوی
نماید شخص دیگر در همان عین و گوید که مال من است و ورثه تصدیق قول
وی نیز بکنند عین را بشخص اول میدهند و ورثه تاوان میدهند بشخص
دوم مگر آنکه شخص اول نیز تصدیق قول ورثه نماید بحث ششم هرگاه
اقرار نماید وارث ببرادر شخص دیگر باو در مال شریک باشد و جهت آنکه

بگردانند حصه بالا اعم در ششم میشود نصیب اقرار کنند از آن جهت
بر نصیب مقر له مشهور هرگاه بوده باشد متوفی را پنج پسر و یک پسر دیگر و اقرار
نماید یک پسر به پسر دیگر از برای متوفی قبل از اقرار ترکه از یازده سهم
منقسم میگردد و بر تقدیر وجود این پسر از دوازده سهم منقسم میگردد
پس میگردانند نصیب این پسر مقر را چنانکه منقسم شود بر دوازده چه
در این صورت [illegible] شش را در دوازده شصت و شش [illegible] نصیب
پسر اقرار کنند یازده سهم برای اینکه یک سهم نصیب وی را به سهم [illegible]
اقرار نموده [illegible] و اگر فرض نماییم [illegible] بجای وی اقرار نماید
قسمت ترکه ایشان از دوازده سهم میشود و اگر بوده باشد متوفی
را دو پسر و اقرار نمایند هر دو پسر به پسر ثالثی برای میت اگر دو پسر اهل
عادلند ثابت میشود نسب پسر سیم و الا و غیر عادلند ثابت میشود
نسب پسر سیم با ایشان بمجرد اقرار ایشان اما نسب [illegible] ثابت نمیشود
و ترکه را اثلاثا تقسیم مینمایند و اگر یکی از دو پسر اقرار بپسر سیم نمود
پسر سیم پسر بودن دوم را ثابت نمیشود نسب پسر دوم ولکن مینمایند
پسر سیم نصف ترکه و پسر اول ثلث ترکه را و پسر دوم سدس ترکه را

چه در این صورت فریضه ایشان از شش سهم تصحیح مییابد به موجب نصیب پسر
اول نصف پسر دوم نصف پسر سیم و اگر بوده باشد متوفی را دو ولد معلوم
النسب و اقرار نمایند هر دو ولد به ولد ثالثی ثابت میشود نسب ولد ثالث
با عدالت ایشان دو ولد و اگر منکر شود ولد سیم نسب احدهما را ملتفت
به انکار وی نشوند [illegible] در تقسیم ترکه مساوی [illegible] و اگر اقرار نماید یکی از ایشان
دو ولد معلوم النسب به ولد ثالثی و آن ولد دیگر منکر این معنی باشد ثابت
نمیشود نسب ولد سیم لیکن نفقه [illegible] ولد سیم [illegible] آنچه در دست مقر است
چه هرگاه وارث اقرار نماید به دینی بر مورث خود واجب نیست رد داد
جمیع دین بلکه بقدر حصه خود میدهد و اگر چه دین تمام ترکه را فرا گرفته
باشد و [illegible] این است اقرار به وارث دیگر کردن پس تقسیم مینمایند
در این صورت ترکه را بر موجب نصیب ولد یکی نصف و ولد مقر نصف و ولد
سیم و اگر [illegible] شود در [illegible] حصه ولد منکر و میراث بر [illegible] باشد
بر ولد مقر مشترک پسر سیم با ولد مقر در ترکه میان ایشان دو حصه میشود
بحث هفتم هرگاه اقرار نماید وارث در ظاهر حال به وارث دیگر حجب
در کند و دفع میکند مقر ما را [illegible] اگر [illegible] از [illegible] اگر بوده باشد

میت را برادری و اقرار نماید برادر به برادری از برای میت دفع میکند
برادر ترکه را بالسویه پس و هم چنین هرگاه اقرار کند برادر از جانب پدر
و مادر ما از برادر پدر و مادری است و اگر اقرار کند ولد ولد ولد
صلب میت مال از ولد صلب میت است و ولد محروم است بحث هفتم
اگر بوده باشد متوفی را عمی و اقرار نماید عم برادری از برای میت
و عم از آن اقرار نماید و لیکن از برای میت پس اگر تصدیق قول عم نماید
برادر دفع علیه تمام مال را بالسویه و اگر تکذیب قول عم نماید برادر
نصف میکند تمام ترکه میت را و تاوان میدهد عم از برای ولد و اگر اقرار
نماید عم برای شخص ثانی که باشد مساوی شخص اول در میراث چنانکه اقرار
کند برادر دیگری از برای میت پس اگر تصدیق قول عم نماید برادر اول
دفع میکند ترکه را برادر دوم و تاوان میکند نصف ترکه را برای
برادر دوم و اگر اقرار نماید وارث زنه شوهری از برای زن ورثه را
ولدی نباشد میدهند ورثه نصف آنچه در دست ایشان است
به آن شخص و اگر اقرار کند غیر ذلک وارث شوهر دیگر از برای میت
قبول قول ایشان نکنند مگر آنکه بگوید که اقرار اول کذب بود

برای شوهر اول باشد آنچه شوهر دوم است و اگر اقرار نماید ورثه برای زنه از برای میت
و میت را ولدی نباشد ربع آنچه در دست ایشان است بزن میدهند و
اگر بوده باشد متوفی را زنی و اقرار نماید ورثه برای زنی دیگر از برای میت
پس اگر تصدیق قول ایشان نماید زن اول قسمت مینمایند مر دو زن نصیب
زوجیت را آنچه باشد و اگر تکذیب قول وارث زن اول کند اول نصیب
ورثه را بزن دوم چیزی دادن چرا آنچه را که زن دوم استحقاق آن دارد
بالنصف در دست غیر اقرار کننده است که زن اول باشد و درپیش
گذشته که اقرار دیگری در حق دیگری صحیح نیست بحث نهم هرگاه بوده
باشد متوفی را برادر و زنه و اقرار نماید زن برای متوفی ولدی
پس در صورت نصف زن ثمن ترکه است تتمه بعد از اخراج ثمن از ولد است
بالتصدیق برادران و با تکذیب ایشان ثلثه ربع ترکه از آن برادر است
و نصف زن ثمن است و باقی حصه زن و ولد است این مسئله از
هشت سهم منقسم میشود بر این موجب و ثلثه برادر نصف زن نصف ولد
نصف نصف زوجه بحث دهم هرگاه بگذارد میت برادر از جانب
پدر و دعوی نماید زنه که او مادر میت از جانب پدر و مادر و تصدیق

و لازم کنه فرض اینکه برادر اکبر است و برادر اوسط اقرار کند به این خواهر از
جانب مادر میت است و اقرار کند برادر اصغر به این خواهر از جانب
پدر است دفع میکند برادر اکبر آنچه در دست دارد از ترکه میت به خواهر
و دفع مینماید برادر اوسط سدس آنچه در دست دارد و دفع میکند
برادر اصغر سبع آنچه در دست دارد تصحیح این مسئله از یکصد و بیست
و شش سهم میشود چراکه اصل مسئله سه است و مسئله اوسط از شش سهم
تصحیح می یابد و مسئله اصغر از هفت سهم می یابد شش و هفت متباین است ضرب
نمودیم حاصل را در اصل مسئله که سه است یکصد و بیست و شش حاصل شد
نصیب هر یک از برادران چهل و دو سهم است برادر اکبر با تمام از ارث
دست کشید چهل و دو سهم نصیب برادر اوسط از خواهر است و هفت سهم باشد
و سبع چهل و دو سهم برادر اصغر و شش سهم باشد از خواهر است پس حاصل
بعد ذلک بر این موجب نصیب برادر اوسط اکبر نصیب برادر اوسط نصیب
برادر اصغر نصیب خواهر است بحث یازدهم علامه در تحریر میفرماید که
ثابت نمیشود نسب مگر به دو گواه عادل و همچنین بگواهی یک مرد و دو زن
و بگواهی زنان اگرچه بسیار باشند و همچنین ثابت نمیشود بگواهی یک مرد

دو

۱۰

و قسم دیگر گواهی فاسق اگرچه ایشان وارث باشند و همچنین ثابت
نمیشود باقرار جمیع ورثه هرگاه در میان ایشان دو عادل نباشند
و اگر گواهی دهند دو نفر از ورثه و ایشان عادل باشند ثابت میشود
نسب ایشان و میراث میبرد و شرط نیست تصدیق کردن باقی ورثه
چراکه گواهی دو عادل از ورثه در حق باقی ورثه ثابت است بحث دوازدهم
در اقرار نمودن ورثه به دین بر میت شد اگر اقرار کنند بعضی از ورثه
بدینی بر میت لازم است آن اقرار کننده را به طریق تقسیم ترکه دین را بحصت
نماید و حصه خود را بدهد از آنچه میراث گرفته است چنانکه هرگاه فوت شود
شخصی و بگذارد دو پسر و یک دختر و ترکه شخص هزار دینار باشد تقسیم ترکه
شخص از روی ضرورت از پنج سهم میشود پسر را چهارصد دینار و دختر را دویست
دینار رسد فرضا بعد از تقسیم ترکه یا قبل از تقسیم ترکه اقرار کند
یکی از دو پسر یک هزار دین بر پدر پس بر آن پسر دین پدر را دادن لازم است
چهارصد دینار را و اگر اقرار نماید بپانصد دینار دین بر پدر لازم است ادای
دویست دینار را و غیر شد دیگر اگر فوت شود زنی و بگذارد شوهر و مادر و دو
شوهر و دو پسر و شش دختر و اقرار نماید یکی دختر یکصد و بیست دینار

دین بزرگه مادر خود پس نصف نصیبه دختر از ترکه مادر یک سهم است چراکه
تقسیم ترکه از بیست و چهار سهم میشود و بعد از اخراج سهام زوج ربع و
هشت و هشت است باقی مانده ده سهم برابر پسر و نصف دختر للذکر مثل حظ
الانثیین تقسیم سکینه چون تقسیم نمودند دختر را یکسهم رسید و همچنین
بعد از تقسیم دین حصه دختران از دین تقسیم میشود و اقرار کرده پنج
سهم است میبه از آنچه از ترکه نصف نموده یکسهم باشد و لازم
دیر دادن چهار سهم دیگر مطلب وصیت در ذکر بعض از مسائل متفرقه
در وصیت و در این دوازده بحث است بحث اول وصیت تملیک عین است
یا منفعت بعد از وفات وصیت کننده محتاج است بسوی ایجاب و قبول ایجاب
الفاظ است که دلالت کند بر آن قصدیکه وصیت کرده است و دارا
نوعی کوینده چنانکه بگوید که بدهید بفلان آنقدر فلان چیز را یا اینکه بگوید
سر فلان را است فلان چیز بعد از فوت من و مثل اینها صحیح است وصیت
نمودن مطلقا یا اینکه مقید بچیزی مطلق است که بگوید بوصی و هرگاه فوت شوم
ثلث مال من از برای کسی باشد و مانند این و مقید است که بگوید هرگاه
و اگر فوت شود در این سال و در این مرض یا در این شهر مال من از برای کسی باشد
پس

۵۸

۱۰۱

پس اگر بهتر شود یا پایدار از سفر یا ماه تمام شود و زنده باشد یا از آن
شهر بیرون رفته یا جای دیگر فوت شود باطل است وصیت مقید کرده و
مطلقه و اگر عاجز باید وصیت کننده از نطق و اشاره نماید بچیزیکه
فهم کرده شود از آن اشاره قصد وی یا اینکه بنویسد بخط خود و مقارن
دارد بیان چیزیکه حکم بآن توان کرد جایز است عمل نمودن بآن اما هرگاه
یافت شود مکتوبی بخط وی و آن وصیت نموده باشد و گواه بیان نگرفته باشد
حکم کرده نمیشود بر آن وصیت از روی وجوب لکن چه بهتر است حفظ وصیت
و اگر بنویسد وصیتی و بگوید گواه باشید بر من بر آنچه نوشته شده است
در این مکتوب یا اینکه بگوید این وصیت من است گواه باشید بر من آنچه در این
وصیت است جایز نیست تنفیذ این وصیت یا اینکه بشنوند مضمون آنچه
نوشته شده است از روی یا اینکه بخوانند در روی یا اقرار بآن نمایند
و الا اگر بخواهد اشهاد این نوشته را با الفاظ خود و بگوید وصیت کننده
اشهد و دانست آنچه نوشته شده است پس گواه باشید بر من به آنچه در
این است تفریق نشد شهادت قبول این وصیت میتوانند بحث دوم شرط
است در وصیت کننده بالغ و عاقل و آزاد باشد پس صحیح نیست وصیت

وصیت صبی در این واقع شده است و جایز است وصیت صبی هرگاه در سن ده
سالگی باشد در خیرات از برای نزدیکان خود و غیره و صحیح نیست وصیت
مجنون مطلقا دوم چیزی صحیح نیست وصیت شخص است و بنده خواه تمام وی
بنده باشد و خواه مدبر باشد و خواه مکاتب لیکن مکاتب اگر از
کتابت چیزی داده باشد بقدر آن صحیح است و اگر جراحت کند
شخص بنفس خود را بچیزیکه هلاک وی در آن باشد و بعد از آن وصیت نماید
قبول نیست وصیت و نیز بار آنکه سفیه است پس اگر وصیت کند
و بعد از آن خود را مجروح سازد و فوت شود در صورت صحیح است و اگر
کافر وصیت کند الفاظ وصیت در نهایه مگر آنکه وصیت شراب و خوک
یا مصحف کند و مثل اینها به چه در صورت جایز نیست الفاظ وصیت
در نهایه و اگر وصیت نماید بعمارت قبور انبیا خود جایز است بحث
سیم در آنچیزیکه وصیت با آن میکنند و آنچیز را موصی به میگویند و این
موصی به یا عین است یا منفعت و اعتبار کرده میشود در هر دو ملکیت
پس صحیح نیست وصیت نمودن بشراب و خوک و چیزیکه در وی نفعی نباشد
فضلات و کرم و مانند اینها و مجوز نیست وصیت در هر یک از منفعت

و علی

و معین بقدر ثلث ترکه موصی یا کمتر از ثلث و لیکن شرط است که موصی به موجود باشد
و مخصوص باشد بوصیت کننده و شرط است و مال باشد و معلوم باشد و معین
باشد و مقدور باشد بر وصیت کننده بر تسلیم آن و مراد از این موجود
در حال وصیت نیست بلکه ممکن باشد وجود آنچیز چنانکه وصیت نماید ثمره
بوستان خود در فلان سال یا به اجاره خانه فلان سال و مثل اینها
یا آنکه آنچه این کنیز یا این دابه حامله شود و مانند این و اگر وصیت نماید
بمال غیر صحیح نیست بواسطه عدم اختصاص بموصی و اگر وصیت نماید بمال
مشترک صحیح است و منصرف میشود بر مخصوص بودن بوی و آنچه وصیت نماید
معتبر است از ثلث ترکه خواه در حالت صحت وصیت نموده باشد
و خواه در حال مرض و اگر وصیت نموده باشد بجمیع مال خود قبل از آنکه
و براو دین باشد و بعد از و بلکه معتبر است اجازه ورثه در آنچه زیاده
از ثلث مال است پس اگر اجازه بدهند ورثه در زیاده از ثلث ترکه بعد از
فوت وصیت کننده صحیح است بلا خلاف و اگر اجازه بدهند پیش از
فوت موصی دو قول است اقوی آنکه صحیح است اجازه ایشان و در این هنگام
رجوع نمیتوانند نمود و این قول اختیار نموده شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله

دوم آنکه ورثه منع میتوانند نمود و این قول جمعی از شیعه و ابن ادریس است
و شیخ جمال الدین مطهر رحمه الله میفرماید که اگر اجازه بدهند ورثه در
حال صحت موصی نمیتوانند رجوع نمود از آنچه اجازه دادند در حال مرض موصی
ملتزم اند. بدانکه صحیح نیست اجازه مگر از وارث جایز التصرف پس اگر
اجازه بدهد صبی یا مجنون یا محجور علیه از برای سفاهت صحیح نیست اما اجازه
محجور علیه از برای افلاس صحیح است. بدانکه سنت است وصیت کردن بخمس
قبل چه اگر وصیت نماید بربع مال بهتر است از وصیت بثلث و وصیت
نمودن بخمس مال بهتر است از وصیت بربع. بحث چهارم در وصیت نمودن
برای شخص و دیگر از موصی له که باید شرطست که موصی له موجود باشد و صحیح
نباشد مالک گردانیدن او پس اگر وصیت نماید برای معدوم صحیح نیست
و هم چنین صحیح نیست از برای آنچه حمل موصی داند که موصی له موجود
شده است یا آنکه ظن موصی این باشد که موصی له زنده است و بعد از
آن ظاهر شود که مرده است یا آنکه بگوید وصیت کردم هر چه
این زن حامله زاید یا وصیت نماید برای اولاد فلان که بعد از این یافت شود
و هم چنین صحیح نیست برای بنده دیگری وصیت نمودن و برای بنده وارث

خواه مدبر ایشان مدبر باشد و خواه ام ولد و مکاتب یا آنکه کتابت مطلق باشد
و ادا ننموده کتابت چیزی نموده باشد و خواه وصیت که برای ایشان بچیزی
قید باشد و خواه بچیز دیگر صحیح است برای غلام خود و مکاتب خود صحیح است
وصیت نمودن برای حمل موجود و صحیح است وصیت نمودن برای وارث هم
چنانکه صحیح است برای غیر او نزد علمای اثنی عشریه خواه ورثه تجویز بکنند
و خواه نکنند و با عدم اجازت ورثه از ثلث مال میت اعتبار کرده میشود
چنانکه در اجنبی دیگر گردد و اگر ساقط سازد موصی از وارث حق خود را یا
آنکه وصیت نماید بقضای دین وارث یا آنکه ساقط سازد موصی مهر زن خود
را از ذمه شوهر یا عفو کند موصی از جنایتی که موجب مال باشد اینها
نیز از ثلث وصیت است و حکم وصیت دارد و اگر عفو نماید از قصاص ساقط
میگردد هر گاه عفو نماید از حد قذف. بدانکه وصیت نمودن مطلق
اقتضای مساوی میکند هر گاه موصی له متعدد باشند مثل هر گاه وصیت کند
شخص از برای اولاد خود در کتاب الله است موصی به للذکر ضعف
الانثی نباشد و اگر وصیت نماید بغلام برقبه خودش بعضی میگویند
عاید بهتر میشود. بحث پنجم مالک نمیشود موصی له موصی به را مگر بقبول نمودن

وصیت اگر موصی له شخص معین است و ممکن باشد قبض نمودن و اگر غیر
معین است و ممکن نیست قبض نمودن همچو فقرای بنی هاشم یا برای مصالح مثل
مسجد و حج و مثل این چه در این صورت محتاج بقبول نیست و لازم است
صرف نمودن موصی به را بهمان مسجد بخصوص وصیت کننده پس اگر
وصیت نماید مالرا برای مسجد صرف باید نمود بمصالح مسجد خواه مطلق
و خواه معین سازد و اگر قصد کند موصی به بملکیت مسجد باطل است
این وصیت چرا که مسجد ملک چیزی نمیشود و در صورتیکه موصی له شخص معین باشد
و قبول وصیت نموده باشد تعلق میگیرند بسبب وصیت موصی به بموصی له
بموت موصی و تعلق میگیرد موصی به بموصی له بعد از فوت موصی هرگاه بجا آورد
قبول باشد و شرط نیست قبول نمودن بلفظ بلکه کافی است کرداری
که دلالت کند بر قبول و هم چنین شرط است متصل بودن
قبول بر نیت وصیت پس اگر قبول کند موصی له بعد از فوت موصی بمدتی
یا در حیات موصی بعد از مدتی صحیح است مادام که رد آن وصیت
نموده باشد و اگر رد نماید وصیت را در زمان حیات موصی جایز است
قبول نمودن بعد از وفات موصی و اما رد کردن در زمان حیات اعتباری

ندارد

۱۲۴

ندارد و اگر رد کند وصیت را بعد از فوت موصی پس اگر کرده باشد رد کردن
پیش از قبول نمودن باطل است آن وصیت یقیناً و هم چنین است باطل است
وصیت هرگاه رد نماید بعد از قبض و پیش از قبول و اگر کرده باشد این رد
کردن وصیت بعد از قبول نمودن و قبض نمودن اثری نیست آن رد نمودن
را و هرگاه باشد آنچه شبیه به هبه کرده و محتاج است بشروط هبه و اگر رد
نمودن بعد از موت وصیت کننده باشد و بعد از قبول کردن وصیت
در این مسئله دو قول است اول آنکه رد کردن باطل است و اعتباری ندارد دوم
باطل بودن وصیت است و آنچه اظهر است که موصی است و اگر رد کند موصی له بعض از وصیت را
و قبول نماید بعضی را صحیح است وصیت در آنچه قبول نموده خاصه و جایز است رد نمودن
وصیت فی الفور یا بمدتی و دلالت میشود رد نمودن یا قبول موصی له چنانکه بگوید
رد نمودم این وصیت را یا قبول ندارم آنچه برای من وصیت نموده است
و مثل این و بدانکه در هر موضعی رد کردن صحیح باشد و ورثه ما بعد آن
تجویز آن ننموده باشند وصیت باطل است و آنچه ظاهر گردیده است
و آنچه را وارثان بطریق میراث قسمت مینمایند بحث ششم هرگاه فوت شود
موصی له پیش از قبول نمودن وصیت قائم مقام موصی له است وارثان وی در آنچه

دختر ملکیت نمیشود پس اگر وصیت نماید بشخص کنیزی و بحمل ان کنیز که بچه
شوهران کنیز وان کنیز حامله از همین شوهر باشد و پیش از وصیت شوهر
فوت شود برانیه قبول نمودن از وارث شوهر است پس اگر وارثان قبول
ان وصیت نمایند کنیز را بجهت کنیز مالک میشوند لیکن ازاد نمیشود اولد
بر موصی له چراکه بعد از فوت موصی له مالک چیزی نمیشود الحمد بر میراث از موصی له
بهر و بسبب انکه بنده است مگر انکه نموده باشد این ولد بشخص ازاد شود
بر وارث چنانکه ولد مرتث باشد و وارث نه گردیده باشد الثانی
هر گاه حق حصه در نصف تا میراث بگیرد و ولد از موصی له زیادتی بیشتر از قسمت ترکه
و اگر این ولد حاجب باشد حجب میکند وارث را از ترکه چنانکه جمیع مال از ولد است
و اگر در صورت مفروضه بعض از ورثه بعض قبول نمایند صحیح است در
نصیب قبول کنند پس اگر حال چنین ولد بعض است ازاد میشود بر قبول
کنند وصیت و ولد ازاد میشود از حصه قبول کننده و تتمه دیگر ولد را
قسمت مینمایند بحث هفتم اگر وصیت نماید موصی ثلث مال خود
از برادرزاده و ربع مال خود برای خاله پس اگر اجازه ندهند وارث بعد از
فوت موصی حجر سهم میکنند و اگر رد نمایند مرده وصیت را باطل است

باکه

بیچه از خود وصیت نموده و اگر وصیت نماید بنصف مال خود از برادرزاده و بربع مال خود
از برای خاله اگر ورثه اجازت بدهند بعد از فوت موصی اخذ میکنند زید و خاله نیمه
ربع ترکه را و اگر ورثه امتناع نمایند زیدرا ثلث تمام مال وصیت کننده
و باطل است زیاده از ثلث و تقسیم میکنند زید و خاله بقدر سهام خود ثلث را
میت ورثه اگر تجویز وصیت شخص نخورده وصیت شخص حجر کننده
و اگر وصیت نماید شخص بیکی چیز از برای دو شخص پس اگر انچیز بقدر ثلث
مال موصی باشد یا کمتر میدهند ان دو شخص در تقسیم انچیز و اگر انچیز
زیاده از ثلث مال موصی باشد و ورثه تجویز ان زیاده نموده باشند
باز ان دو شخص با یکدیگر مساوی و تقسیم مینمایند و اگر زیاده از ثلث را
ورثه تجویز ننمایند ثلث انچیز را ایشان میگیرند و با یکدیگر قسمت مساوی
مینمایند و باطل است وصیت در انچه زیاده بر ثلث است و اگر مخصوص
سازد موصی هر یک ازین دو شخص را بیک چیزی عمرو وصیت شخص
مینماینده باعدم اجازه ورثه و داخل میشود نقص بر شخص بقدر بحث
هشتم هر گاه وصیت نماید شخص هر یکی از وارث را بقدر نصیب ان وارث
این وصیت لغو است و اگر مخصوص سازد هر یک از ورثه را بیک چیز که

آنچه بقدر نصیب وی باشد اقرب است ردها و محتاج است باجازه
دیگر ورثه برای آنکه اعراض در عیان و اموال مستفاد است مشهور اگر
برده باشد وصیت کننده را غلامی و کنیزی لاغیر و قیمت غلام چهار
قیمت کنیز باشد و مرض را دو پسر باشد لاغیر و وصیت نماید برای
یک پسر کنیز را و برای یک پسر غلام را موقوف است بر اجازه ایشان در آنچه
زیاده بر ثلث است و اگر وصیت نماید برای وارث و اجنبی بثلث مال
خود صحیح است وصیت برای بیرونی خواه وارث اجازه بدهد
و خواه نه بدهد و همچنین صحیح است اگر وصیت نماید از برای اجنبی و وارث
بدو چیزی که قیمت هر دو ثلث مال وی باشد و باطل است وصیت
در زیادتی و صحیح است در ثلث پس اگر بترتیب وصیت نموده است
برای پسر و دختر است نقص بر شخص لغو خواه اجنبی باشد و خواه وارث
و اگر شریک نموده باشد هر دو را با یکدیگر و دختر است نقص بر هر دو بالسویه
و نقص مخصوص وارث نیست پس اگر اجازه دهند ورثه وصیت لهما را
باطل گردانند وصیت دیگر را صحیح است باطل گردانیدن در آنچه
زیاده بر ثلث است نه در مطلق وصیت و اگر بترتیب وصیت نماید شخص برد

۱:۵

ثلث مال خود که بتهمه شخص و اجازه دهند ورثه وصیت شخص صحیح است بالشرط
ابطال وصیت شخص اول صحیح نیست اجازه ورثه در بعض صورت و صحیح است
وصیت شخص اول خاصه و اگر وصیت نماید شخص بر دو ثلث مال خود چنانچه
اجنبی را با وارث شریک سازد و بعد ذلک اجازه دهند وارثان وصیت
وارث را بنصف وصیت اجنبی را صحیح است اجازه ایشان و همچنین
صحیح است هرگاه اجازه عکس این باشد و اگر اجازه دهند وارثان
وصیت لهما را خاصه پس در شریک بودن هر دو شخص با یکدیگر فقهارا
در همین مسئله نظرات است و اگر وصیت نماید برای وارث خود بیک چیزی زیاده
بر ثلث مال او باشد و تجویز این زیادتی نمایند بعضی از ورثه و بعضی
تجویز آن ننمایند صحیح است آنچه از حصه مال وصیت کننده نسبت
با آنکه اجازه داده است از ثلث مال کنند نسبت با آنکه اجازه نداده
زنده شود هرگاه یکی از دو متوفی سه پسر و یکی از دو غلامی لاغیر و بعد از آن وصیت
نماید برای یک پسر بهمین غلام و بعد ذلک اجازه دهند یکی از دو ولدان موصی
بوصیت و لنصیب اجازه دهند بنصف آن غلام باشد تتمه غلام
بر موصی له بیرانش رسد حصه همین مسئله است و تصحیح این از نه سهم میشود

پسر باقی مانده جهت ولد یکه رجحانه زیاده از نه دو سهم از نه سهم که باید بگیرد
و اگر تجویز نماید برای ولد در صورت مفروضه نصف متعلق را چه در
این صورت مسئله از شش سهم تصحیح می‌یابد و نصف از موصی له است
خاصه و تتمه میانه ورثه و ولد بطریق میراث تقسیم می‌یابد والله اعلم
بحث نهم جایز نیست تغییر دادن آنچه موصی وصیت نموده است مگر که
وصیت مخالف شرع باشد چه اگر مخالف شرع بوده باشد جایز نیست
امضای آن وصیت پس اگر کسی وصیت نماید بشخصی و برادر او زنا باشد
از روی نسب و سبب تمام مال خود را بآنکه شخص بعض از مجتهدین سیومی نه
در روایتی وقفه شده است صحیح است این وصیت در تمام مال وی
و بعضی سیومی نماید صحیح است در ثلث مال وی چون میراث برد دیگری
دارد این شرح آن امام علیه السلام است و اگر بگوید بشخصی وصیت
نموده ام از برای فلان شخص ثلث مال خود را و اگر فوت شود پیش از
من او وصیت از فلان شخص باشد صحیح است بقسم وصیت کردن
یا آنکه بگوید وصیت نموده ام از برای فلان و اگر بیاید فلان شخص غایب
وصیت از وی باشد صحیح است این قسم پس اگر بیاید شخص غایب پیش از

فوت وصیت کننده باطل است وصیت از برای شخص مرتبه دیگر غایب شود
یا نشود و اگر فوت شود وصیت کننده پیش از آمدن شخص غایب موجب است
از شخص حاضر است خواه بیاید شخص غایب و خواه نیاید بحث دهم
صحیح نیست وصیت نمودن در معصیت هم چو وصیت کردن جهت خریدن
یا فروختن تورات و انجیل و حصیر و قندیل از برای بیع و کنیسه اگر چه قصد
بر تعظیم بیع و کنیسه ننموده باشد و اگر وصیت نماید بشخص مطربی اگر از
برای حرمت صحیح است و اگر از برای لهویات باطل است و هم چنین اگر
وصیت نماید یک چیزی در دو شراب باشد صحیح است وصیت اگر
و باطل است در شراب و اگر وصیت نماید ثلث مال خود را از برای شخصی
و ثلث دیگر از برای شخص دیگر پس در این صورت رجوع است از وصیت
اول بسوی ثانی چه اگر دلالت کند قرینه بر عدم اراده رجوع از اول
صحیح است وصیت از برای حمل موقوف است وصیت هم بر حمل
وارث به آنکه اعتبار کرده میشود ثلث مال وصیت کننده وقت مرگ
در نه در زمان صحت چه اگر وصیت نماید بشخص معینکه مساوی ثلث مال
در باشد و بعد از آن محتاج باشد و فوت شود پس اگر در این زمان مساوی ثلث

مال مرتست اعتبار دارد و اصح است ان وصیت از ثلث و باطلست
در زیاده بحث یازدهم و درین دو باب است باب اول در تصرفات
مریض و ان بر دو قسم است موجله و منجزه موجله انست که متعلق شده
باشد بموت مثل انکه زنی را روپوش خود هم چو وصیت نمودن بمال و مهر از پیش
بعد خود بیرون کرده میشود این قسم از ثلث مال در ابعاد هم
چنین است بحث از کمتر صحیح بر تعلق ساز تصرفات خود در ابراز روش
اما منجزه هم چو بیع و وقف و عتق و ابراء نمودن و محابات در بیع و غیر
بیع از عقود و معاوضات چون واقع شود این خلاف از مریض و بعد از
ان از مرض بمیرد معتبر است از اصل مال درین خلاف و اگر روش شود
در ان مرض فقهاء رضوان الله علیهم را دو قول است و اقرب انست و نزد
شیخ جمال الدین مطهر حلی قدس سره هم این قسم نیز از ثلث مال بیرون کرده
میشود چنانکه در فرق مذکور شد و لیکن اقرار کردن مریض اگر متهم است
چنانکه در بحث اقرار ذکر شد از ثلث مال بیرون میکنند و اگر غیر
متهم است از اصل مال بیرون میکنند خواه از برای وارث اقرار کرده
باشد و خواه از برای غیر لیکن هرگاه بفروشد شخص مریض غلام خود را که قیمت ان

ان غلام

۱۰۸

غلام صد درم باشد بشخصی به پنجاه درم و بعد از ان بمیرد از مرض
است این بیع و صحیح است و اگر خوش شود در ان مرض و بعد از ان وارث
در اجازه به هنگامی نیز صحیح است و الا اجازه نه بهمه صحیح است بیع در
غلام در برابر انچه مشتری داده است و در بیضه دیگر سه سهم باشد از ثلث
سهم و سهم دیگر از غلام محابات است که مشتری را بعض مشتری مالک بیع سهم باشد
و باطل است بیع در زیاده ان سهم دیگر است پس رجوع میکنند الله
بورثه و در بیضه صورت مشتری مخیر است در فسخ نمودن بواسطه تبعیض بیع چنانکه
در کتاب بیع مقرر است و در اجازه دادن و شراکت دادن ورثه
پس هرگاه مشتری قیمت انچه را بورثه بدهد مخیر نه ورثه در قبول و رد ان
چرا حق ایشان تعلق بعین گرفته است و اگر بفروشد شخص جنس مریض
را بقیمت واقع ان مالک میشود مشتری انچه را و بر میسازد مشتری را
بایع از قیمت انچه محض است ابراء و مشتری از ثلث و مشتری را لازم است
دادن دو ثلث قیمت بورثه و اگر بفروشد مریض جنسی را بقیمت ثمن
از جنس مال در و زیادتی ان جنس محابات واقع شده است اگر زیادتی
موافق ثلث ترکه است و مشتری است تمام ان جنس و الا موافق ثلث

ترکه نیست مگر تبرعات آنچه در مقابل ثلث ترکه است و اگر مریض هبه
نماید کل ترکه خود را بشخصی و اجانب بدهند و ورثه بان اجازه صحیح است
و اگر ورثه اجازه ندهند خلاف ار آن نیست و هبه و مریض بغیر شرط
عوض نموده نه باینه اگر شرط عوض نموده اند و آن عوض بقدر قیمت
ترکه است صحیح است آن هبه یا دفع عوض و اگر شرط عوض نموده اند صحیح است
خواه واهب قبض داده باشد آنچه را و خواه نداده باشد باب پنجم
در احکام مرض موت بدانکه بعضی از علمای امامیه رضوان الله علیهم میفرمایند
هر تصرفی که واقع شود از مریض در اتفاق هبه در المرض موت
شخص خواه المرض مخوف باشد و خواه غیر مخوف از ثلث مال وی
اخراج میشود و بعضی میفرمایند که اگر المرض مخوف است حکم همچنین است
و اگر غیر مخوف است از اصل مال و در مرض است هم چو تصرف شخص صحیح
پس ناچار است اشاره نمودن بسوی بعضی از امراض مخوف و غیر مخوف پس
اگر مرض خنازیر است که حاصل میشود بسبب آن در زیر حلق تنگ
الشخص هم چو قطع بودن حلقوم و مر و شش نمودن خوف و بیرون آوردن
الات اندرون و مثل این نامیده اند و ش و یا الیکن خوف دارند

ارزش در شیر مرض برسام و ذات الجنب و درد سینه و درد شکم
و درد دل و قولنج و قی نمودن خون و حالت سل ادرار و مرید و درد
و مانند اینها و حکم هریک از اقسام چنانست که در فوق ذکر کرده شد
بدانکه هرگاه مشتبه شود حال شخص در مرض مخوف و غیر مخوف رجوع باید
بخبره میفرمایند که آن اطبای مسلمین است و اگر حاصل شود خوف از غیر
مرض چنانکه وصیت نماید در حالت بهم زدن دو طایفه و اینها اخص تر
سحاب بیکدیگر و نشستن شخص در کشتی وقت اضطراب و تموج بحر و دریا
شخص در حضور مستوفی قصاص برای قصاص بیکدیگر که موجب قتل شده
و درد شکم زن در وقت زائیدن هرگاه بچه در شکم و شانه باشد
و اگر و شانه باشد مرض موت است یا بودن شخص در بلدیکه در آن بلد
طاعون و وبا باشد و مثل این اسباب در این صورت حکم مرض موت
به این اسباب و مرض تعلق میگیرد و صحیح آنست و معتبر است تصرفات
منجزه شخص در حالت این اسباب از اصل مال است بحث دوازدهم
در رجوع وصیت کننده از وصیت و در آنچه ثابت میشود وصیت
بدانکه وصیت عقدی است جایز الطرفین و موصی را است رجوع در وصیت

ما دامیکه در حیات است جواز وصیت عمل باشد و خواه بولایت
و جایز است در کل وصیت و منحصر نیست این رجوع نمودن در لفظ معین
بلکه هر فعلی که از او رجوع فهمیده میشود رجوع است چنانکه موصی موصی به را فروخته
یا آنکه هبه نماید یا بصداق زن بدهد یا آنکه موصی به را بخورد یا به دیگری
بدهد که بخورد هرگاه موصی به طعام و میوه و مانند این باشد یا آنکه
موصی بگوید که آنچه وصیت نموده ام از برای فلان شخص و همچنین رجوع است
هرگاه تصرف نماید در آنچه که بخشیده که اسم آنچه بر طرف شود چنانکه گندم
وصیت نماید که بجهة شخص و بعد از آن که آرد نماید یا آنکه وصیت نماید
آرد بعد از آن خمیر کند یا نان بپزد یا آنکه ممزوج سازد موصی به را بیک
جنس دیگر که تمیز نتوان نمود میانه ایشان و مثل اینکه در این چند صورت
رجوع است اما به ثبوت وصیت بانکه شرط نیست در وصیت گواه
گرفتن چه هرگاه ورثه تصدیق نمایند که مورث ما اینچنین وصیت نموده
است حکم میشود بقول ایشان و همچنین گواه شرط نیست هرگاه
وصیت نماید بیک شخص و او را وصی خود سازد و ممکن باشد آن شخص
را گرفتن نفقه به آن وصیت نموده است چه در این صورت بر آن شخص

و جوب

واجب است کردن نفقه اگرچه حاکم گواهی نباشد و ثابت است گواه بزوجیت
بجهة رفع نزاع پس هرگاه نزاع واقع شود در این صورت فقها رضوان الله علیهم طرق
ثبوت از اینچنین نقل نموده اند که اگر ما به النزاع مالست ثابت میشود وصیت
باب بگواهی دو مرد عادل و همچنین ثابت میشود بگواهی یک مرد و دو زن
و یک مرد و قسم و قبول کرده میشود بگواهی یک زن در ربع وصیت و دو زن
در نصف وصیت و سه زن در سه ربع وصیت و چهار زن در تمام
وصیت و در این صورت احتیاج بقسم خوردن موصی له نیست و اگر ما به
النزاع ولایت است ثابت نمیشود ولایت مگر بشهادت دو مرد عادل
و قبول نیست شهادت زنان در این صورت اگرچه بسیار باشند خواه منفرد باشند
و خواه با مردان گواهی دهند و همچنین ثابت نمیشود ولایت بیک
گواه و قسم و قبول نیست در وصیت گواهی غیر عدول مسلمین و قبول
نمودن گواهی دو شخص از اهل ذمه در دین خود صاحب ملت باشند
و قبول نیست شهادت اهل ذمه از کفار هر قسم که بوده باشند

فی سنه اثنی و ثمانین و مائتین و الف و عشرین لیال خلون من رجب تمت هذه النسخه
۱۲۸۲
بید اقل الناس مصطفی ذاکرا من الله ارزاق و اکرام اللهم اغفر لی و لوالدی